پیام‌آور رَوشنایی و مِهر

(گوشه‌هایی اززنده گانی و شخصیّت حضرت محمّد «ص»)

نوشتهٔ صالح‌محمّد خلیق

سال نگارش: ۱۳۵۰ هجری خورشیدی

به کوشش مینا خلیق

حوزۀ انتشارات شمال افغانستان (حاشا)

شمارۀ پی‌هم: ۱۸

بسم الله الرّحمن الرّحیم

شناس‌نامۀ کتاب:

- **پیام‌آور رَوشنایی و مِهر**
- **نویسنده: صالح‌محمّد خلیق**
- مهتمم: مینا خلیق
- ناشر: حوزۀ انتشارات شمال افغانستان (حاشا)
- برگ‌آرا: بیژن برزین
- طرح روی جلد از: صمیم صورت‌گر
- نوبت چاپ: یکم
- تاریخ چاپ: جدی/ دی سال ۱۴۰۰ هجری خورشیدی
- شماره‌گان: ۵۰۰ نسخه
- جای چاپ: بلخ

آن‌چه در این کتاب می‌خوانید:

یادداشت ناشر

«پیام‌آور رَوشنایی و مِهر» اثر ارزش‌مندی است از دانش‌مند، شاعر، نویسنده، پژوهش‌گر، مترجم و روزنامه‌نگار شناخته‌شدهٔ معاصر کشور، جناب استاد صالح‌محمّد خلیق که در سال ۱۳۵۰ هجری خورشیدی نگاشته شده است و خوش‌بختانه اینک، افتخار چاپ و نشر آن را حوزهٔ انتشارات شمال افغانستان (حاشا) به دست آورده است.

از استاد خلیق تا کنون ۳۷ اثر به چاپ رسیده اند که از آن جمله حوزهٔ انتشارات شمال افغانستان (حاشا) شش اثر ایشان را منتشر کرده است.

این کتاب پنجمین اثر چاپ‌ناشدهٔ استاد صالح‌محمّد خلیق از سال‌های پنجاهم سدهٔ چهاردهم هجری خورشیدی است که در پیوند با پنجاهمین سال‌گشت آغاز زنده‌گی فرهنگی و ادبی ایشان از سوی حوزهٔ انتشارات شمال افغانستان به چاپ می‌رسد. به خواننده‌گان گرامی نوید داده می‌شود که به افتخار این روی‌داد فرخنده به زودی چند اثر چاپ‌ناشدهٔ دیگر ایشان را نیز به دست نشر خواهیم سپرد. به امید آفرینش و نگارش بیش‌تر ایشان!

عبدالغفّار ریعان شمالی

مسؤول حوزهٔ انتشارات شمال افغانستان (حاشا)

مزار شریف ـ ۸ جدی/ دی ۱۴۰۰

پیش‌گفتار

این کتاب را در سال ۱۳۵۰ هجری خورشیدی هنگامی که شانزده سال داشتم و دانش‌آموز دبستان نادرشاهی شهر مزار شریف، مرکز ولایت بلخ، بودم نگاشته ام و آن سال، نخستین سال زنده‌گی فرهنگی‌ام است. در آن سال‌ها نهضت جوانان مسلمان تازه در بلخ پا گرفته بود و من هم با شماری از هم‌گنان خود به آن نهضت پیوسته بودم. در کودکی پیش از دورۀ دانش‌آموزی، قرآن کریم و کتاب‌های ادبی فارسی دری چون دیوان‌های حافظ و بیدل و بوستان و گلستان سعدی و نیز شماری از کتاب‌های دینی را به زبان‌های فارسی دری و عربی در نزد روان‌شاد آخوند مولوی عبدالصّمد استالفی در مسجدی که تا کنون به نام ایشان است، فرا گرفته بودم و در دورۀ دانش‌آموزی بیش‌تر از روان‌شاد مولوی صالح‌محمّد فطرت ادبیّات فارسی و عربی را آموختم و از سال ۱۳۵۰ که سروده‌ها و نوشته‌هایم در روزنامۀ «بیدار» بلخ و نشریّه‌های دیگر کشور بخت چاپ و نشر را یافتند شخصیّت بزرگ فرهنگی و عرفانی بلخ، روان‌شاد استاد محمّدعمر فرزاد، که در آن سال‌ها در مدیریّت مطبوعات وقت کار می‌کرد، در بالنده‌گی استعداد ادبی‌ام اثرگذاری بیش‌تری داشت. خواندن و نوشتن و سرودن برایم از همان نوجوانی مشغلۀ دوست‌داشتنی زنده‌گی‌ام شده بودند. در همان آوان نوجوانی بیش‌ترین کتاب‌های علمی، تاریخی و ادبی را از کتاب‌خانۀ عامۀ بلخ و کتاب‌خانۀ دارالعلوم اسدیّۀ بلخ خواندم و نیز از کتاب‌فروشی‌های شهر و دوستان و بزرگان فرهنگی کتاب‌هایی را به گونۀ امانت گرفته می‌خواندم. افزون از خواندن کتاب‌هایی علمی و تاریخی، به خواندن آثار بزرگان اسلام‌گرایی چون سیّد قطب، محمّد قطب، مرتضی مطهّری، علی شریعتی، ناصر مکارم شیرازی، شیخ آصف محسنی و دیگران نیز می‌پرداختم و بیش‌ترین مقاله‌های اجتماعی خود را زیر تأثیر اندیشه‌های ایشان می‌نوشتم و در «بیدار»، یگانه روزنامۀ محیطی آن روزگار در بلخ، به نشر می‌سپردم که چندی پیش آن مقاله‌ها پس از پنجاه _ چهل سال در کتابی به نام «نامۀ رست‌گاری» (بلخ: ۱۴۰۰) مجدداً به نشر رسیدند.

الگوی من در نگارش کتاب «**پیام‌آور رَوشنایی و مِهر**»، رساله‌های کوچکی بودند که همه‌ساله در پیوند با جشن میلاد پیام‌بر «ص» از سوی مدیریّت عمومی تبلیغات وزارت اطّلاعات و فرهنگ وقت چاپ می‌شدند و در دست‌رس شرکت‌کننده‌گان محافل رسمی جشن میلاد در سراسر کشور و از جمله در بلخ قرار می‌گرفتند. برخی از آن کتاب‌ها از سرچشمه‌های اصلی این اثرم استند. بسیار دلم می‌خواست تا این اثرم در یکی از جشن‌های سالانۀ میلاد پیام‌بر «ص» به چاپ برسد و با همین آرزو، آن را از طریق مدیریّت مطبوعات وقت بلخ به وزارت اطّلاعات و فرهنگ برای گرفتن مجوّز نشر فرستادم، امّا با وجود این که مورد تأیید شخص مدیر عمومی تبلیغات، روان‌شاد محمّدیونس حیران، قرار گرفت، متأسّفانه به دلیل نبود هزینۀ چاپ، منتشر نشد و تنها توانستم بخش‌هایی از آن را در دو مقالۀ جداگانه در روزنامۀ «**بیدار**» بلخ، یکی زیر عنوان «**شخصیّت حضرت محمّد "ص"**» در شماره‌های ۱۶ و ۱۷ مؤرخ یک‌شنبه ۲۰ حمل و دوشنبه ۲۱ حمل ۱۳۵۱ هجری خورشیدی و دیگری زیر عنوان «**شمه‌یی از زنده‌گانی پیام‌بر اسلام "ص"**» در شماره‌های ۲۹، ۳۰ و ۳۱ مؤرخ دوشنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبه ۴، ۶ و ۷ ثور ۱۳۵۱ هجری خورشیدی به چاپ برسانم و خوش‌بختانه آن مقاله‌ها امروز در کتاب «**نامۀ رَست‌گاری**» (بلخ: ۱۴۰۰) که مجموعۀ مقاله‌های اجتماعی‌ام است نیز درج و ثبت شده اند. عکس‌هایی از آن شماره‌های روزنامۀ «بیدار» در صفحه‌های پایانی همین کتاب آمده اند.

آماج من از چاپ و نشر این کتاب پس از نیم سده، در پهلوی آشنایی نسل جوان امروز به نگارش‌های پیشینم، آن است تا جوانان کشور با مروری آگاهانه به زنده‌گانی و شخصیّت پیام‌بر گرامی اسلام، حضرت محمّد «ص»، زنده‌گی و اندیشه‌ها و رفتار و گفتار آن پیام‌آور بزرگ رَوشنایی و مِهر را سرمشق خود قرار داده آیندۀ درخشانی را برای خود و میهن خود رقم بزنند.

سرچشمه‌های اصلی من در هنگام نگارش این اثر، «**راه طی‌شده**» از مهندس مهدی بازرگان، «**الوعدالحق (راه راست)**» از طه حسین با ترجمۀ احمد آرام (تهران: ۱۳۳۰)، «**محمّد "ص"، بزرگ‌ترین ره‌نمای عالم بشریّت**» از محمّد یونس حیران (کابل: ۱۳۴۶)، «**محمّد "«ص"، پیام‌بر بزرگ**» از شیخ محمود شلتوت با ترجمۀ بشّار (کابل: ۱۳۵۰)، «**اخلاق از نظر غزالی**» ترجمۀ فضل من‌الله فضلی (کابل: بی تا)، «**پیام‌بر**» از

زین‌العابدین ره‌نما (تهران: ۱۳۴۸)، «**تاریخ تمدّن اسلام**» اثر جرجی زیدان و ترجمهٔ علی جواهرکلام، «**سیرت‌النّبوی**» ابن هشام، «**سیرتِ رسول‌الله**» [ترجمهٔ سیرتِ ابن اسحاق از روایت عبدالمَلِک ابن هشام] از رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد همدانی و «**نهج‌الفصاحه یا مجموعهٔ کلمات قصار حضرت رسول "ص"**»، گردآوری و ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده بوده اند. به همین‌گونه در نگارش این اثر از کتاب‌های «**زنده‌گانی محمّد "ص"**» تألیف دکتر حسین هیکل، «**اعلام قرآن**» تألیف دکتر خزایلی و «**نوری که در تاریکی درخشید**» نوشتهٔ موسی فرهنگ نیز بهره برده شده است که متأسّفانه به خاطر پیدانشدن یادداشت‌های قبلی، نام‌های آن‌ها در فهرست سرچشمه‌های این اثر نیامده اند.

برای غنامندی بیش‌تر این اثر و ایجاد سهولتی بیش‌تر به خواننده‌گان محترم، در کنارِ آوردن سرچشمه‌ها به گونهٔ بیرون‌متنی، متن اصلی عربی آیه‌ها، حدیث‌ها، مقوله‌ها و حکایت‌های مندرج در این اثر، نیز در زیرنویس‌ها آورده شده اند. ناگفته نمانَد که بسیاری از سرچشمه‌های یادشده و نیز نمایه‌های نام‌های کسان و جای‌ها به تازه‌گی در هنگام تدوین مجدد آن آماده شده اند.

در فرجام از بانو مینا خلیق، آقای بیژن برزین، آقای محمّدصمیم صورت‌گر و دفتر محترم حوزهٔ انتشارت شمال افغانستان (حاشا) و مسؤول فرزانهٔ آن، جناب محترم عبدالغفّار ریعان شمالی که از سر مهربانی خویش در چاپ و نشر این اثر هم‌کاری کرده اند، سپاس‌گزاری می‌کنم و از خداوند لوح و قلم برای شان پیروزی‌هایی فراوان و پاداشی نیکو می‌خواهم.

صالح‌محمّد خلیق

بلخ ـ ۲ جدی/ دی ۱٤۰۰ هجری خورشیدی

نور سعادت

آن خورشید درخشان ره‌نمایی و دلالت که پرتو حقیقت خود را در سراسر جهان افشاند و اذهان تیرهٔ خلق را صیقل دانش و جلای معرفت بخشید؛ آن ناجی بزرگی که بشریّت را از منجلاب سقوط و پرت‌گاه گم‌راهی به راه سعادت و انسانیّت واقعی کشانید؛ مردی که با عزم متین و ارادهٔ آهنینش در برابر همهٔ ناملایمات، مشکلات و موانع دست‌وپنجه نرم کرده برای رسیدن به هدف عالی و والایش از هیچ‌گونه فداکاری و جان‌نثاری دریغ نورزید و با ثبات، استقامت و بردباری بار سنگینی را که حتّا کوه‌های عظیم و غول‌پیکر تاب برداشتن و تحمّل آن را نداشتند، با منتهای امانت‌داری به سرمنزل مقصود رسانید؛ کسی که در دشوارترین وضعیّت زمان و تاریک‌ترین دورهٔ تاریخ که مؤرّخان آن را «شب‌های تاریخ» نامیده اند، عالی‌ترین قوانین و دستورها را برای بشر به ارمغان آورد؛ نور هدایتی که در اعماق تاریکی‌ها و زوایای افکار آدمی‌زاده‌گان درخشید؛ برقی که در آسمان تیرهٔ جهل و خرافات مشتعل شد؛ گنجینهٔ علم و معرفتی که از ژرفای مخروبه‌های جهل و نادانی به تلالوء پرداخت، کسی که توانست مسیر تاریخ بشر را عوض کند و از مردمان شریر، وحشی و برادرکُش آن‌زمان انسانانی مشفق و مهربان، جوامعی آرام و پر از صلح و صفا، دوستی و برابری و صداقت پدید آورَد؛ ره‌نمای بزرگی که ندای توحید و حقیقت‌جویی‌اش در اندک مدّتی سراسر عربستان را فرا گرفت و ام‌روز میلیون‌ها پی‌رو در سراسر جهان دارد؛ پیام‌بر بازپسین، حضرت محمّد صلی الله علیه و سلّم است.

او بود که عالم بشریّت را از سنگ‌لاخ ضلالت و از کوچه‌های مارپیچ جهالت به شاه‌راه راست امن و بی‌خطر دانش ره‌نمونی کرد؛ او بود که هم‌چون وزش نسیم صبح‌گاهی چهره‌های خواب‌آلود فرزندان آدم را فرحت و نشاط بخشید؛ او بود که مانند فرشتهٔ سعادتی شه‌پرهای آسمانی‌اش را گشوده هزاران فرد بشر را در زیر سایهٔ مطمئنّ بال‌های خود که عایق بغض، عداوت، ظلم، کینه و زشتی‌های دیگر بود گرفت و نگذاشت که اشتغال بشر به چنین اعمال خرافاتی و بی‌هوده، بنیاد انسانیّت را فرو ریزد و کاخ باشکوه و بلند بشریّت را واژگون سازد. آری، به قول بیدل علیه الرّحمه:

گر نشدی جلوه‌گر صورت ایجاد او
ماندی تا روز حشر دیدهٔ حق‌بین به خواب[1]

او می‌دید که سرچشمهٔ بیش‌ترین بدبختی‌های بشر، بی‌دانشی و پیامدهای ناگوار آن است و از همین‌رو بود که مردم را به خردگرایی و رعایت ارزش‌های اجتماعی فرا می‌خواند و می‌فرمود: «**دور دارید نفس تان را از گمان بد، زیرا گمان بد دروغ‌ترین سخن‌هاست**»[2]و یا این که: «**به هم‌دیگر حسد مورزید و کینه‌توزی مکنید و چون بنده‌گان خدا با هم برادر باشید!**»[3]

او «ص» همیشه مردم را به یک‌پارچه‌گی فرا می‌خواند و درس یک‌رنگی و برابری می‌آموخت. کردارش نمونهٔ گفتارش بود. از تبعیض که سرچشمهٔ بسیاری از دشواری‌های فردی و اجتماعی است به کلّی گریزان بود. او «ص» می‌گفت **که** «**همه از آدم «ع» پیدا شده و آدم «ع» از خاک بود**»[4]و با این حدیث مختصر، ولی با یک جهان معنا، ناروایی انواع تبعیض‌های نژادی، قومی و حتّا عقیدتی را به جهانیان اعلام داشت و با ابلاغ آیهٔ مبارک «**مکرّم‌ترین شما نزد خدا «ج» پرهیزگارترین شماست**»،[5]یگانه تفاوت میان مردمان گیتی و یگانه وسیلهٔ تقرّب

---

[1] _ بیدل دهلوی، ابوالمعالی میرزا عبدالقادر، (۱۳۴۲ هجری خورشیدی)، ***کلّیات ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی***، به تصحیح خال‌محمّد خسته و خلیل‌الله خلیلی، جلد دوم، چاپ یکم، کابل: ریاست دارالتّألیف وزارت معارف افغانستان، ص ۵۷.

[2] _ الظَّنُّ فَاِنَ الْظَنَّ اَكْذَبُ الْكِذْبِ. حرّ عاملی، شیخ محمّد بن حسن، (۱۴۱۴ هجری قمری)، ***وسائل الشّیعهٔ***، جلد هژدهم، قم: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم السّلام الاحیاء التّراث، حدیث ۴۲، ص ۳۸.

[3] _ لَا تَحَاسَدُوا وَ لَا تَبَاغَضُوا وَ لَا تَقَاطَعُوا وَ كُونُوا عِبَادَ اللهِ إِخوَانًا. مسلم، امام ابوالحُسین بن الحجاج القشیری، (۱۳۹۳ هجری خورشیدی)، ***صحیح مسلم***، ترجمهٔ خالد ایّوبی‌نیا، به تصحیح حسین رستمی، جلد چهارم، چاپ یکم، ارومیه: مؤسّسهٔ نشراتی حُسینی اصل، ص ۲۹۴.

[4] _ كُلُّكُم لآدَمَ و آدَمُ مِن تُرابٍ. حرانی، ابومحمّد حسن بن علی بن حسین بن شعبه، (۱۴۲۳ هجری قمری)، ***تحفهٔ العقول عن آل رسول «ص»***، با تعلیقات حسین اعلمی، چاپ هفتم، بیروت _ لبنان: مؤسّسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ص ۳۰.

[5] _ إِنَّ أَكرَمَكُم عِندَ اللهِ أَتقاكُم. سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۳.

به درگاه خداوندی را تقوا و پرهیزگاری نشان داد. او «ص» تعدّی و ستم را که ویران‌گر اساسی آسایش و نظام جوامع بشری است به اندازه‌یی زشت می‌پنداشت که می‌گوید: «**ستم سبب تاریکی‌های رستاخیر است**»[1]و هم می‌فرماید: «**جهان، با عدلِ همراه با کفر باقی می‌ماند، ولی با ستمِ همراه با ایمان نابود خواهد شد.**»[2]و در تطبیق عدالت که یک اصل مهمّ دین مقدّس اسلام است، کوشش فراوان مبذول می‌داشت. روحیّهٔ دادگستری وی چنان والا بود که می‌گویند هنگامی که به یکی از زنان قبیلهٔ بنی‌مخزوم به گناه دزدی کیفر داده می‌شد و سران آن قبیله به خاطر پیش‌گیری از بدنامی قبیله از او خواستار پنهان‌نگاه‌داشتن این روی‌داد شدند، آن‌حضرت «ص» گفت: «**به خدا سوگند که اگر فاطمه دختر محمّد دزدی می‌کرد دستش را می‌بریدم.**»[3]

شخصیّت برگزیدهٔ او «ص» تا اندازه‌یی ممتاز بود که خداوند «ج» در قرآن خطاب به او فرموده است: ترجمه: «**و هرآیینه تو دارای خُلق بزرگی استی.**»[4]به راستی هم او برخوردی نیکو در برابر همهٔ انسانان داشت. حتّا روش نیک را از دشمنان خود نیز دریغ نمی‌کرد. **خوی نیک و پرهیزگاری را از راه‌های رفتن مسلمانان به بهشت و رهایی آنان از آتش دوزخ**

---

[1] _ الظُّلمُ ظُلُمَاتُ يَومَ القِيِامَةِ. بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد سوم، چاپ سوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام، حدیث شمارهٔ ۲۴۴۷، ص ۱۱۹.

[2] _ و قيل الملک يبقى بالعدل مع الكفر و لا يبقى الجور مع الإيمان. شعیری، محمّد بن محمّد، (بی‌تا)، ***جامع الاخبار***، جلد یکم. نجف: مطبعهٔ حیدریّه، ص ۱۱۹.

[3] _ أَنَّ قُرَيْشا أَهَمَّهُم شَأن المَخْزُومِيَّة التي سَرَقَتْ، فَقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ فيها رسول الله -صلى الله عليه وسلم-؟، فقالوا: وَمَنْ يَجْتَرِئُ عليه إلا أسامة بن زيد حِبُّ رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فَكَلَّمَهُ أسامة، فَقَالَ: أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ الله؟ ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ، فقال: إِنَّمَا أَهْلَكَ الذين مِنْ قَبْلِكُمْ أنهم كانوا إذا سرق فيهم الشريف تركوه، وإذا سرق فيهم الضعيف أَقَامُوا عليه الحد، وَأَيْمُ الله: لَوْ أَنَّ فاطمة بنت محمّد سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا. بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***صحیح‌البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد چهارم، چاپ دوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام، حدیث ۳۴۷۵ ص ۱۴۲.

[4] _ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. سورهٔ قلم، آیهٔ ۴.

می‌دانست[۱] و از همین‌رو بود که خود همیشه با لبانی خندان و با قلبی رقیق و مهربان به نظر می‌رسید و هنگامی که به گفتار می‌پرداخت، فرموده‌هایش در شنونده تأثیری بخصوصی می‌افگند. سخنان آن‌حضرت «ص» به پیمانه‌یی مؤثّر و گرم بودند که حتّا در کم‌ترین فرصتی تا ژرفای روان و جان انسان نفوذ کرده مخاطب را سراپا گوش می‌ساخت. می‌گویند در آوازش آهنگی خوش وجود داشت و در میان عرب‌ها فصیح‌ترین شخص در گفتار بود، به گونه‌یی که همهٔ حرف‌های کلمه‌ها و جمله‌های وی به درستی شنیده می‌شدند و در هر جملهٔ سخنش معناها و حکمت‌های فراوانی نهفته بودند. تأثیر لحن و سخن پیام‌بر «ص» به اندازه‌یی بود که حتّا کسانی که در صدد نابودی وی می‌آمدند با شنیدن سخنی از زبان او «ص» از قصد خود منصرف می‌شدند. می‌گویند: **روزی پیام‌بر «ص» با اصحاب خود در مسجد نشسته بود که عربی به مسجد درآمد و نزدیک آمد و پرسید: کدام شما محمّد است؟ یکی از اصحاب، پیام‌بر «ص» را نشان داد. آن عرب خطاب به محمّد «ص» گفت: ای فرزند عبدالمطّلب از تو پرسشی دارم! محمّد «ص» گفت: بپرس! عرب گفت: ترا به خدا سوگند، آیا خدا ترا برای مردم فرستاده است؟ محمّد «ص» پاسخ داد: خدا می‌داند، آری! باز هم عرب گفت: ترا به خدا سوگند، که او گفته تا این ماه از سال را روزه بداریم؟ محمّد «ص» گفت: خدا می‌داند، آری! عرب گفت: ترا به خدا سوگند، آیا او به تو دستور داد که خمس و زکات و صدقه را از ثروت‌مندان گرفته به مستمندان و ناداران تقسیم کنی؟ محمّد «ص» گفت: خدا می‌داند، آری! عرب گفت: اکنون باید بگویم که من تنها نیستم و پشت سرم قوم و قبیلهٔ من**

---

[۱] _ أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِيَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ. ترجمه: بیش‌ترین چیزی که امّت مرا به بهشت می‌برَد، پرهیزگاری و خوی نیک است. کلینی، شیخ ابوجعفر محمّد بن یعقوب بن اسحاق رازی، (۱۴۰۷ هجری قمری)، ***الاصول من الکافی***، تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفّاری و محمّد آخوندی، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب اسلامیّه، ص ۱۰۰.

استند، همه به تو می‌گرویم و ایمان می‌آوریم.[1]این نمونه‌یی از تأثیر آن جملهٔ کوتاه سه کلمه‌یی بود که از زبان محمّد «ص» بیرون شد.

مؤرخّان نوشته اند: **روزی ابوبکر «رض» به پیام‌بر «ص» گفت: من در میان عرب گشته ام و فصیحان عرب را دیده و سخنان آنان را شنیده ام، امّا در سخنِ شیوا به‌تر از تو ندیدم. این ادب را از که آموخته ای؟ فرمود: مرا پروردگارم ادب آموخت و چنین خوب آموخت.**[2]

هند بن ابی‌هاله گفته است: **پیام‌بر «ص» همواره اندوه‌گین و پیوسته در اندیشه فرو رفته بود و دمی آسایش نداشت، هیچ‌گاهی بی‌هوده سخن نمی‌گفت، بیش‌تر خاموش می‌بود، به کلمه‌های جامع و منفصل بدون این‌که نسبت به مقصود کمی و زیادی داشته باشد سخن می‌راند، خوش‌خوی بود، نعمت را اگرچه کوچک می‌بود، بزرگ می‌شمرد، از هیچ چیزی بدگویی نمی‌کرد، غذا را که می‌خورد مدح و ذم نمی‌کرد، از یاری حق خودداری نداشت، هرگز در امور مربوط به خود خشم‌گین نمی‌شد، هنگامی که اشاره می‌کرد، با تمام کف اشاره می‌کرد، در هنگام شگفتی از چیزی، دست را برمی‌گردانید، هنگامی که سخن می‌گفت ابهام دست راست را بر کف دست چپ می‌زد، در هنگام خشم اعراض می‌کرد، در هنگام فرح چشم‌های خود را می‌بست، شدیدترین خنده‌اش تبسّم بود، به گونه‌یی که دندان‌هایش مانند دُر نمایان می‌شدند.**[3]

شخصیّت برازندهٔ وی «ص» اجازه نمی‌داد تا در هنگام آزاردیدن از مشرکان از درِ خشم پیش بیاید. او «ص» می‌گفت: **«من برانگیخته شده ام تا مرکز بردباری و معدن دانش و**

---

[1] _ ره‌نما، زین‌العابدین، (۱۳۴۸ هجری خورشیدی)، ***پیام‌بر***، جلد یکم، چاپ بیستم، تهران: کتاب‌فروشی زوّار، صص ۲۸ _ ۲۹.

[2] _ حیران، محمّدیونس، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، بزرگ‌ترین ره‌نمای عالم بشریّت***، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّت تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، صص ۶۶ _ ۶۷.

[3] _ همان جا، ص ۶۷.

مَسکن شکیبایی باشم.»[1] او «ص» درجهٔ صبر را که با داشتن آن می‌توان به بزرگ‌ترین آرزوها دست یافت و بزرگ‌ترین مانع‌ها را از راهِ پیش‌رفت و پیروزی برداشت، نسبت به صفت‌های دیگر، والاتر دانسته و گفته است: «**صبر در ایمان به منزلهٔ سر است در جسد.**»[2]

این حکایت هم نماینده‌گی از جای‌گاه بلند صبر و تحمّل در برابر روی‌دادهای ناگوار زنده‌گی می‌کند که **روزی آن‌حضرت «ص» به گروهی از انصار فرمود: «آیا شما مؤمن استید؟» آنان همه خاموشی گزیدند. یکی از صحابه گفت: بلی ای فرستادهٔ خدا! پیام‌بر «ص» پرسید: نشانهٔ ایمان شما چیست؟ گفتند: ما در هنگام گشاده‌گی و شادمانی شکر می‌گزاریم و در بلاها و سختی‌ها شکیبایی می‌کنیم و به قضای پروردگار راضی و خوش‌نود استیم. پس پیام‌بر «ص» گفت: «سوگند به پروردگار کعبه که شما مؤمن استید.»**[3]

از حضرت علی «رض» روایت شده که حضرت محمّد «ص» فرموده است: «**خِرَد بنیاد دین من، معرفت سرمایهٔ من، مِهر اساس کار من، شوق مرکب من، یاد خدا انیس من، اعتماد گنجینهٔ من، رضایت غنیمت من، اندوه رفیق من، دانش حربهٔ من، شکیبایی ردای من، ناداری افتخار من، زهد پیشهٔ من، یقین قدرت من، راستی**

---

[1] _ بعثت للحلم مرکزا و للعلم معدنا و للصّبر مسکنا. شهید ثانی، زین‌الدّین بن علی، (۱۳۷۷ هجری خورشیدی)، ***شرح مصباح‌الشّریعه***، ترجمهٔ عبدالرّزاق گیلانی، تصحیح و تحقیق آقاجمال خوانساری، چاپ یکم، تهران: نشر پیام حق، ص ۳۵۶.

[2] _ اَلصَّبرُ مِنَ الإیمانِ بِمَنزِلَةِ الرَّأسِ مِنَ الجَسَدِ. پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۸۲ هجری خورشیدی)، ***نهج الفصاحه (مجموعهٔ کلمات قصار حضرت رسول «ص» با ترجمهٔ فارسی)***، چاپ چهارم، تهران: دنیای دانش، حدیث شمارهٔ ۱۸۶۲، ص ۵۴۸.

[3] _ لمّا دخل رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم علی الأنصار فقال: «أ مؤمنون أنتم؟ فسکتوا، فقال عمر: نعم یا رسول الله، فقال: و ما علامة إیمانکم؟ فقالوا: نشکر علی الرّخاء، و نصبر علی البلاء، و نرضی بالقضاء، فقال صلّی الله علیه و آله و سلّم «مؤمنون و ربّ الکعبة». فیض کاشانی، محمّد بن شاه‌مرتضی، (۱۴۱۷ هجری قمری)، ***المحجه البیضاء***، جلد هفتم، چاپ چهارم، قم: جماعةالمدرسّین بقم، مؤسّسهٔ النشر الاسلامی، ص ۱۰۷.

شفیع من، عبادت مایهٔ کفایت من، کوشش فطرت من و خوش‌نودی باطن من در نماز من است.»[1]

آری! مبادی اسلام بر پایه‌های استوار خرد و منطق استوار بوده جبر و اکراه چیزی‌ست که در آیین پاک و برجستهٔ محمّدی «ص» هیچ وجود ندارد و آیهٔ مبارک «**در دین اکراه نیست**»[2] بیان‌گر این ادّعاست. استفاده از زور و قدرت حتّا در مورد فراخواندن مردم به پذیرش دین اسلام مجاز نیست، بل‌که یگانه ابزار اسلام در هر هنگامی دانش است و به گفتهٔ خودِ حضرت محمّد «ص»: «**دین و عمل [که لازمهٔ دانش است] دو برادر هم‌زاد و دو رفیقی اند که یکی از دیگری جدا نمی‌شود و خداوند نمی‌پذیرد یکی از آن‌ها را بدون دیگری.**»[3]

راستی در گفتار و کردار یکی دیگر از آموزه‌های دین اوست، چنان‌چه راستی را هم‌سنگ نیکوکاری دانسته می‌فرمود: **«شما را سفارش می‌کنم به راست‌گویی، که راست‌گویی با نیکوکاری هم‌راه است.»**[4] او «ص» **راست‌گویی و راست‌کاری را یک وجیبهٔ**

---

[1] _ به نقل از منبع: حیران، محمّدیونس، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، بزرگ‌ترین رهنمای عالم بشریّت***، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّـت تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، ص ۹؛ رهنما، زین‌العابدین، (۱۳۴۸ هجری خورشیدی)، ***پیام‌بر***، جلد سوم، چاپ بیستم، تهران: کتاب‌فروشی زوّار، ص ۶۱۱.

[2] _ لا اِکْراه فِی الدّینِ. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۶.

[3] _ الْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ أَخَوَانِ تَوْأَمَانِ وَ رَفِيقَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ لَا يَقْبَلُ اللّهُ أَحَدَهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِه. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمّد، (۱۴۱۰ هجری قمری)، ***غرر الحکم و درر الکلم***، تحقیق و تصحیح سیّد مهدی رجایی، چاپ دوم، قم: دارالکتب اسلامی، ص ۱۱۹.

[4] _ عَلَیکُم بِالصِّدقِ فَاِنَّهُ مَعَ البِرِّ. پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۸۲ هجری خورشیدی)، ***نهج الفصاحه (مجموعهٔ کلمات قصار حضرت رسول «ص» با ترجمهٔ فارسی)***، چاپ چهارم، تهران: دنیای دانش، حدیث شمارهٔ ۱۹۷۶، ص ۵۷۲.

بزرگ مسلمانان و حتّا نسبت به بسیاری از نیایش‌ها و ارزش‌ها، مهم‌ترین معیار و ملاک خوبی آنان می‌دانست.[1]

او «ص» که خدا «ج» در قرآن پاک مأمورش ساخته تا به مردم ابلاغ کند که: **هرآیینه من نخستین مسلمانم؛**[2]او «ص» که خود در بیان برتری‌اش به مقتضای راستی می‌گوید: **من نخستین کسی استم که در روز رستاخیز برمی‌خیزم و در هنگام دیدار نمایندهٔ شان و در هنگام نومیدی بشارت‌دهندهٔ آنانم. درفش حمد در آن روز در دست من است و من ارج‌مندترین فرزند آدمم در نزد پروردگار خود و هیچ خودستایی نیست؛**[3]او «ص» **که خدا «ج» سبب آفرینش جهان را وجود مبارکش گفته است؛**[4] با وجود آن‌همه جای‌گاه والا و نزدیکی به درگاه خدا «ج» از تکبّر دوری می‌جُست، به مستمندان و سرمایه‌داران به یک نگاه می‌نگریست، تفاوتی میان سیاه و سفید و سرخ و زردِ آدمیان قایل نبود، با هر کسی از روزنهٔ صفا و صمیمیّت نگاه می‌کرد و آن‌قدر فروتن بود که **روزی بر گروهی از یاران خود گذر کرد و همه پیش روی او از جا برخاستند. پیام‌بر «ص» دست به شانهٔ یک یک آنان گذاشت و گفت که در برابر من برمخیزید و مانند**

---

[1] _ لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَ لَكِنِ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ. ترجمه: به زیادی نماز و روزه و حجّ و نیکی و وِرد شبانهٔ مردم منگرید، بل‌که به راست‌گویی و امانت‌داری آنان نگاه کنید! صدوق قمی، شیخ ابوجعفر محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، (۱۴۰۴ هجری قمری)، ***عیون الاخبار الرّضا***، جلد دوم، چاپ یکم، بیروت _ لبنان: مؤسّسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ص ۵۶.

[2] _ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۶۳.

[3] _ أنا أوّلُ النّاسِ خُرُوجاً إذا بُعِثُوا، وَ أنا خَطِيبُهم إذا وَفَدُوا، وَ أنا مُبَشِّرُهُم أذا أيِسُوا، لِوَاءُ الحَمدِ يَومئذٍ بِيدِى، وَ أنا أكرمُ وَلدِ آدَمَ على رَبِّى و لا فَخرَ. ترمذی، امام ابوعیسی محمّد بن عیسی بن سوره، (۱۴۳۰ هجری قمری)، ***الجامع الکبیر (سنن الترمذی)***، تحقیق شعیب الاَرنَؤوط و سعیداللّحّام، جلد ششم، چاپ یکم، بیروت: دارالرّسالهٔ العالمیّه، حدیث ۳۹۳۷، ص ۲۰۷.

[4] _ حدیث قدسی از پیام‌بر «ص»: يـا أَحْمَدُ! لَوْلاكَ لَما خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ. مجلسی، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی، (۱۴۰۳ هجری قمری)، ***بحار الانوار***، جلد پانزدهم، چاپ دوم، مؤسّسهٔ الوفا، ص ۲۸.

کسانی مباشید که در برابر شاهان برمی‌خیزند و به پای آنان به خاک می‌افتند و یا دست آنان را می‌بوسند.[1]

روایت شده است که **در یکی از سفرها، حضرت محمّد «ص» به یاران خویش فرمود تا گوسفندی برای خوراک آماده کنند. مردی گفت: کُشتن آن را من به دوش می‌گیرم، دیگری گفت پوست‌کردن آن به دوش من و دیگری هم گفت آن را می‌پزم. در این‌جا پیام‌بر «ص» گفت: من هم هیزم فراهم می‌آورم. یارانش گفتند: یا فرستادهٔ خدا! این کار را به عوض تو ما انجام می‌دهیم. آن‌حضرت «ص» گفت: می‌دانم که این کار را می‌کنید، ولی من خوش ندارم که بر شما امتیازی داشته باشم و خدا را ناپسند آید که بنده‌اش خود را بر دیگران برتر شمارد.**[2]

مهربانی در سرشتش آمیخته بود. او «ص» همیشه می‌گفت: «**رحمت خدا فرود نمی‌آید بر آن مردمی که در آن‌ها رحم قطع شده باشد.**»[3]با همهٔ مردم مهربان بود و به کودکان علاقهٔ فراوانی داشت و همیشه آنان را مورد مِهر و نوازش خود قرار می‌داد. فروتنی او «ص» به اندازه‌یی بود که در نشست‌ها و گردهم‌آیی‌ها پایین‌تر از همه می‌نشست و در سخن‌زدن با کمال متانت و وقار با مردمان شرکت می‌جُست.

او «ص» همیشه دست‌گیر مستمندان و بی‌نوایان بود، همیشه می‌کوشید تا این گروه از آستانش نومید برنگردند و حتّا گاهی اگر خود چیزی نمی‌داشت از کس دیگری وام گرفته به

---

[1] _ ره‌نما، زین‌العابدین، (۱۳۴۸ هجری خورشیدی)، ***پیامبر***، جلد سوم، چاپ بیستم، تهران: کتاب‌فروشی زوّار، ص ۶۰۸.

[2] _ حیران، محمّدیونس، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، بزرگ‌ترین رهنمای عالم بشریّت***، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل:

نشر مدیریّـت تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، ص ۲۲.

[3] _ إنّ الملائکةَ لا تَنزِلُ علی قَومٍ فیهِم قاطِعُ رَحِمٍ. متّقی هندی، علی بن حسام‌الدّین، (۱۴۰۵ هجری قمری)، ***کنز العمّال فی سنن الاقوال و الافعال***، تصحیح صفوت سقّا و بکری حیانی، جلد سوم، بیروت _ لبنان: مؤسّسهٔ الرّسالت، حدیث شمارهٔ ۶۹۷۴، ص ۳۶۷.

شخص نادار می‌سپرد. در دست‌گیری از ناداران آن‌قدر پافشاری می‌کرد که به پی‌روان خود می‌فرمود: **صدقه و خیرات سختی‌ها و بلاها را باز می‌دارد.**[1] و بدین‌گونه همهٔ لایه‌های مسلمان را به اعتبار وضع زنده‌گی شان به انجام این وجیبهٔ اخلاقی و انسانی دستور می‌داد و می‌گفت: **خود را از آتش دوزخ دور نگه دارید، اگرچه با صدقه‌دادن به اندازهٔ بخشی از خرما باشد و در صورت نبودِ توان آن، با سخن نیک.**[2]

با آن‌هم برای این که مسلمانان این کردار و گفتار وی را یک نوع تشویق به بی‌کاری و کاهلی نپندارند، همیشه از کسب و کار ستایش می‌کرد و به پی‌روان خود اجازه نمی‌داد که بدون کدام ناگزیری‌یی دست به گدایی بزنند. آن‌حضرت «ص» برتری کار را بر دریوزه‌گی این‌گونه بیان می‌کرد: **اگر کسی ریسمان خود را بگیرد و پشتارهٔ هیزمی را بر پشت خود آورده بفروشد، پس خداوند «ج» به سبب آن پشتارهٔ هیزم آب‌روی او را باز دارد، به‌تر از آن است که از مردم سؤال کند و آن‌ها برایش چیزی بدهند یا ندهند.»**[3]

آن‌حضرت «ص» افزون بر یک سلسله عبادت‌ها که برای پاکیزه‌گی درون و نزدیکی به حضور ذات اقدس الهی «ج» در آیین آسمانی خود از سوی خدای بزرگ «ج» به پی‌روان این آیین پاک به ارمغان آورده است، برای به‌بود وضع زنده‌گیِ این‌جهانیِ پی‌روانش نیز بی‌اعتنا نبوده می‌فرمود: **«بِه‌ترینِ شما کسی نیست که دنیا را برای آخرت یا آخرت را برای دنیا ترک کند؛**

---

[1] _ **الصَّدَقةُ تَدفَعُ البَلاءَ.** مجلسی، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی، (۱۴۰۳ هجری قمری)، ***بحار الانوار***، جلد شصت‌ودوم، چاپ دوم، مؤسّسهٔ الوفا، ص ۲۶۴.

[2] _ **اتَّقُوا النَّارَ وَلَو بِشِقِّ تَمرَةٍ، فَمَن لَم يَجِد فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ.** مسلم، امام ابوالحُسین بن الحجاج القشیری، (۱۳۹۳ هجری خورشیدی)، ***صحیح مسلم***، ترجمهٔ خالد ایّوبی‌نیا، به تصحیح حسین رستمی، جلد دوم، چاپ یکم، ارومیه: مؤسّسهٔ نشراتی حُسینی اصل، ص ۱۶۴.

[3] _ **فَيَأْتِيَ بِحُزْمَةِ الْحَطَبِ علَى ظَهْرِهِ فَيَبِيعَهَا، فَكَيَكُفَّ اللهُ بِهَا وَجْهَهُ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ، أَعْطَوهُ أَوْ مَنَعُوهُ.** بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (بی تا)، ***ترجمهٔ مختصر صحیح البخاری***، به اختصار احمد بن احمد بن عبداللطیف شَرجی زبیدی، ترجمهٔ دکتر عبدالرّحیم فرهادی، جلد یکم، بیروت: دارالحیاء عربی، حدیث ۷۴۹، ص ۳۸۳.

بل‌که بِه‌ترینِ شما کسی است که از این هر دو بهره گیرد.»[1]و از همین‌رو بود که مسلمانان را از همه بیش‌تر به کار و کوشش تشویق و برای این که کسی بار دوش کس دیگری نشود **کاسب و کارگر را دوست خدا «ج» معرفی کرده است.**[2]

آن‌حضرت «ص» برای این‌که مردم از کسب و کار مشروع در راستای تأمین معیشت و رفاه مادی خود سر باز نزنند و از کارکردن احساس حقارت نکنند، از پیام‌بران خدا که با وجود نزدیکی به درگاه خدا «ج» و داشتن جای‌گاه بلند معنوی، نیازمندی‌های زنده‌گی خود را با آبلهٔ کف دست آماده می‌کردند، مثال آورده می‌گفت: «**هرگز کسی طعامی را بِه‌تر از آن که از کار هر دو دست خود بخورد نخورده است و به درستی که پیام‌بر خدا «ج»، حضرت داؤود «ع»، از کسب و کار دست خود می‌خورد.**»[3]

سرانجام، همین صفت‌های برگزیدهٔ کیش پاکیزهٔ وی بود که صدها سال پس از رحلتش، حتّا دانش‌مندان غیر مسلمان را واداشت تا سر تعظیم و احترام در برابر شخصیّت والا و بلند آن‌حضرت «ص» فرود آورده بگویند: «**محمّد «ص» بدون تردید از بزرگ‌ترین پیشوایان دینی و مصلحان بی‌مانند و دانش‌مندان روشن و رسای جهان بوده است**»،[4]«**حضرت محمّد «ص»، پیغمبر اسلام، اخلاقی نیکو و حکمتی بی‌مانند داشت**»،[5]«**افکار و**

---

[1] _ لَیسَ خَیارُکُم مَن تَرَکَ الدُّنیا لِلآخِرَةِ ولاَ مَن تَرَکَ الآخِرَةَ لِلدُّنیا، ولکِن خَیارُکُم مَن أخَذَ مِن کلٍ. متّقی هندی، علی بن حسام‌الدّین، (۱۴۰۵ هجری قمری)، ***کنز العمّال فی سنن الاقوال و الافعال***، تصحیح صفوت سقّا و بکری حیانی، جلد سوم، بیروت _ لبنان: مؤسّسهٔ الرّسالت، حدیث ۸۶۰۵، ص ۷۳۳.

[2] _ اَلکاسبُ حَبیبُ اللهِ. ترجمه: کارگر دوست خداست. سبزواری، سیّد عبدالاعلی، (۱۴۰۹ هجری قمری)، ***مواهب الرّحمان فی تفسیر القرآن***، جلد سوم، بغداد: مطبعهٔ الّدیوان، ص ۱۷۰.

[3] _ ما أکَلَ أحَدٌ طَعاماً قطُّ خَیراً مِن أن یَأکُلَ مِن عَمَلِ یَدِهِ، وإنّ نَبیَّ الله ـ داوودَ کانَ یَأکُلُ مِن عَمَلِ یَدِهِ. متّقی هندی، علی بن حسام‌الدّین، (۱۴۰۵ هجری قمری)، ***کنزالعمّال فی سنن الاقوال و الافعال***، تصحیح صفوت سقّا و بکری حیانی، جلد چهارم، بیروت _ لبنان: مؤسّسهٔ الرّسالت، حدیث ۹۲۲۳، ص ۸.

[4] _ گفته‌یی از دکتر زویمز انگلیسی. به نقل از منبع: حیران، محمّدیونس، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، بزرگ‌ترین رهنمای عالم بشریّت***، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّت تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، ص ۹۰.

[5] _ گفته‌یی از دکتر گوستاولوبون، دانش‌مند فرانسه‌یی. به نقل از همان منبع: ص ۹۳.

عقیدهٔ حضرت محمّد «ص» از هر گونه شک و ابهامی مبرّا اند»،[1]**«محمّد «ص» به روشنی گفتار و آسانی آیین امتیاز دارد. روزگار چنین مصلحی را که بیدارکنندهٔ نفوذ و زنده‌کنندهٔ اخلاق نیکو و بلندکنندهٔ مقام فضل و دانش باشد، نشان نداده است»**[2]و امثال این‌ها....

آری! تمام صفت‌های گزیده و خوبی‌ها و اخلاق ستوده در وجود گرامی‌اش فراهم بودند و او «ص» بود که با بعثت خود آفتابی در تاریکستان زمانه برافروخت و نوری به جهان افشاند که تا ابد خاموشی ندارد. او «ص» با آموزه‌های روشن‌گرانهٔ خود، چراغ ایمان و دانش و معرفت را در دل‌های مردم روشن ساخت تا در پرتو آن راه رست‌گاری و خوش‌بختی دوجهانی را دریابند و نیک را از بد تمییز دهند.

[1] ــ گفته‌یی از جیبیون، دانش‌مند انگلیسی، به نقل از همان منبع: ص ۹۳.

[2] ــ گفته‌یی از ویلیام موئیر، مؤرّخ انگلیسی، به نقل از همان منبع: ص ۹۰.

هنگامی که حضرت محمّد «ص» به جهان آمد

آن‌حضرت «ص» در همان سالی دیده به جهان گشود که روی‌داد بی‌مانند و شگفتی در سرزمین مکّه به وقوع پیوسته بود؛ روی‌دادی که همهٔ گواهان را به شگفتی واداشته و در ژرفای روان و جان شان اثری فوق‌العاده انداخته بود.

این روی‌دادِ شگرف، بی‌پیشینه و ناگهانی بود که ترس در دل‌ها افگند و دلهره بر جان‌ها ریخت و به برآیندی انجامید که انتظار آن نمی‌رفت.

آری! نابودی اَبرَهه و آن‌همه نیروی بزرگ او که برای بربادی و ویرانی خانهٔ کعبه به شهر مکّه سرازیر شده بودند، چیزی نبود که در تصوّر می‌گنجید و یا کسی در بارهٔ آن می‌اندیشید. اَبرَهه، سپه‌سالار ارتش حبشه در یمن بود که پسان‌ها در برابر نایب‌السّلطنهٔ آن‌جا برخاست، او را کُشت و به جای وی نشست. نجاشی، شاه حبشه، نیز از این‌که توانایی مقابله را با وی ندید، ناگزیر او را به رسمیّت شناخت.[1]

بسیاری از مؤرّخان دربارهٔ این که چرا اَبرَهه می‌خواست دست به نابودی و ویرانی کعبه بزند، چنین می‌نویسند: هنگامی که اَبرَهه سرزمین یمن را زیر سلطهٔ خود درآورد، دید که بسیاری از مردم همه‌ساله دسته دسته به خاطر زیارت کعبه به مکّه می‌روند. او از روی خودخواهی دستور داد کلیسایی در صنعای یمن بسازند که به جای خاک و گِل و سنگ در آن از مرمر سفید، سرخ، سیاه و زرد کار شده باشد و نام آن ساختمان نوبنیاد را «تالیس» گذاشت. در همین روزگار، یکی از افراد قبیلهٔ کِنانه که به خانهٔ کعبه احترامی زیاد داشت، در واکنش به این کار اَبرَهه به صنعا رفت و به

[1] _ ابومکسوم اَبرَهه ملقّب به اَشرَم از سوی نجاشی، شاه حبشه، با سردار حبشی دیگری به نام اَریاط مأمور فتح یمن که زمام‌دار آن اشمقانی نام داشت شد. اَبرَهه پس از فتح یمن در اثار اختلافی اَریاط را کُشت. بر بنیاد نقش‌های «حصن‌الغراب» که در این اواخر کشف شده اند اَبرَهه خود حاکم بر ریدان، حَضرَموت، یمن، عرب، نجّار و عرب کناره‌های دریا از سوی حبشه معرفی کرده است.

روایتی آن ساختمان را با کثافات آلوده ساخت و به روایتی دیگر آن را آتش زد. این کار خشم اَبرَهه را برانگیخت و سوگند یاد کرد که کعبه را ویران کند.

اَبرَهه با لشکری انبوه و پیل‌های جنگی فراوان خود به سوی مکّه رہسپار شد و مردم مکّه هم بدون کدام درگیری، خود را کناره کشیدند. اَبرَهه هنگامی که به وادی «مُحَسّر» رسید، در آسمان مکّه پرنده‌گان کوچکی که رنگ‌های سبز و زرد داشتند به پرواز در آمدند و با پرتاب سنگ‌ریزه‌هایی که در منقار و چنگال‌های شان آورده بودند بر سپاهیان اَبرَهه، بسیاری از آنان را نابود ساختند. سپاهیان اَبرَهه با هراس و دلهره‌یی که بر آنان مستولی شده بود پا به گریز نهادند. در همین هنگام ابرهای سیاه و متراکمی آسمان مکّه را پوشانید و هم‌راه با تندر و آذرخش باران بسیار شدیدی به باریدن آغاز کرد و سیلی از کوه‌های پیرامون مکّه سرازیر شد و سپاهیانی را که از ناتوانی و بیم به زمین افتاده بودند در گِل و لای آلود و با خود بُرد.

بزرگی این روی‌داد سببِ آن شد تا مردم آن سال را _ که ۵۷۰ میلادی بود _ سال پیل خوانند و در قرآن مجید نیز در سورهٔ فیل با اشاره به این موضوع آمده است: ترجمه: «**آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب پیل چه کرد؟ آیا نیرنگ آنان را باطل نساخت؟ و بر سر ایشان دسته دسته پرنده‌گان ابابیل را فرستاد [که] بر ایشان سنگ‌هایی از گِل پُخته می‌افگندند. پس آنان را مانند کاهی خوردشده نابود ساخت.**»[۱]

در روز تولّد حضرت محمّد «ص» گرچه اختلاف است و برخی از مؤرّخان آن را در همان روز حملهٔ سپاه اَبرَهه و شماری هم سه تا پنجاه روز پس از آن روی‌داد می‌دانند، ولی آن‌چه مسلّم است، سال پیل سال تولّد او «ص» است.

در آن روزگار، ابرهای تیرهٔ جهل و خرافات فضای زنده‌گی انسان‌ها را پوشانیده بودند. می‌نویسند در هندوستان شمار خدایان افزون‌تر از باشنده‌گان آن‌جا بود و ترسایان هم باور به تثلیث داشتند. از همه بیش‌تر آتش جهل و بت‌پرستی در دل صحراهای سوزان عربستان و در آغوش کوه‌های پیچ‌اندرپیچ مکّه زبانه می‌کشید، به گونه‌یی که هر قبیله و طایفه‌یی برای پرستش خود بت‌های ویژه و جداگانه‌یی داشتند و شمار بت‌هایی که در درون کعبه گذاشته شده بودند به

---

۱ _ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحٰبِ ٱلْفِيلِ. أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِى تَضْلِيلٍ. وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ. تَرْمِيهِم بِحِجَارَة مِّن سِجِّيلٍ. فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأكُولِ. سورهٔ فیل، آیه‌های ۱ _ ۵.

بیش‌تر از ۳۶۰ بت می‌رسید. در میان آن بت‌ها، «هُبَل» را بزرگ‌ترین بت‌ها می‌پنداشتند و در برابر این این بت‌ها جانوران و حتّا انسان را قربانی می‌کردند. مردمان آن سرزمین همه غرق در غبار وهم‌ها و خیال‌های نادرست به سر می‌بردند. فرشته‌گان را دختران خدا و جن‌ها را مقدّس می‌انگاشتند. حسّ خون‌ریزی و تعصّب‌های نژادی و تباری در سرشت شان ریشه دوانیده بود. اخلاق آن جامعه فاسد و بیرون از جادۀ انسانیّت بود. زنان همیشه اسیر خواهش‌های مردان بودند و حقوق انسانی شان پامال. برخی از مردم با ننگ‌شمردن تولّد دختر، دختران نوزادِ خود را زنده به گور می‌کردند. قمار که سرچشمۀ بسیاری از مفاسد اخلاقی است در میان آن مردم چنان گسترش یافته بود که پس از باختن دارایی خود حتّا آزادی خود را به بازی می‌گرفتند؛ به گونۀ نمونه عاص بن هشام آزادی خود را پس از دارایی خود به ابولهب باخت و بردۀ او شد.[1] آنان حتّا زنان خود را به قمار می‌باختند و زنان هیچ‌گونه حقّ مداخله و اعتراض در برابر اعمال ناشایستۀ شوهران خود نداشتند و موجودی به کلّی مقیّد و بدون هر گونه اختیار در زنده‌گی خود شناخته می‌شدند.

در چنین آوانی که جهل و عناد و آدم‌کُشی تیشه به ریشۀ انسانیّت می‌زدند و همه ناآگاه از جهان معنوی و روحانی، پیراهن جهالت و خرافات را به بر کرده بودند و در اندیشه‌ها و ذهن‌ها چیزی جز یک مشت باورهای پوچ و بی‌معنا سراغ نمی‌شد و همه جز سودجویی شخصی و آزار و اذیّت هم‌دیگر کار دیگری نداشتند، پیدایش راه‌نما و پیام‌بری یک نیاز روزگار و اقتضای ناموس فطرت دانسته می‌شد تا بتواند در برابر این‌همه نابه‌سامانی‌ها بایستد و این‌همه لکّه‌هایی را که دامن عفیف بشریّت را آلوده ساخته بودند پاک بشوید، زنگ ذهن‌ها را بزداید، آیینۀ دل‌ها را صیقل بدهد و جهان دیگری را بر پایه‌های استوار صلح و سلم و برابری و یک‌رنگی بنیاد گذارَد.

آری! ظهور کسی که آن مردمان پراگنده و تشنه‌به‌خون‌هم را دَور خود فرا خوانَد و از آنان جامعه‌یی بسازد که زیر درفش برابری و یک‌رنگی به‌سر برند یک نیاز بود. وضع پرتنش جهانیان به پیدایش کسی نیاز داشت تا دست گم‌راهان صحرای بی‌کران و تاریک نادانی را بگیرد و آنان را از منجلاب بدبختی برهانَد و به سوی رَوشنایی خوش‌بختی رهنمون شود.

---

[1] ــ ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، (۱۴۱۵ هجری قمری)، ***الاغانی***، جلد سوم، چاپ یکم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ص ۲۱۷.

سرانجام آرزویی که حضرت ابراهیم «ع» و حضرت اسماعیل «ع» در هنگام ساختن کعبه از بارگاه خدای یگانه «ج» خواسته بودند و در قرآن مجید از قول آن‌ها آمد که: ترجمه ـ «**پرودگارا، [کار ساختن کعبه] را از ما بپذیر! هرآیینه تو نیک شنوا و نیک دانایی. پروردگارا، ما را و نیز از نسل ما را از فرمان‌برداران خود بساز و بنما مناسک ما را و بپذیر توبهٔ ما را! هرآیینه تویی نیک توبه‌پذیر و بسیار بارحم. پروردگارا، در میان ایشان فرستاده‌یی از ایشان برانگیز که برای شان آیه‌های ترا بخواند و به ایشان کتاب و حکمت بیاموزانَد و ایشان را پاک سازد! هرآیینه تویی بسیار عزیز باحکمت**»،[1] پس از گذشت ۲۶۰۰ سال در سازگاری با روزگار و تکامل بشریّت به تحقق رسید و ره‌نمای بزرگ جهان بشریّت، حضرت محمّد «ص»، چشم به جهان گشود[2] و به قول قرآن پاک: ترجمه: «**خداوند بر مؤمنان منّت نهاد، هنگامی که در میان آن‌ها، پیام‌بری از خود شان برانگیخت که آیات او را بر آن‌ها بخوانَد، و آن‌ها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هرچند پیش از آن، در گم‌راهی آشکاری بودند.**»[3]

تاریخ تولّد حضرت محمّد «ص» سپیده‌دم ۱۲ یا ۱۷ ربیع‌الاوّل سال پیل/ ۱۶ یا ۲۱ اردیبهشت/ ۶ یا ۱۱ مه ۵۷۰ میلادی در زمان شاهنشاهی انوشیروان است.

سلسلهٔ نسبی‌اش، حضرت محمّد «ص» پسر عبدالله پسر عبدالمطّلب پسر هاشم پسر عبدمناف پسر قُصَی پسر کِلاب پسر مُرّه پسر کعب پسر لُوَی پسر غالب پسر فِهر پسر مالِک پسر نضر پسر کِنانهٔ قرشی است و نیاکانش از قُصَی به بعد همه در روزگار خود وظیفهٔ پرده‌برداری کعبه و ریاست قبیلهٔ قریش را به دوش داشتند. مادر آن‌حضرت «ص»، آمنه دختر وَهب پسر عبدمناف پسر زُهره، یکی از زنان پاک‌دامن قبیلهٔ بنی‌زُهره بود.

---

[1] ـ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا ۖ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا ۖ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. سورهٔ بقره، آیه‌های ۱۲۷ ـ ۱۲۹.

[2] ـ بازرگان، مهندس مهدی، (۱۳۷۷ هجری خورشیدی)، ***مباحث بنیادین (راه طی‌شده، عشق و پرستش، ذرهٔ بی‌انتها)***، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ص ۶۵.

[3] ـ لَقَد مَنَّ اللَّهُ عَلَى المُؤمِنينَ إِذ بَعَثَ فيهِم رَسولًا مِن أَنفُسِهِم يَتلو عَلَيهِم آياتِهِ وَيُزَكّيهِم وَيُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ وَالحِكمَةَ وَإِن كانوا مِن قَبلُ لَفي ضَلالٍ مُبينٍ. سورهٔ عمران، آیهٔ ۱۶۴.

در قرآن مجید اشاره شده است که پیام‌بران پیشین نیز پیدایش پیام‌بر بزرگ‌وار اسلام را برای پی‌روان خود بشارت داده اند، چنان‌چه در آیهٔ ۶ سورهٔ صف آمده است: ترجمه: «**و چون عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل! من فرستادهٔ خدا به سوی شماستم و تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌یی که پس از من می‌آید و نامش احمد است نوید می‌دهم، چون معجزه‌ها سوی ایشان آورد، گفتند: این جادویی آشکاراست.**»[۱]

مقارن پیدایش پیام‌بر اسلام «ص» روی‌دادهایی در جهان به وقوع پیوستند که برای جهانیان شگفتی‌زا بودند؛ از آن‌جمله می‌گویند رَوشنایی خیره‌کننده‌یی سطح زمین را فرا گرفت، به گونه‌یی که آمنه توانست راه‌های کاروان‌رو مکّه و کاخ‌های شام را نگاه کند. در همان شب آتش‌کدهٔ فارس پس از هزار سال خاموش شد، ایوان کاخ خسرو انوشیروان لرزید و چندین کنگرهٔ آن فرو ریختند، رودخانهٔ ساوه خشکید، «هُبَل»، بت بزرگ کعبه، سرنگون شد و آوازی در فضای مکّه پیچید که از زاده‌شدن پیام‌بری راست‌گو و بربادی بت‌خانه‌ها خبر می‌داد.

چو صیتش در افواه دنیا فتاد

تزلزل در ایوان کسرا فتاد[۲]

آمنه دختر وَهب، مادر آن‌حضرت «ص»، در حالی که جز کنیزش برکهٔ امّایمن هم‌دمی نداشت، در سپیده‌دم نوزادش را به جهان آورد. حَسّان بن ثابت می‌گوید که: من کودک هفت‌ساله‌یی بودم که شنیدم در یثرب یک نفر یهودی بر فراز بام خود برآمده و پی هم فریاد می‌زد: «ستارهٔ محمّد «ص» امشب طلوع کرد» و در آن روز پیام‌بر خدا در مکّه زاده شده بود.[۳]

---

[۱] _ وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ. سورهٔ صف، آیهٔ ۶.

[۲] _ سعدی، شیخ مصلح‌الدّین، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***کلّیات سعدی***، مطابق به نسخهٔ تصحیح‌شدهٔ محمّدعلی فروغی، چاپ دوم، تهران: مؤسّسهٔ انتشارات نگاه، ص ۱۹۲.

[۳] _ به نقل از منبع: همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرت رسول‌الله [ترجمهٔ سیرت ابن اسحاق از روایت عبدالمَلک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: ←

آن آفتاب روشن شد جلوه‌گر که است
ایمن ز انکساف و مبرّا ز احتجاب
بنمود جلوه‌یی و ز دانش فروخت نور
بگشود چهره‌یی و ز بینش گشود باب
شمس رسل محمّد مرسل که در ازل
از ماسوالله آمده ذات وی انتخاب[1]

عِرباض بن ساریه گفته است که: من از پیام‌بر اکرم «ص» شنیده‌ام که می‌فرمود: « **من دعای پدرم، ابراهیم «ع» و مژدهٔ برادررم، عیسی «ع»، و خواب مادرم در هنگام بارداری‌اش استم.»**[2]

آری! آمنه، مادر پیام‌بر «ص» پیش از ولادتِ حضرت محمّد «ص» خواب دیده بود که نوری در کنارش می‌درخشد و آن نور جهان را روشن می‌کند، به گونه‌یی که از اثر آن نور کاخ‌های شام را می‌بیند و هاتفی در خواب به او نوید می‌دهد که پیام‌بر را او در شکم خویش می‌پرورانَد.[3]

هنگام طلوع خورشید، عبدالمطّلب یک‌جا با چند تن از زنان خانه‌وادهٔ خود آمده نوادهٔ گرامی‌اش را که یگانه یادگار پسر جوان‌مرگش، عبدالله، بود برداشت و در آغوش خود گرفته به کعبه برد و طواف کرد و نامش را «محمد ص» گذاشت و هفت روز بعد، هنگامی که در پیوند با تولّد

← نشر مرکز، ص ۷۶؛ ره‌نما، زین‌العابدین، (۱۳۴۸هجری خورشیدی)، ***پیام‌بر***، جلد یکم، چاپ بیستم، تهران: کتاب‌فروشی زوّار، ص ۱۵۱.

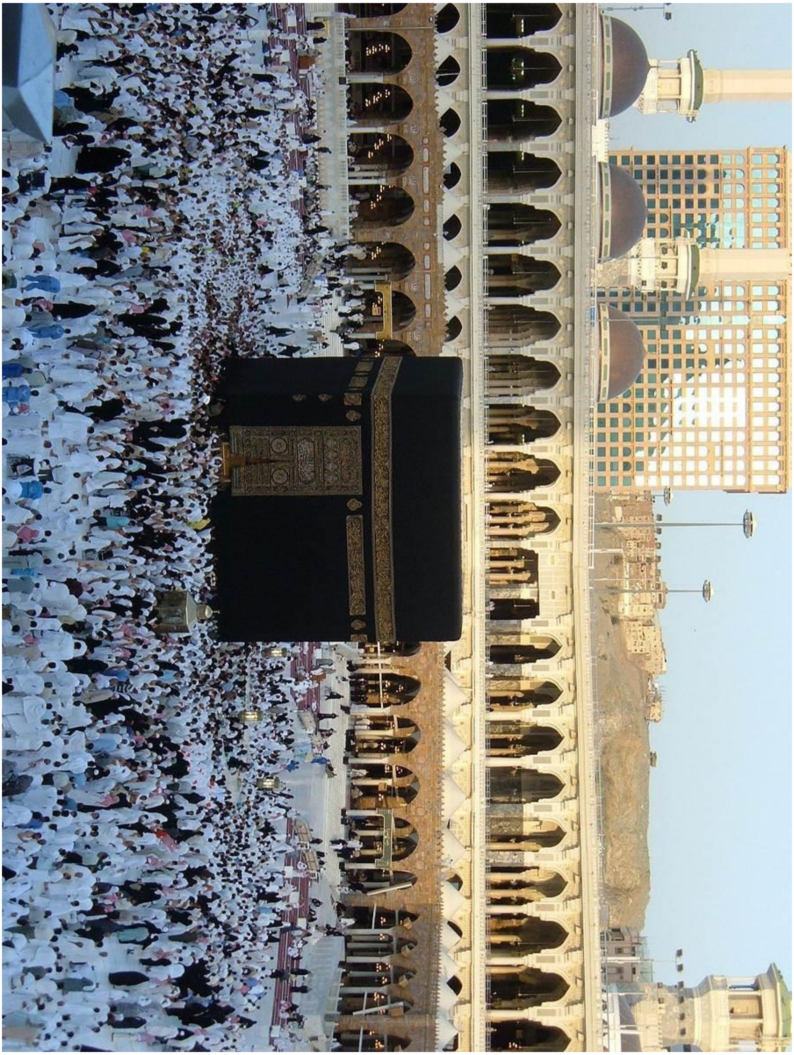
[1] _ بهار، ملک‌الشّعرا محمّدتقی، (۱۳۴۴ هجری خورشیدی)، ***دیوان اشعار ملک‌الشّعرا بهار***، جلد یکم، چاپ دوم، تهران: مؤسّسهٔ انتشارات امیر کبیر، ص ۵.

[2] _ أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إبْرَاهِيمَ، و بُشْرَى (أَخِي) عِيسَى، و رَأَتْ أُمِّي حِينَ حَمَلَتْ بِي. ابن هشام الحمیری، عبدالملک، (۱۳۷۵ هجری قمری)، ***السّیرة النّبویّه***، تحقیق مصطفی سقّا، ابراهیم ابیاری و عبدالحفیظ شبلی، جلد یکم، چاپ دوم، مصر: شرکت مکتبه و مطبعهٔ مصطفی بابی حلبی، ص ۱۶۶.

[3] _ همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرت رسول‌الله [ترجمهٔ سیرت ابن اسحاق از روایت عبدالمَلک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، ص ۷۶.

آن‌حضرت «ص» بزرگان قریش را مهمان کرده بود در سبب این نام‌گذاری می‌گفت: «**بدان امید استم که او در آسمان‌ها و زمین ستوده شود.**».[1]

[1] _ به نقل از منبع: ره‌نما، زین‌العابدین، (۱۳۴۸هجری خورشیدی)، ***پیام‌بر***، جلد یکم، چاپ بیستم، تهران: کتاب‌فروشی زوّار، ص ۱۵۲.



كعبۀ شريف

زنده‌گانی حضرت محمّد «ص» در هنگام کودکی

حضرت محمّد «ص» پس از درگذشت پدر خود، عبدالله، یتیم به جهان آمد. هنوز از ولادتش هفت روز نگذشته بود که عبدالمطّلب بزرگان قریش را به مهمانی در منزل آمنه دعوت کرد و با هم جشن تولّد آن نوزاد را برپا کردند. مؤرّخان می‌نویسند که سر نوزاد را در همان محفل تراشیدند و مطابق به آیین قریش برابر به وزن موهای وی به ناداران زر بخشیدند. یکی از آیین‌های مردم مکّه این بود که کودکان شیرخوارِ خود را به دایه‌ها می‌سپردند تا در هوای آزاد بادیه‌ها پرورش یابند. عرب‌های بدوی که خانه‌به‌دوش بودند سالی چند بار به «بلدالامین» هم می‌آمدند. مردان شان در بازارهای مکّه به دادوستد می‌پرداختند و زنان شان نگه‌داری نوزادانِ بزرگان و دارایان قریش و مکّه را به دوش می‌گرفتند و همین‌که کودکان دوساله می‌شدند آنان را واپس به مادران شان می‌سپردند. در آن سال نیز بسیاری از این مردمان به شهر بزرگ مکّه آمده شماری از کودکان را با خود به صحرا بردند.

حلیمهٔ سعدیّه دختر ابی ذُوَیب زن حارث پسر عبدالعُزّی هم از زنان بادیه‌نشین بود که متکفّل نگه‌داری حضرت محمّد «ص» شد. حلیمه فرزندان دیگری نیز به نام‌های عبدالله، انیسه و شیما داشت که پسان‌ها همه برادر و خواهران رضاعی پیام‌بر اسلام «ص» شدند.

با ورود گام‌های حضرت محمّد «ص» به آن قبیله، فیض و برکت فراوانی فرود آمد. محمّد «ص» بدین‌گونه دو سال تمام در قبیلهٔ بنی‌سعد باقی ماند و سپس حلیمه او را نزد مادرش، آمنه، به مکّه آورد، امّا از این‌که فراوانی آن نعمت‌ها را از اثر موجودیّت این کودک می‌دانست، وی را دوباره با خود برد و دو سال دیگر هم به پرورش وی کوشید.

در سال چهارم ولادت، روی‌داد انشراح صدر به وقوع پیوست و حلیمه که از این روی‌داد سخت هراسیده بود، محمّد «ص» را با خود به مکّه آورد و به مادرش، آمنه، سپرد.

حضرت محمّد «ص» دو سال دیگر هم زیر پشتی‌بانی عبدالمطّلب نزد آمنه به‌سر برد و تازه شش‌ساله بود که مادرش در هماهنگی با عبدالمطّلب برای دیدار خویشاوندان مادری خود،

«بنوالنّجّار»، هم‌راه با محمّد «ص» و امّ‌ایمن به یثرب رفتند. آنان مدّت یک ماه را در یثرب ماندند و در همین مدّت روزی توانستند گور عبدالله را هم زیارت کنند. در هنگام بازگشت از یثرب به مکّه بود که آمنه در راه در محلّی به نام «ابواء» سخت بیمار شد و از اثر همین بیماری در یکی از شب‌ها در نزدیکی‌های سحر دیده از جهان فرو بست و محمّد «ص» را تنها گذاشت.

حضرت محمّد «ص» هنوز شش‌ساله بود که سخنان متفاوتی نسبت به هم‌گنانش می‌زد. در هنگام بازی با کودکان دیگر بسیار کم و با کلمه‌های شمرده سخن می‌گفت. مانند بسیاری از پیام‌بران پیشین چوپانی می‌کرد و همه‌روزه در فضای آرامِ صحراهای پیرامون مکّه گوسفندان را به چرا می‌بُرد.

در سال هشتم ولادت روی‌دادی که در روان حضرتش اثر ژرفی به جا گذاشت مرگ جدّش، عبدالمطّلب، بود. آن‌گاه ابوطالب، کاکایش، بنا بر وصیّت عبدالمطّلب دست حمایت را به سوی برادرزادهٔ خود دراز کرد و نگه‌داری‌اش را به دوش گرفت. محمّد «ص» برای ابوطالب هم پسر، هم یادگار برادر و هم نشانهٔ پدر بود و ابوطالب با مهربانی‌ها و نوازش‌های پدرانه می‌کوشید تا جای خالی مادر و نیا را در زنده‌گی محمّد «ص» پُر سازد و همان‌گونه هم شد. حضرت محمّد «ص» هنوز به رمه‌داری در بیابان‌ها و صحراهای مکّه ادامه می‌داد.

تازه پا به دوازدهمین بهار زنده‌گی گذاشته بود که هم‌راه با ابوطالب با یک کاروان تجارتی ره‌سپار سوریه شد و در همین سفر بود که دیدارش با راهب ترسایی، بَحیرا یا سرجیوس، که از کتاب‌های آسمانی اطّلاعاتی کافی داشت، اتّفاق افتاد. آن مرد دانش‌مند مسیحی توجّه ابوطالب را بیش از پیش به پرورش حضرت محمّد «ص» جلب کرد. بَحیرا از رفتار و گفتار حضرت محمّد «ص» این حقیقت را دریافته بود که آن کودک روزی جهان را از تاریکی گم‌راهی رهایی خواهد بخشید و از این‌رو از ابوطالب خواست تا او را به شام نبرَد تا از احتمال خطر آزار یهودان در امان باشد.

این سفر برای حضرت محمّد «ص» پردستاورد بود، زیرا از باورها و مذهب‌های مردمان آگاهی بیش‌تری پیدا کرد. او در این سفر در جایی به نام «دُومَتُالجَندَل» بتی را دید موسوم به «واد». مردم این بت را خدای پیکار و نبرد می‌پنداشتند. او مشاهده کرد که کاروانیان چه‌گونه به نیایش این بت می‌شتابند و تندیسی را که جز سنگ تراشیده‌یی نبود می‌پرستند. آری! او می‌دید که انسان‌ها چه‌گونه گردن خود را پیش خدایانی خم می‌کنند که از دیدن و شنیدن و هر گونه احساسی ناتوان بودند. دیدن این اوضاع پریشان و کردارهای نابخردانهٔ مردم، در جان و روان وی

اثر می‌گذاشت و او «ص» را به تفکّر و تدبّر بیش‌تر دربارۀ دست‌گاه آفرینش و مطالعه دربارۀ طبیعت وا می‌داشت.

محمّد «ص» از همان کودکی شخصی بود باخرد و اندیش‌مند. او «ص» دربارۀ هر چیزی که می‌دید و می‌شنید می‌اندیشید و اخلاق و کنش‌های نادرست مردم را از دید انتقاد می‌نگریست. او در همان دوران کودکی روزی در بازار مکّه اجتماعی از مردم را دید، نزدیک رفت که بساط قماربازی را هموار کرده اند. عربی را دید که در جریان بازی، خانۀ خود را باخت، شترش را باخت، ده سال از زنده‌گی خود را باخت و به برده‌گی شخص برنده درآمد.[1]دیدن این وضع او را رنجی بیش‌تر داد. او پی برد که زنده‌گی برای این مردم ارزش‌مندی خود را از دست داده است و شرافت و انسانیّت برای آنان مفهومی ندارند. او با وجودی که خوردسال بود دربارۀ چنین موضوع‌هایی که همه‌روزه به تکرار اتّفاق می‌افتادند می‌اندیشید و نزد خود داوری می‌کرد.

به هر اندازه‌یی که بزرگ‌تر می‌شد به همان اندازه نیروی ذهنی وی بالنده‌گی بیش‌تری می‌یافت تا سرانجام توانست موفق به دریافت وحی شود و با پایداری و استواری خود بار سنگین رسالت و نبوّت را به دوش بگیرد.

---

[1] _ سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام***، چاپ یکم، تهران: نشر مشعر، صص ۸۷ _ ۸۸.



کوه نور

برتری پیام‌بر «ص» بر مردمان دیگر قریش

روزها و شب‌های زیادی پی هم گذشتند تا این که حضرت محمّد «ص» پا به بیست‌وچهارساله‌گی گذاشت. در همین سال بود که بنا بر خواهش خدیجه، یک تن از زنان تجارت‌پیشه و سرمایه‌دار مکّه، با خدمت‌گار وی، میسره، هم‌راه با عبّاس و حمزه برای بازرگانی ره‌سپار شام شد. او «ص» در این سفر خود باز هم با شماری از پیشوایان دین‌های گوناگون و از جمله با کشیشی به نام «نِستوریوس» دیدار کرد.

محمّد «ص» از این سفر تجارتی با سود هنگفتی به مکّه باز گشت. مؤرّخان می‌نویسند که در این سفر از آن‌حضرت «ص» معجزه‌ها و کرامت‌های فراوانی دیده شدند که شگفتی کاروانیان را برانگیختند. و هم می‌گویند که محمّد «ص» پس از بازگشت از این سفر بیش‌ترینه به گوشه‌گیری می‌پرداخت و گاه‌گاهی هم به دامنه‌های کوه‌های پیرامون مکّه پناه می‌بُرد و یا هم بی‌نوایان را یاری می‌کرد. او «ص» مزدی را که از تجارت خدیجه به دست آورده بود هم به ابوطالب بخشید.

خدیجه، که گرویدهٔ اخلاق برگزیدهٔ حضرت محمّد «ص» شده بود خواهان ازدواج با او شد و حضرت محمّد «ص» که در آن هنگام بیست‌وپنج‌ساله بود خدیجه را که چهل سال داشت به هم‌سری خود برگزید. خدیجه دختر خُوَیلد پسر اسعد پسر عبدالعُزّی پسر قُصَی پسر کِلاب، زن بیوهٔ ابی‌هاله پسر مُنذِر اسدی بود. خدیجه در جوانی با عتیق پسر عام المخزومی، یک تن از بزرگان مکّه، ازدواج کرده بود و از او صاحب دختری به نام «جاریّه» شده بود و پس از درگذشت عتیق، به همسری زراره ابی‌هاله بن مُنذِر اسدی، از ثروت‌مندان به‌نام مکّه، درآمد و از او نیز دارای دو دختر به نام‌های «هند» و «هاله» شد و هنگامی که زراه هم درگذشت دارایی فراوانی از او به ارث برد و با آن به تجارت پرداخت.

حضرت محمّد «ص» به گفتهٔ ابن اسحاق، از خدیجه صاحب هفت فرزند شد: سه پسر به نام‌های قاسم، طیّب و طاهر که هر سه در کودکی درگذشتند و چهار دختر به نام‌های زینب،

رُقَیَّه، امّ‌کُلثوم و فاطمه که همه به مدینه هجرت کردند.[1]در سال سی‌ام ولادت زینب، در سال سی‌وسوم رُقَیَّه و سال‌ها بعد «امّ‌کُلثوم» و «فاطمه» به جهان آمدند. به روایتی دیگر از خدیجه دو پسر داشت به نام‌های قاسم و عبدالله که دومی ملقّب به طیّب و طاهر بود. خدیجه زن نیک‌سیرتی بود که پس از ازدواج با حضرت محمّد «ص» همهٔ دارایی خود را به مستمندان و بی‌نوایان بخشید.

حضرت محمّد «ص» از همان آغاز جوانی به امانت‌داری و صفت‌های خجستهٔ دیگر در میان مردم معروف بود، تا اندازه‌یی که او را «امین» لقب داده بودند. در پاییز سال ۳۵ ولادت، هنگامی که قریش خانهٔ کعبه را بازسازی می‌کردند در گذاشتن حجرالاسود به محلّ آن، به چهار گروه تقسیم شدند و هر گروهی می‌خواست تا آن کار را خود به تنهایی انجام دهد و این اختلاف نزدیک بود به نزاع بزرگی بینجامد. در این هنگام حضرت محمّد «ص» وارد آن جمع شد و مردم هم‌نظر شدند تا هر چه «امین» بگوید، همان کنند. محمّد «ص» سنگ را روی پارچه‌یی نهاده از آنان خواست تا نماینده‌گان هر گروهی از یک گوشهٔ آن پارچه گرفته سنگ را تا جای نصب بلند کنند و سپس با دست خود، آن را در جای نخستینش گذاشت. این کار خردمندانهٔ او «ص» آتش فتنه‌یی را که در حال شعله‌ورشدن بود خاموش ساخت و برتری او را در میان قریش به اثبات رسانید و مِهر بیش‌تر او را در دل‌های مردم جا داد.[2]

در حدود همان سال که قحطی بزرگی به مکّه رو آورده بود، محمّد «ص» از دارایی خدیجه «رض» به مردم تهی‌دست یاری فراوانی کرد و نیز در همان سال به نزد ابوطالب رفته برای خدمت به او، علی «رض» را از وی گرفت تا در خانهٔ خود بپروراَند.

---

[1] _ همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرت رسول‌الله [ترجمهٔ سیرت ابن اسحاق از روایت عبدالمَلک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، ص ۹۰.

[2] _ همان جا، ص ۹۳.

آغاز وحی

حضرت محمّد «ص» بیش‌ترین وقت خود را دور از نگاه‌های مردم در گوشه‌های خلوت طبیعت، آن‌جاهایی که خاموشی ژرفی حکم‌فرما بود، به اندیشیدن در آثار آفرینش و بزرگی کاینات می‌پرداخت. برای این گوشه‌گیری، بیش‌ترینه لحظه‌هایی را اختصاص می‌داد که جهان در کام تاریکی شب فرو روَد و خاموشی همه‌جا را فرا گیرد و در دل این آرامش نشانه‌های بزرگی جهان، با شُکوه ملکوتی شان بیش‌تر متجلّی شوند. آن‌حضرت «ص» شب‌های رمضان را بِه‌تر از شب‌های دیگر می‌دانست و شُکوه و سنگینی آن‌ها را با جان و روان خود حس می‌کرد. او در چنین شب‌هایی سه میل دورتر از مکّه، در کوه نور که دوصد گز بلندا دارد، در غار حرا که بلندای آن به اندازهٔ یک قامت میانه می‌رسد و دهانهٔ آن رو به شمال است می‌رفت و سرگرم اندیشیدن و نیایش می‌شد و سرانجام در سال چهلم ولادت، در شبی از ماه رمضان سال ۶۱۰ میلادی، آن‌چه که می‌بایست به وقوع پیوست.

آن‌حضرت «ص» در حال اندیشیدن بود که فرشتهٔ وحی، جبرئیل «ع»، نخستین آیه‌های قرآنی را از سوی خدا «ج» به او فرود آورد و نخستین بار زمزمهٔ تلاوت آیه‌های قرآنی در فضای آن‌جا پیچید و به حضرت محمّد «ص» شنوانده شد. این روی‌داد بزرگ در کتاب ترجمهٔ سیرتِ ابن اسحاق از روایت عبدالمَلِک ابن هشام، از زبان خود آن‌حضرت «ص» چنین نقل شده است:

«شب بیست و چهارم از ماه رمضان، خفته بودم و چشم من به خواب رفته بود که جبرئیل در آمد و نامه‌یی در پاره‌یی دیباج سبز پیچیده بود و آن نامه بیرون آورد و مرا داد و گفت: «بخوان!» من گفتم: «نمی‌توانم خواندن.» آن‌گاه دست مرا بگرفت و سخت بیفشرد، چنان‌که هوش از من برفت. و بعد از آن، دست از من بداشت و دیگر مرا گفت: «بخوان!» گفتم: «نمی‌توانم خواندن». دوم بار مرا بیفشرد، چنان که هوش از من برفت. و بعد از آن، دست از من بداشت و دیگر مرا گفت: «بخوان!» گفتم: «نمی‌توانم خواندن.» سوم بار مرا بیفشرد، چنان‌که هوش از من برفت. دیگر مرا گفت: «بخوان!»این نوبت از ترس گفتم: «چه

بخوانم؟» گفت: ترجمه: **بخوان به نام پروردگار خویش! آن‌که همه‌چیز را آفریده است، انسان را از خون بسته آفریده. بخوان! و پروردگار تو بسیار کریم است؛ پروردگاری که انسان را به‌وسیلهٔ قلم دانش آموخت. آموخت انسان را آن‌چه نمی‌دانست».[1] پس من این بخواندم. چون بخوانده بودم، جبرئیل از پیش من برفت. من در حال از خواب باز آمدم و سورت «اِقرَأ» تا آن‌جا که بگفته بود، از بر داشتم و هم‌چون نقشی بود که بر دل من کرده بودند. بعد از آن از غار برون رفتم و چون به میانِ کوه رسیدم، آوازی شنیدم از جانب آسمان که می‌گفت: «یا محمّد! تویی پیغام‌برِ خدای و منم جبرئیل.» چون این آواز شنیدم، سر برافراشتم. جبرئیل را دیدم به صورت مردی ایستاده بود و قدم‌ها هر دو در آفاق آسمان فرو هشته بود _ یکی به مشرق و یکی به مغرب _ و مرا می‌گوید: «یا محمّد! تویی پیغام‌بر خدای و منم جبرئیل». من هم‌چنان بیستادم و در وی نگاه می‌کردم. او را هم‌چنان دیدمی که ایستاده بودی و قدم‌ها در آفاق آسمان فرو هشته بودی. تا زمانی دیر برآمد. پس هم‌چنان ایستاده بودم و نگاه می‌کردم. چون دراز بکشید، خدیجه دل‌مشغول شد از بهر من و هر جای کس فرستاد به طلب من. چون زمانی برآمد، جبرئیل از چشم من ناپیدا شد و آن‌گاه من باز پیش خدیجه رفتم.»**[2]

بدین‌گونه فرستادن وحی بر پیام‌بر اسلام «ص» آغاز شد. وَرَقه پسر نَوفَل، پسر کاکای خدیجه «رض»، که کاهن معروفی بود، این روی‌داد را دلیلی بر پیام‌بری آن‌حضرت «ص» دانست. محمّد «ص» به خانهٔ خود آمده خود را با گلیمی پوشانید و به خواب ژرفی فرو رفت، تا این‌که سورهٔ

---

[1] _ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ.عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. سورهٔ علق، آیه‌های ۱ _ ۵.

[2] _ همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرت رسول‌الله [ترجمهٔ سیرت ابن اسحاق از روایت عبدالمَلِک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، صص ۱۱۰ _ ۱۱۱.

«مدثّر» فرو فرستاده شد و او را به خیزش برای ره‌نمایی بشر فرا خواند.[1]دین او بر بنیاد یک‌تاپرستی و دوری‌جُستن از شرک استوار بوده دستورهای آن برای همهٔ جهانیان اند. او برای به ره‌بری همهٔ انسان‌های کرّهٔ زمین برانگیخته شده بود. او «ص» بازپسین پیام‌بران و آیینش جاویدانه است. آن‌حضرت «ص» با آهنگی استوار و اراده‌یی نیرومند پرچم یک‌تاپرستی را به اهتزار درآورد و ندای برابری و یک‌رنگی را سر داد و برای تحقق رسالت بزرگ خود به مبارزه پرداخت.

خدیجه «رض» نخستین کسی بود که به پیام‌بری حضرت محمّد «ص» ایمان آورد و پس از وی علی «رض»، زید بن حارثه و ابوبکر «رض» به اسلام گرویدند. در تمام مدّت سه سالی که آن‌حضرت «ص» به گونهٔ پنهانی مردم را به پذیرش اسلام فرا می‌خواند، عثمان بن عفّان «رض»، زُبیر بن عوّام، عبدالرّحمان بن عوف، سَعد بن وقّاص، طَلحه بن عُبَیدالله و دیگر یاران به این آیین رو آوردند.[2]در سال سوم بعثت بر بنیاد این آیه‌های قرآنی فراخوان آشکارای محمّد «ص» آغاز شد: ترجمه: «**با خدای یکتا خدای دیگری را مخوان! و گرنه از اهل عذاب خواهی شد. و خویشان نزدیکت را [از خدا] بترسان و پر و بال مرحمت را بر تمام پی‌روان باایمانت بگستران! پس اگر نافرمانی‌ات کردند، بگو: من خود از کردار شما بیزارم. و به خدای عزیز و رحیم توکّل کن، همان خدایی می‌بیندت در هنگامی که قیام کنی.**»[3]

به موجب این فرمان خداوندی «ج» محمّد «ص» با علی «رض» و اَرقَم و خبّاب که مسلمان بودند، به سوی «صفا» رفت و در آن‌جا به بلندی‌یی برآمد . شمار زیادی از مردم مکّه در آن‌جا

---

[1] _ یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. ترجمه: ای که خود را در جامه پیچیده ای! برخیز، پس بترسان! سورهٔ مدثّر، آیه‌های ۱ _ ۲.

[2] _ همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرت رسول‌الله [ترجمهٔ سیرت ابن اسحاق از روایت عبدالمَلک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، صص ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، و ۱۲۰.

[3] _ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ. وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ. وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ. وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ. الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ. سورهٔ شعراء، آیه‌های ۲۱۳ _ ۲۱۸.

گرد آمده بودند. آن‌حضرت «ص» در میان هیاهو و همهمهٔ مردم با مخاطب‌ساختن بنی‌مُرّه، بنی‌زُهره، بنی‌ابوطالب و مردم دیگر مکّه، به آنان راه رهایی از آتش دوزخ را نشان داد و گوش‌زد کرد که جز صلاح مردم چیزی نمی‌خواهد و قصد فریفتن آنان را ندارد. آنان را آگاه ساخت که پس از مرگ، دوباره زنده می‌شوند و با رسیده‌گی به حساب کردارهای شان برای نیکوکاران و بدکاران پاداش کردارهای شان داده می‌شود. امّا در این هنگام ابولهب با تکذیب سخنان پیام‌بر «ص» مردم را از دَور او پراگنده ساخت. این سورهٔ قرآن اشاره به همان روی‌داد دارد: ترجمه: «**بریده باد دستان ابی‌لهب و مرگ بر او باد! دارایی و سوداگری‌اش به او سودی نبخشد، آتش برافروخته او را بسوزانَد و ریسمانی از لیف خرما یا چنبره‌یی از آهن به گردن زن هیمه‌کش [سخن‌چین] وی افتد.**»[1]

با آشکارشدن فراخوان، آن‌حضرت «ص» با سیلی از اهانت‌های مشرکان روبه‌رو شد. آن‌ها به آزار و اذیّت محمّد «ص» و پی‌روان او آغاز کردند. از همه بیش‌تر ابولهب و هم‌سرش، عورا، مردم را بر ضدّ او تحریک می‌کردند. کودکان را وامی‌داشتند تا سنگ و کلوخ به‌سوی او پرتاب کنند و زنان را برمی‌انگیختند تا خاک‌روبه بر سرش بریزند. حتّا روزی مردی عبای خود را بر محمّد «ص» انداخت تا او را از بین ببرَد. بزرگان قریش منافع خود را در خطر دیدند و از این‌رو برای نابودی وی نشست‌ها برپا می‌کردند و تصمیم‌های خطرناکی می‌گرفتند. هنگامی که آن‌حضرت «ص» به تبلیغ می‌پرداخت، آن‌ها گوش‌های خود را می‌بستند و مردم را تهدید می‌کردند تا آیین وی را نپذیرند.

آن‌چه که بیش‌تر مایهٔ شگفتی مشرکان می‌شد آن بود که چه‌گونه ممکن است کسی از میان خود شان پیام‌بر شود و خبر از خدای یگانه «ج» و جهان پس از مرگ آورَد. آن‌ها به خوبی می‌دیدند که محمّد «ص» نیز در خوردن، نوشیدن و خفتن و کارهای روزمرهٔ زنده‌گی با دیگران یک‌سان است و از همین‌رو رسالت او «ص» را انکار می‌کردند. در یکی از آیه‌های قرآن مجید از زبان مشرکان آمده است: ترجمه: «**آیا او خدایان متعدد را خدای واحد کرده است؟ واقعاً که چیزی تعجّب‌آور است!**»[2] و در آیه‌های دیگری آمده است: ترجمه: «**کافران گفتند: آیا می‌خواهید**

---

[1] _ تَبَّتْ یَدا أَبي لَهَبٍ وَ تَبّ. ما أَغْني عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ. سَیَصْلي ناراً ذاتَ لَهَبٍ. وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ. في جیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ. سورهٔ مسد، آیه‌های ۱ _ ۵.

[2] _ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ. سورهٔ ص، آیهٔ ۵.

به شما مردی را نشان دهیم که خبر می‌دهد هنگامی که پاره پاره و کاملاً متفرّق و پراگنده شدید، در آفرینش تازه‌یی در خواهید آمد؟ این شخص بر خدا افترا می‌بندد، یا آن‌که گرفتار جنون شده است.»[1]

آری! مشرکان در آن زمان دربارهٔ محمّد «ص» چنین قضاوت می‌کردند و از همین‌رو او را مورد سرزنش قرار می‌دادند. آن‌ها نمی‌خواستند از آیین نیاکان خود دست بر دارند و چون گفتار و کردار محمّد «ص» را در مغایرت با اندیشه‌های خود می‌دیدند کمر به آزار وی می‌بستند، در محضر عام، در کوچه و بازار و در هر جایی که با او بر می‌خوردند با گفته‌ها و کارهای توهین‌آمیز خود جسم و جانش را می‌رنجاندند. با آن‌هم همه یک‌سان نبودند. کسانی هم پیدا می‌شدند که نور حقیقت در دل‌های شان می‌تابید و گرویدهٔ آیین اسلام می‌شدند و به پیام‌بری آن‌حضرت «ص» سر تصدیق فرو می‌آوردند. شمار بیش‌تر گرویده‌گان به اسلام را جوانان و نیز برده‌گان تشکیل می‌دادند. جوانان به گونهٔ فطری شیفتهٔ اندیشه‌های نوین بودند و سخنان پیام‌بر «ص» این تشنه‌گی طبیعی شان را فرو می‌نشاند و برده‌گان هم که از جهان اسارت به کلّی به تنگ آمده بودند، پیدایش چنین پیام‌بر و چنین آیینی را که این‌همه متوجّه بِه‌بود وضع ناتوانان و استقرار برابری میان مردم بود و تفاوتی میان آقا و برده نمی‌گذاشت در برابر آن‌همه جور و ستمی که از آقایان خود متحمّل می‌شدند، یگانه وسیلهٔ رهایی خود می‌یافتند و به آن‌حضرت «ص» و آیین اسلام می‌پیوستند.

بزرگان قریش تا توانستند از شکنجه‌دادن این دسته از مسلمانان دریغ نکردند، امّا مسلمانان نخستین با تحمّل آن‌همه شکنجه‌ها از راهی که برگزیده بودند، بر نمی‌گشتند و پایداری می‌کردند و حتّا شماری از آنان در زیر شکنجه جان می‌سپردند.

دکتر طه حسین، نویسندهٔ شناخته‌شدهٔ مصری، دربارهٔ شکنجه‌دیدن خَبّاب بن اَرَتّ[2] که تازه به دین اسلام درآمده بود، در یکی از آثارش می‌نویسد که **گروهی مردی را که دست و پایش بسته بودند، نزدیک آتش می‌آوردند و چون نزدیک می‌شد که آتش او را فراگیرد، ناگهانش می‌ربودند و از آتش دور می‌کردند. آن‌گاه او را در برابر خود، سر پا نگاه**

---

[1] _ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ. سورهٔ سبا، آیه‌های ۷ _ ۸.

[2] _ خَبّاب بن اَرَتّ درگذشتهٔ ۳۷ هجری از اصحاب پیام‌بر «ص».

می‌داشتند و یکی نزدیک می‌رفت و لگد محکمی بر سینه‌اش می‌کوفت تا از پشت به زمین افتد. همه می‌خندیدند و دوباره آن‌چه را کرده بودند، از سر می‌گرفتند. یکی از آنان می‌گفت: خدایان ما را به نیکی یاد کن و از محمّد و دین او بیزاری نما! وگرنه آتش و این زمین ترا خواهند کُشت. از او هیچ نمی‌شنیدند، به جز این‌که گواهی می‌دهم که محمّد «ص» پیام‌بر خداست و او را با دین حق برای رهنمایی فرستاده است. پیوسته او را به آتش نزدیک و از آن دور می‌کردند و به زمین می‌انداختند و بر پا نگاه می‌داشتند تا بی‌هوش می‌شد...[۱]

سُمیّه، مادر عمار، نخستین کسی بود که در راه پایداری به باورهای اسلامی، از اثر چنین شکنجه‌هایی به دست ابوجهل شهید شد. چندین بار نماینده‌گان قریش نزد ابوطالب رفتند و از او خواستند تا برادرزادهٔ خود را از این فراخوان باز دارد و می‌گفتند که او خدایان ما را به بدی یاد کرده، جوانان ما را فاسد و مایهٔ اختلاف و تفرقه میان ما ساخته است، امّا ابوطالب از آن‌جایی که محمّد «ص» را بسیار گرامی می‌داشت، همیشه از او پشتی‌بانی می‌کرد و نمی‌گذاشت مشرکان گزند و آسیبی به آن‌حضرت «ص» برسانند. سرانجام دشمنی و لجاجت قریش به اندازه‌یی رسید که مسلمانان ناگزیر به مهاجرت از سرزمین خود شدند و نخستین دستهٔ مُهاجران در سال پنجم بعثت که دربرگیرندهٔ یازده مرد و چهار زن به شمول عثمان بن عفان «رض» با هم‌سرش، رُقَیَّه دختر محمّد «ص»، جعفر بن ابوطالب، زُبیر بن عوّام و ابوحُذَیفه بن عُتبه بودند، در حالی که توشهٔ راه آنان را خدیجه آماده کرده بود، به سوی حبشه به نزد نجاشی، شاه آن سرزمین، به راه افتادند.

با اسلام‌آوردن حمزه و عمر «رض» در سال ششم بعثت مسلمانان نیرومندتر شدند و این وضع بیش از پیش خشم قریش را برانگیخت، تا اندازه‌یی که یک سال پس از آن، یعنی در سال هفتم بعثت، مقاطعهٔ معاشرتی شان را با محمّد «ص» و پی‌روان وی آغاز کردند. به موجب این مقاطعه، مسلمانان به استثنای ماه‌های حرام از رفتن به مکّه باز ماندند، دادوستد، ازدواج و نشست‌وبرخاست و هر گونه یاری با مسلمانان ممنوع شدند. آنان متن این مقاطعه را به دیوار کعبه آویختند. آماج آنان از

---

[۱] _ حسین، طه، (۱۳۳۰ هجری خورشیدی)، ***الوعدالحق (راه راست)***، ترجمهٔ احمد آرام، چاپ یکم، تهران: مؤسّسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر، صص ۷۰ _ ۷۴.

این مقاطعه، به‌ستوه‌درآوردن حضرت محمّد «ص» و پی‌روانش و دست‌کشیدن آنان از فراخوان اسلام و در نهایت نابودی آنان و خاموشی چراغ هدایتی بود که تازه برافروخته شده بود. در اثر این مقاطعه، مسلمانان به شعب ابی‌طالب محصور شدند و مدّت سه سال را در آن درهٔ خشک و سوزان با دشواری‌های ی فراوان به‌سر بردند و دارایی خدیجه «رض» نیز به کلّی به مصرف رسید.

در سال دهم بعثت که سال پایان این مقاطعه بود، حضرت محمّد «ص» دو تن از گرامی‌ترین کسانش، یعنی ابوطالب هشتادوچندساله و خدیجه «رض» شصت‌وپنج‌ساله، را در فاصلهٔ سه روز، یکی پی دیگری، از دست داد و مرگ آنان او را بسیار اندوه‌گین ساخت. مدّت زیادی از درگذشت ابوطالب و خدیجه «رض» نگذشته بود که برای بار دوم یک کاروان هشتادنفری از مسلمانان ره‌سپار سرزمین حبشه شدند و حضرت محمّد «ص»، خود برای تبلیغ آیین اسلام و فراخواندن مردم به پذیرش آن، به شهر طایف، در نزدیکی مکّه، سفر کرد. امّا مردم طایف با او «ص» برخورد خوبی نکردند و از فراخوان وی سر پیچیدند و نخواستند از آیین نیاکان خود رو گردانند. همان بود که محمّد «ص» به روایتی پس از دو ماه با حفاظت و هم‌پیمانی یک تن از مردم قریش دوباره به مکّه آمد و به درگاه خدا دعا کرد که: «**خدایا! از ناتوانی و کمی وسیله و از نبود احترام مردم به من، به تو عرض می‌کنم. ای مهربان‌ترین مهربانان! تو پروردگار ناتوانانی و تو پروردگار من استی. مرا به کی می‌گذاری؟ به شخص دوری که مرا با جبین گرفته و کراهت بپذیرد و یا به دشمنی که کارم به دست او باشد؟ هرآیینه اگر غضبت بر من نباشد، پس هیچ باکی ندارم؛ مگر عافیّت تو دربارهٔ من بسیار گسترده است. به نور وجه تو که تاریکی‌ها را از بین برده و به‌واسطهٔ آن امور دنیا و آخرت درست شده، پناه می‌خواهم از این که غضب خود را بر من فرو فرستی و یا خشم خود را شامل من سازی. عاقبت هر کاری برای توست تا راضی شوی. و نیست هیچ بازگشت از گناه و قدرت فرمان‌برداری، مگر به اراده و یاری خداوند «ج».**»[1]

[1] _ اللَّهُمَّ إلَيْكَ أشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَ قِلَّةَ حِيلَتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ، يا أ رْحَمَ الرَّاحِمِينَ. أنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ أنتَ رَبِّي، إلَى مَنْ تَكِلُنِي؟! إلَى بَعِيدٍ يتَجَهَّمُنِي؟! أ وْ إلَى عَدُوٍّ مَلَّكْتَهُ أمْرِي؟! إنْ لَمْ يكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلاَ ابَالِي؛ وَلَكِنَّ عَافِيَتَكَ هِيَ أ وْسَعُ لِي. أعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ وَ صَلُحَ عَلَيْهِ أمْرُ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ مِنْ أ نْ ينْزِلَ بِي غَضَبُكَ، أ وْ يحِلَّ عَلَيَّ سَخَطُكَ! لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى←

سپس در همان سال دهم بعثت بود که روی‌داد شگفت‌انگیز اسرا و معراج به وقوع پیوست و آن‌حضرت «ص» شبان‌گاه از مسجد حرام به مسجد اقصا و از آن‌جا هم بر بنیاد حدیث‌هایی صحیح به مقام‌های بلند رفته است؛ چنان‌چه دربارهٔ اسرا در آیهٔ نخست سورهٔ اسراء، چنین آمده است: ترجمه: **«پاک است ذاتی که بندهٔ خود را شبان‌گاه از مسجد حرام تا مسجد اقصا برده که ما حول آن را مبارک گردانیده ایم تا برخی از نشانه‌های قدرت خود را به او نشان بدهیم. هر آیینه او تعالی خوب شنوا و خوب بیناست»**.[1]

← تَرْضَى. وَ لاَحَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إلاَّ بِك. مجلسی، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی، (۱۴۰۳ هجری قمری)، ***بحار الانوار***، جلد نوزدهم، چاپ دوم، مؤسّسهٔ الوفا، ص ۲۲؛ شلتوت، شیخ محمود، (۱۳۵۰ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، پیام‌بر بزرگ***، ترجمهٔ بشّار، به کوشش سخی‌داد فایز، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّت عمومی تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، صص ۳۸ _ ۳۹. (همین جمله‌ها با اندک‌ترین تفاوت در صص ۴۶۶ _ ۴۶۷ جلد دوم کتاب ***«پیام‌بر»***، اثر زین‌العابدین ره‌نما نیز آمده اند.)

[1] _ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۱.

شیوهٔ فراخوان حضرت محمّد «ص» به اسلام

حضرت محمّد «ص» از همان آغاز وحی، در فراخوان به اسلام، شیوهٔ مناسب و متعادلی داشت. اگرچه در آغازِ فراخوان با یک سلسله از مخالفت‌ها و سرپیچی‌های مشرکان روبه‌رو شد، امّا با آن‌هم خَم به جبین نمی‌آورد و آن‌همه مانع‌های فراروی تبلیغِ وی کم‌ترین خللی در آهنگ استوارش وارد نمی‌کردند. آن‌حضرت «ص» به اندازه‌یی در راه رسیدن به هدف خود استوار بود که اندک‌ترین هراسی از مخالفان نداشت و به امتیازهای مادی‌یی که آنان در برابر انصراف وی از این فراخوان برایش وعده می‌دادند وقعی نمی‌گذاشت. چنان‌چه گویند: روزی عُتبه بن ربیعه که از طایفهٔ بنی‌عبدمناف بود به نماینده‌گی از مشرکان نزد پیام‌بر «ص» آمد و گفت: اگر هدف تو از این فراخوان فراهم‌آوری ثروت و دارایی باشد، قریش آماده است تا ترا بی‌نیاز سازند و اگر خواهان بزرگی و جای‌گاه بلند استی ما همه فرمان‌بردار تو ایم و تو فرمان‌فرمای همهٔ ما باش و اگر هم کدام بیماری‌یی از اثر جن‌زده‌گی داری که موجب این هذیان‌گویی‌ات شده است به ما بگو تا برای درمان تو طبیبان را بیاوریم و به هزینهٔ خود درمانت کنیم؛ مشروط بر این‌که دیگر خدایان ما را هتک حرمت و به باورهای ما دخالت نکنی و دست از تبلیغ در این راه برداری. امّا محمّد «ص» در برابر همهٔ این پیش‌نهادها و پرسش‌های وی تنها واکنشی که از خود نشان داد تلاوت چند آیه از قرآن مجید بود و بس.[1]

مشرکان با دیدن این‌همه پایداری وی در راه پخش و گسترش باورهای اسلامی، باری هم نماینده‌گان خود را نزد ابوطالب فرستادند و به ابوطالب پیش‌نهاد دادند که با کارگیری از نیرو و نفوذ خود، آن‌حضرت «ص» را از کارهایش باز دارد و در عوض هر چه از مال و دارایی بخواهد از آنان به دست بیاورد، و یا این‌که از پشتی‌بانی محمّد «ص» دست بردارد و او را به آن‌ها بسپارد و در عوض

---

[1] _ همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرت رسول‌الله [ترجمهٔ سیرت ابن اسحاق از روایت عبدالمَلک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، صص ۱۳۳ _ ۱۳۴.

عمار را که یکی از جوانان قریش بود بگیرد و یا هم حضرت محمّد «ص» را وادار به پذیرش یک نشست خصوصی سازد تا با او به تبادل نظر بپردازند و او را قناعت بدهند که از تبلیغ و فراخوان به اسلام دست بکَشد. آن‌حضرت «ص» تنها شرط سوم را پذیرفت و چون در نشست خصوصی شرکت کرد با صراحت تمام اظهار داشت که نمی‌تواند از تبلیغ اسلام دست بکشد؛ چنان‌چه پیش از شرکت در نشست به ابوطالب گفته بود: «**به خدا سوگند اگر این قوم خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارند، هرگز از این گفته دست بر نمی‌دارم.**»[1]

مشرکان هم از این‌که از هر سو چاره را بر خود حصر دیدند، بر آن شدند تا دست به ابتکار دیگری بزنند و از محمّد «ص» خواستار معجزه برای اثبات رسالت وی شوند، زیرا به باور آن‌ها پیام‌بر باید از همهٔ نیازمندی‌های زنده‌گی برکنار و همانند موجودات آسمانی باشد. از همین‌رو چنین استدلال می‌کردند و می‌گفتند: ترجمه: «**این چه پیام‌بری است که می‌خورد و در بازارها گام می‌زند! چرا فرشته‌یی بر او فرود نیامده است که هم‌راه او بیم‌رسان باشد؟**»[2] و با این شیوهٔ اندیشه از او خواهان معجزه می‌شدند و می‌گفتند: ترجمه: «**هرگز به تو ایمان نیاریم، مگر از این زمین چشمه‌یی برای ما جاری سازی، یا باغی از نخل‌ها و تاک‌ها داشته باشی که در میان آن نهرها با شگاف کامل روان باشند، یا آسمان را چنان‌چه می‌پنداری پاره پاره کنی و بر ما بیفگنی و یا خدا را با فرشته‌گان نزد ما آوری، یا خانه‌یی از زر داشته باشی، یا بر آسمان بالا روی...**»،[3] امّا قرآن در پاسخ به این‌همه

---

[1] _ وَ اَللّٰهِ لَوْ وُضِعَتِ اَلشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَ اَلْقَمَرُ فِي شِمَالِي مَا تَرَكْتُ هَذَا اَلْقَوْلَ. مجلسی، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی، (۱۴۰۳ هجری قمری)، ***بحار الانوار***، جلد نهم، چاپ دوم، مؤسّسهٔ الوفا، ص ۱۴۳؛ زیدان، جرجی، (۱۳۷۲ هجری خورشیدی)، ***تاریخ تمدّن اسلام***، ترجمهٔ علی جواهرکلام، چاپ هفتم، تهران: مؤسّسهٔ انتشارات امیر کبیر، ص ۲۲.

[2] _ وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ ۙ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا. سورهٔ فرقان، آیهٔ ۷.

[3] _ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا. أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ... سورهٔ اسراء، آیه‌های ۹۰ _ ۹۳.

خواست‌های آنان، به پیام‌بر دستور داد و فرمود: ترجمه: «**بگو منزّه است خدای من، مگر من بیش از پیام‌بری با دیگران تفاوتی دارم؟**»[1]

محمّد «ص» با وجودی که با مشرکان قریش رفتاری مسالمت‌آمیز داشت، امّا آن‌ها به سخت‌گیری‌های خود پابرجا بوده همیشه در برابر وی به ترفند روی می‌آوردند و حتّا چندین بار کمر به نابودی وی بستند.

آن‌حضرت «ص» می‌دید که مردم چه‌گونه در پناه باورهای سست و باطل می‌زیستند و چه‌گونه نادانی در رگ رگ آن‌ها جا گرفته است، از همین‌رو می‌خواست تا این باورهای نادرست را از دماغ‌های شان بیرون بکَشد و درخت بی‌ثمر نادانی را از ریشه برکَند و در مغزها باور یک‌تاپرستی را تزریق کند و مردم را از خوبی و بدی آگاه سازد.

او «ص» می‌دید که چه‌گونه بیش‌ترین مردم در ناداری و گرسنه‌گی به‌سر می‌برند و زنده‌گی شان دست‌خوش خواسته‌ها و هوس‌های گروه بانفوذ است که حتّا از ترس بی‌نوایی کودکان خود را به دست خود می‌کُشند. پس برای رهایی آن‌ها قرآنی بر آن‌حضرت «ص» فرود آمد که به این‌گونه مردم تسلّا داده می‌گوید: ترجمه: «**و هرگز فرزندان خود را از بیم ناداری مکُشید، ما روزی‌دهندۀ آن‌ها و شماستیم. هرآیینه کُشتن آن‌ها خطای بزرگی است.**»[2]

آن‌حضرت «ص» می‌دید که یک دسته مردم به نشانۀ داشتنِ غیرت، با مباهات دختران نوزاد خود را زنده به گور می‌کردند. از این‌رو برای درمان این دسته قرآنی آورد که می‌گوید: ترجمه: «**هنگامی که خورشید در هم پیچیده شود، و هنگامی که ستاره‌گان تیره شوند [و به زمین بیفتند]، و آن‌گاه که کوه‌ها به رفتار آیند، و آن‌گاه که شتران ده‌ماهه آبستن را رها کنند، و هنگامی که وحوش محشور شوند، و هنگامی که دریاها سوزنده شوند، و آن‌گاه که جان‌ها جفت شوند، و هنگامی که از دخترکان زنده‌به‌گورشده پرسیده شود به چه گناهی آنان را کُشته اید؟ و هنگامی که نامۀ اعمال خلق گشوده شود، و**

---

[1] _ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا. سورۀ اسراء، آیۀ ۹۳.

[2] _ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ ۖ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا. سورۀ اسراء، آیۀ ۳۱.

آن‌گاه که دوزخ شعله‌ور شود، و آن‌گاه که بهشت [به اهلش] نزدیک آورده شود، آن‌گاه هر کسی می‌داند که چه چیزی آماده کرده است.»[1]

پس از هجرت، آن‌حضرت «ص» چون دید که مشرکان در حسادت با پیش‌رفت‌های مسلمانان به ویران‌کاری‌های خود افزودند و دیگر نمی‌شود با مشرکان از راه صلح و سلم پیش آمد، به دستور قرآن وارد میدان نبرد با آن‌ها شد و به این‌گونه با روش‌هایی سازنده و کاراَ توانست مردم را به آیین اسلام فرا بخوانَد و به زودی این دین مبین را در سراسر عربستان گسترش بدهد.

[1] _ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ. وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ. وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ. وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ. وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ. وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ. بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ. وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ. وَ إِذَا السَّماءُ كُشِطَتْ. وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ. وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ. عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ. سورهٔ تکویر، آیه‌های ۱ _ ۱۴.

حضرت محمّد «ص» و انسانیّت

آن‌حضرت «ص» نمونهٔ عالی و کاملی از انسانیّت بود و همهٔ صفت‌های نیکو و اخلاق بزرگ را داشت. قلب وی از کینه و دشمنی پاک بود. با هر کسی از درِ صفا و صمیمیّت و مِهر و عطوفت رفتار می‌کرد. کرداش نمونهٔ گفتارش بود. او «ص» همیشه کردار را به گفتار برتر می‌شمرد؛ چنان‌چه روزی به دختر خود، فاطمه «رض»، گفت: «**ای فاطمه! عمل کن! هرآیینه من از تو در صورت ترک عمل، کوچک‌ترین عذاب خداوندی را باز داشته نمی‌توانم.**»[1]

دین او «ص»، دین برابری و یک‌رنگی است، حتّا در تنگ‌ترین فرصت‌ها این اصول را مراعات می‌کرد. آن‌حضرت «ص» بارها اعلام می‌داشت که «**نه عربی را بر عجم، و نه عجمی را بر عرب، و نه سیاهی را بر سفید، و نه سفیدی را بر سیاه برتری است مگر به پرهیزگاری.**»[2] او **جامعهٔ اسلامی را بدنی می‌پنداشت که مسلمانان همانند اندام‌های آن باشند.**[3]**و از این‌رو نمی‌خواست یک مسلمان مسلمان دیگری را**

---

[1] _ یا فاطِمَةُ إعمَلِي لِنَفسِك فَإنِّي لا أُغنِي عَنكِ مِنَ اللهِ شَيئا. کتّانی، سلیمان، (۱۴۲۹ هجری قمری)، ***فاطمهٔ الزّهرا وترٌ فی غمد***، تحقیق شیخ محمّد ساعدی، چاپ یکم، تهران: المعاونیّهٔ الثقافیّهٔ للمجمع العالمی لاهل البیت «ع»، ص ۳۴.

[2] _ لا فَضْلَ لِعَرَبی عَلَی عَجَمِيٍّ، وَ لا عَجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ، وَ لا أَسْوَدَ عَلَی أَحْمَرَ، وَ لاَ لأحْمَرَ عَلَی أَسْوَدَ إلاّ بِالتَّقْوی. قرطبی، شمس‌الدّین، (۱۴۰۵ هجری قمری)، ***تفسیر القرطبی***، تصحیح احمد عبدالعلیم البردونی، جلد شانزدهم، بیروت _ لبنان: دار احیاء تراث عربی، ص ۳۴۲.

[3] _ وَ تَرَی الْمُؤْمِنِينَ فِی تَرَاحُمِهِمْ، وَ تَوَادِّهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَی عُضْوًا، تَدَاعَی لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِهِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّی. ترجمه: مؤمنان را درترحّم و دوستی و مهربانی با یک‌دیگر مانند یک بدن می‌یابی که هرگاه عضوی از آن به درد آید، سایر بدن در بیداری و تب با او همراه می‌شود. بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد هفتم، چاپ دوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام، حدیث ۶۰۱۱، ص ۵۰۳.

بیش‌تر از سه روز ترک کند[1] و یا بر یک‌دیگر ستم روا دارند، زیرا او «ص» ستم را زشت‌تر از کفر می‌دانست.[2] او به اندازه‌یی بزرگ‌وار بود که نیکویی و روش برگزیدهٔ خویش را حتّا از دشمنان نیز دریغ نمی‌داشت.

آن‌حضرت «ص» از تجاوز به حقوق و لطمه‌زدن به شخصیّت دیگران را روگردان بود. شخصیّت همه را محترم می‌شمرد و حرمت و آب‌روی مؤمن را نزد خداوند نسبت به فرشته‌گان مقرّب بیش‌تر می‌پنداشت[3] و کسانی را که آب‌رُو و شخصیّت دیگران را به بازی می‌گیرند و بدخواه دیگران اند، به دیگران ناسزا می‌گویند و خود در بی‌حیایی به‌سر می‌برند و سخنان بی‌هوده بر زبان می‌رانند بیرون از دایرهٔ مؤمنان به شمار می‌آورد.[4]

---

[1] _ **لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَن يَهجُرَ أَخاهُ فَوقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، يَلتَقِيَانِ: فَيُعرِضُ هذَا، وَخَيرُهُمَا الَّذِی يَبدَأُ بِالسّلَامِ.** ترجمه: روا نیست که کسی با برادرش بیش از سه روز مقاطعه نماید، به گونه‌یی که اگر با هم ملاقات می‌کنند این از آن رو بگرداند و آن از این، و به‌ترین آن‌ها همان است که اوّل سلام می‌کند. بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد ششم، چاپ دوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام، ص ۵۲۹.

[2] _ **و قیل الملک یبقی بالعدل مع الکفر و لا یبقی الجور مع الإیمان.** ترجمه: جهان، با عدلِ هم‌راه با کفر باقی می‌مانَد، ولی با ستمِ هم‌راه با ایمان نابود خواهد شد. شعیری، محمّد بن محمّد، (بی‌تا)، ***جامع الاخبار***، جلد یکم. نجف: مطبعهٔ حیدریّه، ص ۱۱۹.

[3] _ **وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمُ حُرْمَةً عِنْدَ اللهِ وَ أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ.** تر جمه: و تحقیق حرمت مؤمن نزد خداوند از فرشته‌گان مقرّب هم بیش‌تر است. محمّدی ری‌شهری، محمّد، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***گزیدهٔ حکمت‌نامهٔ پیامبر اعظم «ص»***، تلخیص مجتبی خوش‌نصیب، چاپ یکم، قم: سازمان چاپ و نشر مؤسّسهٔ فرهنگی دارالحدیث، ص ۸۹.

[4] _ **لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ وَلا اللَّعَّانِ وَلا الْفَاحِشِ وَلا الْبَذِیءِ.** ترجمه: مؤمن نیست کسی که گواژه‌زن و لعن‌کننده و ناسزاگوی و بدزبان هرزه‌گو باشد. نراقی، محمّدمهدی بن ابی ذر، (بی تا)، ***جامع‌السّعادات***، جلد یکم، چاپ چهارم، بیروت: مؤسّسهٔ اعلمی للمطبوعات، ص ۳۵۱.

آن‌حضرت «ص» **مسلمان کامل کسی را می‌دانست که مسلمانان دیگر از زبان و دست وی در امان بمانند،**[1]یعنی کسی که با کاربرد سخنان زشت حرمت دیگران را پامال نکند و یا کارهایی را انجام ندهد که منافی حقوق اجتماعی باشند.

آن‌حضرت «ص» **شادکردن دل یک مسلمان را از بِه‌ترین کارها نزد خدا «ج» می‌دانست**[2]و خود نیز در درازای زنده‌گی هرگز با کسی ترش‌رویی نکرد، از آرامی و شادی و خوش‌بختی مردم شاد و از اندوه و نارامی مردم اندوه‌گین می‌شد. همیشه تسلّی‌بخش درمانده‌گان و بی‌چاره‌گان بود و آنان را به فضل و مرحمت پروردگار امیدوار می‌ساخت.

آن‌حضرت «ص» در ستایش مسلمانان می‌گفت: ترجمه: «**مؤمنان در ترّحم و دوستی و مهربانی با یک‌دیگر مانند یک بدن اند که هرگاه عضوی از آن به درد آید، سایر بدن را به بی‌خوابی و تب وا می‌دارد.**»[3]و با این تشبیه زیبا مسلمانان را به با رشتهٔ مِهر و عطوفت به هم می‌پیوست و گوش‌زد می‌کرد که مسلمانان مانند اعضای یک پیکر در رنج و اندوه

---

[1] _ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ و يَدِهِ. ترمذی، امام ابوعیسی محمّد بن عیسی بن سوره، (۱۴۳۰ هجری قمری)، ***الجامع الکبیر (سنن الترمذی)***، تحقیق شعیب الاَرنَؤوط و هَیثَم عبدالغفور، جلد چهارم، چاپ یکم، بیروت: دارالرّسالهٔ العالمیّه، حدیث شمارهٔ ۲۸۱۵، ص ۵۷۴؛ بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد یکم، چاپ چهارم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام، حدیث شمارهٔ ۱۰، ص ۱۶؛ مجلسی، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی، (۱۴۰۳ هجری قمری)، ***بحار الانوار***، جلد یکم، چاپ دوم، مؤسّسهٔ الوفا، ص ۱۱۳؛ با جابه جایی لسانه و یده.

[2] _ إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ. ترجمه: دوست‌داشتنی‌ترین اعمال نزد خداوند «ج» شادکردن دل مؤمنان است. کلینی، شیخ ابوجعفر محمّد بن یعقوب بن اسحاق رازی، (۱۴۰۷ هجری قمری)، ***الاصول من الکافی***، تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفّاری و محمّد آخوندی، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب اسلامیّه، ص ۱۸۹.

[3] _ وَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ، وَ تَوَادِّهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى عُضْوًا، تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِهِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى. بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد هفتم، چاپ دوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام، حدیث ۶۰۱۱، ص ۵۰۳؛ امام احمد بن حنبل، (۲۰۰۸ میلادی)، ***مسند احمد***، با تحشیه محقق محمّد عبدالقادر عطا، جلد ششم، چاپ یکم، لبنان _ بیروت: دارالکتب علمیّه، ص ۳۷۹.

شریک هم اند و باید همیشه از کمک‌های مادی و معنوی به هم‌دیگر دریغ نورزند و برای ازمیان‌برداشتن نیازمندی‌ها یار و یاور هم باشند.

از دیدِ حضرت محمّد «ص» کردار نسبت به گفتار، بِه‌تر می‌تواند نشان‌دهندهٔ شخصیّت انسان باشد و به مقتضای فطرت انسانی، کردار یک شخص نسبت به گفتارش اثرگذاری بیش‌تری در جامعه دارد. قرآن مجید خطاب به پیام‌بر اسلام «ص» می‌فرماید: ترجمه: «**بگو عمل کنید! زود است که خدا و پیام‌برش و مؤمنان عمل شما را ببینند.**»[1]

[1] _ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ. سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۰۵.

هجرت حضرت محمّد «ص»

یکی از روی‌دادهای بسیار بزرگ زنده‌گانی حضرت محمّد «ص» هجرت آن‌حضرت «ص» از مکّه به مدینه است. این هجرت سبب آن شد تا آیین نوپای اسلام رشد و گسترش بیش‌تری بیابد و تاریخ مسیر خود را عوض کند و جهان دیگر شود. پس از هجرت در اثر هم‌بسته‌گی و یک‌پارچه‌گی مُهاجران و انصار نیرویی پدید آمد که توانست بساط بت‌پرستی را از سرزمین عربستان برچیند، دژهای استوار دشمنان اسلام را فرو ریزد و اسلام را فراتر از مرزهای عربستان گسترش دهد. در قرآن مجید آمده است: ترجمه: «**و هر کسی که در راه خدا هجرت کند، در زمین مواضع بسیار و گشایش می‌یابد و هر که از خانۀ خود هجرت‌کنان به‌سوی خدا «ج» و فرستاده‌اش بیرون برود، پس او را مرگ دریابد به تحقیق پاداش او بر خداست و خدا آمرزگار و رحیم است.**»[۱]

در این آیۀ مبارک مسلمانان به هجرت ترغیب شده اند و به مُهاجران نوید داده شده است که به‌وسیلۀ هجرت، زمین برای شان فراخ می‌شود و پیروزی در کارها به ایشان رُو می‌کند و حتّا کسانی که در هنگام هجرت در می‌گذرند، باز هم پاداش هجرت کامل را به دست می‌آورند.

آن‌چه که محمّد «ص» و یاران و پی‌روانش را به هجرت واداشت، ستم و آزار فراوان مشرکان بر گرویده‌گان اسلام بود.

در ذی‌الحجّۀ سال ۶۲۰ میلادی که قبیله‌های عرب بر بنیاد رسم کهن خود به زیارت کعبه به مکّه آمده بودند، مشرکان برای این‌که نوواردان به سخنان محمّد «ص» گوش فرا ندهند و گرویدۀ سخنان او نشوند، آوازه انداختند که محمّد «ص» دیوانه‌یی بیش نیست. با آن‌هم حضرت محمّد «ص» از تبلیغ خود باز نایستاد و آن قبیله‌ها را به پذیرش آیین اسلام فرا خواند، تا سرانجام شش تن از قبیلۀ «خَزرَج» یثرب در موضعی به نام «جمرةالعقبه» با او «ص» دیدار کردند و به او گرویدند.

---

۱ _ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ۚ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. سورۀ نساء، آیۀ ۱۰۰.

در سال دوازدهم بعثت، برابر به ۶۲۱ میلادی، باز هم قبیله‌های گوناگون عرب به‌سوی مکّه رو آوردند و محمّد «ص» در همان محل با دوازده تن از آنان که شش تن شان مؤمنان پیشین یثربی و دیگران از قبیلهٔ «اَوس» بودند دیدار کرد که آن شش نفر دیگر نیز مسلمان شدند. در این دیدار، اسعد بن زراره، بزرگ طایفهٔ خَزرَج، به محمّد «ص» مژده داد که در درازای یک سال گذشته شماری از مردم یثرب را مسلمان کرده اند و خواستار هجرت محمّد «ص» به یثرب شد. آنان وعده سپردند که در یثرب تا پای جان از هیچ‌گونه یاری و پشتی‌بانی وی دریغ نورزند، امّا آن‌حضرت «ص» خواهش آنان را نپذیرفت و در برابر پافشاری آنان، مُصعَب بن عُمَیر را دستور داد تا با آن دوازده تن ره‌سپار یثرب شود و یک‌جا با مسلمانان دیگر مردم را به اسلام فرا خوانند.

در سال ۶۲۲ میلادی هفتادوپنج نفر و به روایتی هفتادودو نفر از مسلمانان یثرب در «جمرةالعقبه» با محمّد «ص» دیدار کرده باز هم به خواهش گذشتهٔ خویش اصرار ورزیدند و از آن‌حضرت «ص» خواستار هجرت به یثرب شدند.

بدین‌گونه حضرت محمّد «ص» در یکی از شب‌هایی که مشرکان به قصد کُشتن وی خانهٔ وی را محاصره کرده بودند، حضرت علی «رض» را در بستر خود خواباند و خود دلاورانه از خانه بیرون شد و هم‌راه با ابوبکر «رض» به‌سوی یثرب به راه افتاد.

آن دو، سه شبانه‌روز را در غاری به نام «ثور» به گونهٔ پنهانی سپری کردند و در این مدّت، شب‌ها عبدالله بن ابوبکر برای آنان غذا می‌آورد و روزها هم عامر بن فهیره، خدمت‌گار ابوبکر «رض»، رمهٔ گوسفند را در آن حوالی می‌چرانید. قرآن مجید در آیهٔ ۴۰ سورهٔ توبه در این باره چنین اشاره دارد: ترجمه: «**اگر او را یاری نکنید، همانا خدا او را یاری داده است هنگامی که کافران او را بیرون کردند، در حالی که دوم تن از دو تن بود، هنگامی که آن دو در غار بودند، او به رفیق خود گفت: اندوه‌گین مشو! هرآیینه خداوند «ج» هم‌راه ماست.**»[۱]

آری! هنگامی که چند تن از دنبال‌کننده‌گان به ردّ پاهای پیام‌بر «ص» پی بردند و به نزدیک غار آمدند و یقین کردند که باید محمّد «ص» در غار باشد و قصد درآمدن به غار را داشتند، حضرت

---

[۱] _ إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا. سورهٔ توبه، آیهٔ ۴۰.

محمّد «ص» برای ابوبکر «رض» دل‌داری می‌داد و می‌گفت: ترجمه: «**اندوه‌گین مشو! هرآیینه خداوند «ج» با ماست.**»[1] همان بود که مشرکان از درآمدن به غار چشم پوشیدند.

بدین‌گونه، کاروان چهارنفری ایشان پس از سه روز بودوباش در غار ثور، در روز چهارم مُحَرّم سال یکم هجری به‌سوی یثرب به راه افتاد. محمّد «ص» و ابوبکر «رض» هر دو به یک شتر و ابن اُرَیقِط که راه‌نمای شان بود یک‌جا با عامر بن فهیره به شتر دیگری سوار شدند. در راه ماجرای سُراقه و غلامش اتّفاق افتاد. سُراقه که هم‌راه با غلام خود به طمع به‌دست‌آوردن جایزهٔ مشرکان، به دنبال حضرت محمّد «ص» برآمده بود سه بار در اثر لغزیدن پاهای اسپ خود از اسپ فرو افتاد و سرانجام در بار پسین به پیام‌بری آن‌حضرت «ص» ایمان آورد و مسلمان شد.

حضرت پیام‌بر اسلام «ص» پس از هشت روز راه‌پیمایی به واحهٔ قُبا، در دومیلی یثرب، رسید. در آن‌جا شمار زیادی از مسلمانان به پذیرایی او گرد آمده بودند. آن‌حضرت «ص» به روز ۱۳ ربیع‌الاوّل با گروهی از مسلمانان که برای دیدارش به خانهٔ سعد آمده بودند به‌سوی وادی «رانونا» رفته با هم‌کاری پی‌روان خود نخستین مسجد را که امروز «قُبا» نامیده می‌شود بنیاد گذاشت. پیام‌بر «ص» پیش از پیشین روز ۱۶ ربیع‌الاوّل به یثرب رفته شب را به خانهٔ ابوایّوب گذشتاند. سپس به روز ۱۷ ربیع‌الاوّل به هم‌راه مسلمانان زمینی را خریداری و در آن مسجدی را بنا کرد.

در شش ماه نخست، مسلمانان مکّه آهسته آهسته همه از مکّه به یثرب کوچیدند و در همین هنگام بود که حضرت محمّد «ص» با عایشه «رض» دختر ابوبکر «رض» و سپس با سوده دختر زَمعه ازدواج کرد. ساختن مسجد و خانه‌های پیرامون آن مدّت یک سال را در بر گرفت و در تمام این مدّت، حضرت محمّد «ص» به سامان‌دهی یثرب که دیگر به «**مدینة‌النّبی**»، یعنی شهر پیام‌بر، شهرت یافته بود و بِه‌بود وضع مسلمانان پرداخت. مردم مدینه که پیام‌بر «ص» را به هجرت به آن شهر فرا خوانده بودند از هیچ‌گونه یاری با مُهاجران دریغ نکردند و هر کدام با آنان پیمان برادری بستند و از همین‌رو به انصار شهرت یافتند.

---

[1] _ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا. سورهٔ توبه، آیهٔ ۴۰.

کوه ثور



کوه ثو ر

غزوه‌های حضرت محمّد «ص»

مشرکان با دیدن پیش‌رفت‌هایی که بهرهٔ مسلمانان شده بودند، منافع خود را در خطر دیدند و از این‌رو در پی برافتادن آنان برآمدند و جنگ‌هایی را در برابر آنان به راه انداختند. امّا در بیش‌ترینِ این نبردها پیروزی از آنِ مسلمانان بود.[1] آری! هنگامی که کافران می‌خواستند با راه‌اندازی خون‌ریزی از پخش و گسترش اسلام پیش‌گیری کنند، مسلمانان هم در برابر آن‌ها آماده‌گی‌های دفاعی گرفتند؛ زیرا خداوند بزرگ «ج» در قرآن مجید به آنان چنین دستوری را داده می‌فرماید: ترجمه: «**ستم‌دیده‌گانی که در مقاتله قرار می‌گیرند، می‌توانند با دشمنان خود از درِ کارزار درآیند و همانا خدا بر یاری آن‌ها تواناست**»،[2] و هم در جایی دیگر می‌فرماید: ترجمه: «**و با کافران بجنگید تا فتنه ریشه‌کن شود و دین همه خداپرستی شود.**»[3]

مسلمانان دستور پیکار با دشمنان دین خود را یافته بودند، امّا اجازه نداشتند تا در حقّ آنان ستم روا دارند؛ چنان‌چه در یکی از آیه‌های قرآن مجید آمده است: ترجمه: «**و در راه خدا با آنانی که با شما می‌جنگند بجنگید، امّا تعدّی و ستم مکنید که خدا متجاوزان را دوست ندارد.**»[4]

حضرت محمّد «ص» به اندازه‌یی مهربان بود که حتّا در جریان غزوه‌های خود هم با جانب مقابل به نیکویی رفتار می‌کرد. او در نبرد هم، ستم را ناروا می‌پنداشت و همیشه پیش از نبرد به رزمنده‌گان مسلمان چنین دستور می‌داد که: ترجمه: «**مکر و فریب را به کار مگیرید و کسی را به غل و**

---

[1] _ مؤرّخان شمار غزوه‌های پیام‌بر «ص» را ۲۷ یا ۲۸ می‌دانند. غزوه‌ها جنگ‌هایی بوده که در آن‌ها خود پیام‌بر «ص» حضور داشته است.

[2] _ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. سورهٔ حج، آیهٔ ۳۹.

[3] _ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ. سورهٔ انفال، آیهٔ ۳۹.

[4] _ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۹۰.

زنجیر مبندید و مثله مکنید و درختان را قطع مکنید مگر که ناچار شوید و پیران فرتوت و کودکان و زنان را مکُشید!»[1] و نیز می‌فرمود: «**درختان را آتش مزنید و آن‌ها را در آب غرق مکنید و و درخت میوه‌دار را قطع مکنید و کشت‌زارها را آتش مزنید، چه بسا که بدان‌ها نیازمند شوید**»[2] و در مورد اسیران جنگی نیز رفتاری مهربانانه داشت.[3]

خداوند «ج» دربارهٔ مدافعه از نوامیس و پیش‌گیری از تعرض به جامعهٔ اسلامی، می‌فرماید: ترجمه: «**و شما [برای مبارزه با کافران] خود را آماده سازید تا اندازه‌یی که می‌توانید از نیرو و اسپان سواری زین‌کرده برای تهدید دشمن خدا و دشمن خود و [دشمنانی] دیگر به جز از آنان که شما نمی‌دانید آنان را و خدا بر آنان آگاه است. و آن‌چه خرج کنید از هر چه باشد در راه خدا به شما تمام داده می‌شود و هرگز به شما ستم نمی‌شود.**»[4] به این‌گونه به مسلمانان دستور داده شده است تا با مجهّزساختن خود با جنگ‌افزارها و وسایل دفاعی مروّج، در برابر یورش‌های ناگهانی کافران، آماده‌گی داشته باشند و به آنان تأکید شده است تا در هنگام خطر به اندازهٔ توانایی خود با جان و مال از آیین اسلام پاس‌داری کنند.

هم‌چنین خداوند «ج» در آیهٔ ۶۵ سورهٔ انفال می‌فرماید: ترجمه: «**ای پیام‌بر، مؤمنان را به جنگ تشویق کن! اگر بیست نفر از شما شکیبا باشند بر دوصد نفر چیره می‌شوند**

---

[1] _ لا تغدروا ولا تغلوا ولا تمثلوا ولا تقطعوا شجرا إلا أن تضطروا إليها ولا تقتلوا شيخا فانيا ولا صبيا ولا امرأة. مجلسی، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی، (۱۴۰۳ هجری قمری)، ***بحار الانوار***، جلد صدم، چاپ دوم، مؤسّسهٔ الوفا، ص ۲۵.

[2] _ ولا تحرقوا النخل، ولا تغرقوه بالماء، ولا تقطعوا شجرة مثمرة، ولا تحرقوا زرعا لانكم لا تدرون لعلكم تحتاجون إليه. شیخ‌الطّایفه توسی، ابوجعفر محمّد بن حسن بن علی بن حسن، (۱۳۶۵ هجری خورشیدی)، ***تهذیب‌الاحکام***، تصحیح محمّد آخوندی، جلد ششم، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب العلمیّه، ص ۱۳۸.

[3] _ پیام‌بر «ص» با اسیران بدر با مهربانی رفتار کرد و شماری از آنان را با گرفتن سربها آزاد کرد و شماری را که با خواندن و نوشتن آشنا بودند با این شرط رها کرد که هر کدام از آن‌ها ده تن از مسلمانان را سواد بیاموزد

[4] _ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ. سورهٔ انفال، آیهٔ ۶۰.

و اگر صد نفر از شما [شکیبا باشند] بر یک‌هزار نفر از آن‌ها چیره می‌شوند؛ زیرا که کافران دانش ندارند.»[1]

و بدین‌گونه مسلمانان را در هنگام نبرد با دشمنان در پهلوی مجهّزشدن با جنگ‌افزار به شکیبایی و پایداری نیز فرا می‌خوانَد و می‌خواهد تا سلاح شکیبایی را که به دل‌ها استواری می‌بخشد فراموش نکنند.

البته مسلمانان می‌توانند با کافران پیمان صلح نیز ببندند و با آن‌ها در فضای مسالمت‌آمیز به‌سر ببرند، چنان‌چه در آیهٔ ۶۱ سورهٔ انفال آمده است: «**و اگر میل به صلح کنند، تو هم میل به‌سوی آن کن و توکّل کن بر خدا!**»[2] امّا اگر کافران خواستند تا با مسلمانان از درِ جنگ و خون‌ریزی پیش آیند، در آن‌صورت مسلمانان هم باید مطابق به دستور الهی با آنان به مقابله بپردازند.

غزوه‌ها و جنگ‌های صدر اسلام نیز در پاس‌داری از باورهای اسلامی و سرزمین اسلامی و نیز پخش و گسترش آیین اسلام صورت گرفته اند و هرگاه دشمنان از در مسالمت پیش می‌آمدند و یا مسلمان می‌شدند، مسلمانان نیز از جنگ با آنان دست می‌کشیدند.

بر پایهٔ کتاب ترجمهٔ سیرتِ ابن اسحاق از روایت عبدالمَلِک ابن هشام، جنگ‌هایی که در زمان زنده‌گانی پیام‌بر «ص» میان مسلمانان و کافران رخ داده اند عبارت اند از: اَبواء، بُواط، عُشَیرَه، بدر اُولی، بدر کبرا، بنی‌سُلَیم، سَویق، بنی‌غَطَفان، بَحران، بنی‌قیقُناع، اُحُد، حَمراءالاسد، بنی‌نَضیر، ذات‌الرِّقاع، بدر آخر، دُومَتُ‌الجَندَل، خندق، بنی‌قُرَیظه، بنی‌لِحیان، ذی‌قَرَد، بنی‌مُصطَلَق، حُدیبیّه، خیبر، عُمرت‌القَضا، فتح مکّه، حُنَین، طایف، مؤته و تبوک. بسیاری از این جنگ‌ها تنها لشکرکشی‌ها و حرکت‌های نظامی‌یی بوده اند که بدون درگیری یا درگیری‌های اندکی پایان یافته اند و امّا مهم‌ترین آن‌ها از این قرار اند:

جنگ بدر در سال دوم هجری در نزدیکی چشمهٔ بدر که ۲۸ فرسنگ دورتر از مدینه بود اتّفاق افتاد. در این جنگ پرچم مُهاجران که رنگ سیاه داشت در دست حضرت علی «رض» بن ابوطالب و

---

[1] _ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ ۚ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ ۚ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. سورهٔ انفال، آیهٔ ۶۵

[2] _ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. سورهٔ انفال، آیهٔ ۶۱

پرچم انصار که رنگ سفید داشت در دست مُصعَب بود. شب آدینه ۱۷ رمضان سال دوم هجری/ ۶۲۴ میلادی را نیروهای مسلمانان و قریش در برابر هم به روز رسانیدند. در این جنگ، نیروهای قریش شکست خوردند پیروزی از آنِ مسلمانان شد. در این غزوه هفتاد تن از مردم قریش به اسارت مسلمانان درآمدند. حضرت محمّد «ص» پس از سه شبانه‌روز به مدینه بازگشت.

جنگ اُحُد: در سال سوم هجری/ ۶۲۵ میلادی، نیروهای قریش برای گرفتن انتقام و قصد حمله بر مسلمانان باز هم ره‌سپار مدینه شدند و حضرت محمّد «ص» نیز با سپاهیان اسلام در برابر آنان به مدافعه پرداخت و جنگ در دامنه‌های کوه اُحُد در گرفت. این جنگ در اثر غفلت دسته‌یی از سپاهیان مسلمان به سرکرده‌گی جُبَیر که پاس‌داری از عقب جبهه را به دوش داشتند، به پیروزی قریش انجامید. در این جنگ شمار زیادی از مسلمانان به شمول کاکای حضرت محمّد «ص»، حضرت حمزه «رض»، به شهادت رسیدند.

جنگ با بنی‌نَضیر: بنی‌نَضیر طایفه‌یی از یهود بودند که با مسلمانان مدینه پیمان صلح بسته بودند و زیر حمایت مسلمانان، در آن شهر می‌زیستند؛ امّا با نقض آن پیمان در صدد دشمنی با مسلمانان افتادند، تا اندازه‌یی که نقشهٔ نابودی حضرت محمّد «ص» را چیدند و می‌خواستند از فراز دژ بلندی که گاه‌گاهی آن‌حضرت «ص» از کنار آن می‌گذشت، سنگ بزرگی را بر سرش پرتاب کنند. سرانجام حضرت محمّد «ص» از ترفند آن‌ها آگاه شد و به دلیل عدم پابندی آن‌ها به پیمان صلح، در سال ششم هجری با آن‌ها به نبرد پرداخت[1] و بدین‌گونه، مسلمانان برای مدّت شش ماه آن‌ها را در محاصره نگاه داشتند تا آن‌ها را ناگزیر به مصالحه کردند. در پایان این جنگ، حضرت محمّد «ص» به آن طایفه دستور داد تا همهٔ شان مدینه را برای همیشه ترک بگویند و به استثنای جنگ‌افزار، همهٔ دارایی‌های خود را با خود ببرند. این آیه‌های قرآنی در پیوند با همان روی‌داد فرو فرستاده شده اند: ترجمه: «**آن‌چه در آسمان‌ها و زمین اند تسبیح خدا می‌گویند و او عزیز و حکیم است. اوست آن‌که بیرون ساخت آنانی را که کافران اهل کتاب بودند از سرزمین شان برای نخستین بار. شما هرگز گمان نمی‌کردید که آن‌ها بیرون**

---

[1] ــ زیدان، جرجی، (۱۳۷۲ هجری خورشیدی)، ***تاریخ تمدّن اسلام***، ترجمهٔ علی جواهرکلام، چاپ هفتم، تهران: مؤسّسهٔ انتشارات امیر کبیر، ص ۳۵.

روند و آن‌ها می‌پنداشتند که برج و باروی شان آن‌ها را در برابر خدا نگاه خواهند داشت، ولی عذاب خدا از آن‌جا که گمان نمی‌بردند بر آن‌ها فرود آمد. و خدا ترس را در دل‌های آن‌ها افگند تا خانه‌های خود را به دست خود شان و دست مؤمنان ویران کنند. پس پند بگیرید ای دارنده‌گان بصیرت!»[1]

جنگ خندق یا احزاب: یهودان به سرکرده‌گی حُیَی بن اخطب، طایفه‌های بنی‌مُرّه، اشجع، قیس، بنی‌فزاره، سُلَیم، اُمَیَّه و بنی‌سعد را با قبیله‌های دیگری که با مسلمانان دشمنی داشتند متّحد ساختند و در برابر مسلمانان برانگیختند. کافران قریش به سرکرده‌گی ابوسُفیان با سپاه انبوهی که پرچم آن به دست عثمان بن طلحه بود، برای جنگ با مسلمانان آماده شدند. به این‌ترتیب، این سپاه بزرگ در شَوّال سال پنجم هجری به مدینه روی آوردند. حضرت محمّد «ص» با آگاهی از حرکت این نیروی بزرگ به پیش‌نهاد سلمان فارسی «رض» مسلمانان را به کندن خندقی پیرامون مدینه با ژرفای پنج زرع و پهنای ده زرع دستور داد. وسایل کندن خندق را از یهودان بنی‌قُرَیظه که با مسلمانان پیمان صلح داشتند به دست آوردند و در مدّت شش روز کار کندن خندق را به پایان رساندند. یهودان با عرب‌های غَطَفان پیمان بسته بودند که در صورت پیروزی، فراورده‌های یک‌سالهٔ زمین‌های کِشتی و باغ‌های خیبر را به آن‌ها بسپارند. حُیَی بن اخطب یهود به مشرکان وعده داد تا یهودان بنی‌قُرَیظه را به نقض پیمان با محمّد «ص» وادار کرده به سپاه کافران بپیونداَند و برای تحقق این برنامه نزد کعب بن اسد، پیشوای بنی‌قُرَیظه، رفت. هنگامی که حضرت محمّد «ص» از این موضوع آگاه شد، سعد بن مُعاذ، پیشوای اَوس، و سعد بن عُباده، پیشوای خَزرَج، را با دو تن دیگر دستور داد تا روی این موضوع تحقیق کنند. نتیجهٔ تحقیق حقیقت قضیّه را آشکار ساخت. از اثر خیانت بنی‌قُرَیظه به مسلمانان، سپاه مخالف نیرومندی بیش‌تری یافت، به گونه‌یی که عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابوجهل با شماری دیگر به‌سوی خندق هجوم آوردند و در این تهاجم عمرو بن عبدود به دست حضرت علی «رض» کشته شد.

---

[1] _ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ۚ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا ۖ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ۖ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ۚ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ. سورهٔ حشر، آیه‌های ۱ _ ۲.

از سپاه مسلمانان، نُعَیم بن مسعود به دستور پیام‌بر «ص» توانست میان نیروهای عرب و بنی‌قُرَیظه بدبینی پدید بیاورد. در شب آن‌روز باد تندی وزیدن گرفت، ابرها آسمان را پوشانیدند و باران شدیدی به باریدن آغاز کرد. توفان به اندازه‌یی نیرومند بود که حتّا خیمه‌ها را از جا برکَند. نیروهای دشمن با دیدن این وضع، سخت هراسیده آوردگاه را ترک گفتند، چنان‌که در بامداد روز دیگر هیچ‌کسی از آنان در آن‌سوی خندق دیده نمی‌شد. آیهٔ ۹ سورهٔ احزاب در همین باره نازل شده است که می‌گوید: ترجمه: «**ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را که بر شماست یاد کنید، هنگامی که سپاه دشمن در برابر شما برانگیخته شدند، پس بر آن‌ها بادی نیرومند و سپاهی را که دیده نمی‌شدند فرستادیم و خدا به آن‌چه می‌کنید بیناست.**»[۱]

جنگ بنی‌قُرَیظه: پس از این روی‌داد، حضرت محمّد «ص» تصمیم گرفت تا یهودان بنی‌قُرَیظه را به خاطر نقض پیمان شان با مسلمانان، توبیخ کند. برای این منظور حضرت علی «رض» را دستور داد تا با شماری از مسلمانان دیگر یهودان بنی‌قُرَیظه را در دژهای استواری که می‌زیستند به محاصره بگیرند و به دنبال وی خود نیز ره‌سپار آن‌جا شد. محاصرهٔ بنی‌قُرَیظه ۲۵ روز به درازا کشید و سرانجام یهودان پیش‌نهاد کردند که به آن‌ها اجازه داده شود تا بدون اموال خود به منطقه‌یی به نام «اذُرعات» واقع در سوریه بروند، امّا حضرت محمّد «ص» با تجربه‌یی که از نااستواری یهودان بنی‌نَضیر به پیمان مشابه شان با مسلمانان، داشت این پیش‌نهاد را نپذیرفت تا این که بنی‌قُرَیظه با استفاده از هم‌پیمانی خود با قبیلهٔ اَوس، به حکمیّت سعد بن مُعاذ از آن قبیله، رای دادند. مسلمانان بر بنیاد حکمیّت سعد و پذیرش حضرت محمّد «ص» گودال‌هایی را حفر کردند و یهودان بنی‌قُرَیظه را به شمول پیشوایان شان، کعب بن اسد و حُیَی بن اخطب، دسته دسته کُشتند و در آن گودال‌ها به زیر خاک کردند و از آن قبیله تنها چهار نفر که اسلام را پذیرفتند زنده ماندند.

جنگ ذی‌قَرَد: مدّت زیادی از بازگشت حضرت محمّد «ص» نگذشته بود که روی‌داد دیگری اتّفاق افتاد و منجر به زدوخورد کوتاهی شد. روی‌داد از این قرار بود که شخصی به نام عُیَینه بن

---

[۱] _ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۹.

حِصن با تنی چند دست به غارت در حومهٔ مدینه زدند و مرد مسلمانی را که با هم‌سرش سرگرم شترچرانی بودند کشتند و آن زن و شترها را با خود بردند. یک تن از مسلمانان به نام سَلَمه بن عمرو که برای شکار در آن محل گشت می‌زد، با دیدن این روی‌داد فریاد برآورده آن‌ها را دنبال کرد و چون حضرت محمّد «ص» را آگاهی دادند، او «ص» نیز با هم‌راهان خود تا محلّی به نام «ذی‌قَرَد» به دنبال عُیَینه رفت و سرانجام زنِ اسیر و اموالِ غارت‌شده را واپس گرفتند.

جنگ بنی‌مُصطَلِق: بنی‌مُصطَلِق طایفه‌یی از خُزاعه بودند که در نزدیکی‌های مکّه می‌زیستند. دو ماه از برخورد ذی‌قَرَد گذشته بود که به حضرت محمّد «ص» خبر رسید که بنی‌مُصطَلِق به فرمان‌دهی حارث بن ابی‌ضرار مردم را در برابر مسلمانان بر می‌انگیزد و سپاهی را برای جنگ با آنان گرد آورده است. حضرت محمّد «ص» با سپاهی از مسلمانان از مدینه بدان‌سو رو آورد و بر سر آبی به نام «مُرَیسِیع» در نزدیکی زیست‌گاه بنی‌مُصطَلِق، فرود آمدند و آن طایفه را محاصره کردند. در این جنگ پرچم مُهاجران را ابوبکر «رض» و پرچم انصار را سعد بن عباده به دست داشتند. در پایان همین جنگ بود که آن‌حضرت «ص» جُوَیریّه دختر حارث، فرمان‌ده و پیشوای بنی‌مُصطَلِق را به زنی گرفت.

پیمان حُدیبیّه: حضرت محمّد «ص» در سال ششم هجری برای ادای فریضهٔ حج با گروهی از مُهاجران، انصار و شماری از عرب‌های بدوی که با او پیوسته بودند، ره‌سپار مکّه شدند. امّا کافران قریش با آگاهی از این موضوع، سپاهی را به فرمان‌دهی خالد بن ولید و عکرمه بن ابی‌جهل در برابر مسلمانان فرستادند تا آنان را از درآمدن به مکّه باز دارند. چون محمّد «ص» از این لشکرکشی آگاه شد با هم‌راهان خود از مسیری دیگر به راه خود ادامه داد تا به محلّی به نام « حُدیبیّه» رسید و در آن‌جا بود که پیمان مشهور «حُدیبیّه» میان مسلمانان و کافران قریش بسته شد. متارکهٔ چندساله میان هر دوجانب، بازگشت مسلمانان بدون درآمدن به مکّه در همان‌سال و نیز اجازهٔ ورود سه‌روزه به مکّه برای مسلمانان در سال آینده بدون حمل جنگ‌افزار به استثنای شمشیر، از ماده‌های مهمّ این پیمان بودند.

جنگ خیبر: حضرت محمّد «ص» پس از بازگشت از حُدیبیّه ۲۵ یا ۳۰ روز در مدینه باقی ماند تا فرمان جنگ خیبر را داد و پس از سه روز راه‌پیمایی به خیبر رسیدند. یهودان به تحریک پیشوای خود، سَلّام بن مِشکَم، در پیرامون دژ نطاة جنگ سختی کردند و در همان روز فرمان‌ده شان کشته

شد و حارث بن ابی‌زینب فرمان‌دهی شان را به دوش گرفت. در روز سوم جنگ، حضرت محمّد «ص» پرچم مسلمانان را به دست حضرت علی «رض» سپرد و او را مأمور گشودن دژ «ناعِم» ساخت. این دژ پس از کشته‌شدن حارث به روی مسلمانان باز شد و به دنبال آن مسلمانان دژهای قَموص، صعب بن مُعاذ، وَطیح، سُلالِم، زبیر، شق، نطاة و کتیبه را گشودند، تا این‌که یهودان دست از مقاومت برداشتند و خواستار مصالحه شدند. حضرت محمّد «ص» خواستِ آن‌ها را پذیرفت و زمین‌های شان را هم مشروط بر این‌که سالانه نیمی از فراورده‌های آن‌ها را به مسلمانان واگذارند دوباره به ایشان سپرد. در پایان همین جنگ بود که حضرت محمّد «ص» صفیّه دختر حُیَی بن اَخطَب را به زنی گرفت.

فراخوان سران برخی از کشورها به اسلام: در سال هفتم هجری بود که آن‌حضرت «ص» فراخوان‌نامه‌هایی را مبنی بر پذیرش اسلام، به هراکلیوس، امپراتور روم، خسرو پرویز، شهنشاه ساسانی فارس، نجاشی، شاه حبشه، مَقُوقِس، فرمان‌روای مصر، حارث غسّانی، حکم‌ران حیره و حارث حِمیَری، زمام‌دار یمن، مُنذِر بن ساوی، امیر بَحرَین، هَوذَه بن علی، حاکم یمامه و شماری از پادشاهان دیگر فرستاد. هراکلیوس نامۀ آن‌حضرت «ص» را که دحیّۀ کلبی به درباش برده بود با کمال ادب گرفت، امّا ایمان نیاورد. حکم‌ران یمن فراخوان محمّد «ص» را پذیرفته مسلمان شد. مَقُوقِس، زمام‌دار مصر، در پاسخ نامۀ آن‌حضرت «ص» گفت که: «من نیز باورمندم به این که در همین نزدیکی‌ها پیام‌بری پیدا می‌شود، ولی شنیده ام که جای پیدایش وی در شام است». مَقُوقِس با آن‌که ایمان نیاورد، امّا هدایایی را به شمول دو کنیز به نام‌های ماریّه و سیرین به محمّد «ص» فرستاد که پیام‌بر «ص» ماریّه را برای خود نگه داشت و پسان‌ها ابراهیم از او به جهان آمد و سیرین را به حَسّان بن ثابت بخشید. امیر بَحرین مسلمان شد و خسرو پرویز نامۀ حضرت محمّد «ص» را که عبدالله بن حذافه به دربارش برده بود با خشم پاره کرد.

فرستادن این نامه‌ها از سوی حضرت محمّد «ص» به کشورهای گوناگون جهان برای این بود که جهانیان را آگاه سازد که آیین اسلام تنها برای مردم عربستان نیست، بل‌که این یک آیین جهانی و برای همۀ انسان‌هاست.

جنگ‌های کوچک: حضرت محمّد «ص» یک سال پس از پیمان حُدیبیّه، در سال هفتم هجری برای ادای فریضۀ حج با گروهی از مسلمانان به مکّه رفت و پس از ادای حج، هنگامی که

می‌خواست دوباره به مدینه برگردد خالد بن ولید و پس از او عمر بن عاص و عثمان بن طلحه اسلام آوردند. آن‌حضرت «ص» در هنگام بازگشت از مکّه به مدینه در محلّی به نام «سرف» با میمونه، خالهٔ خالد بن ولید،[1] ازدواج کرد. میمونه واپسین هم‌سر پیام‌بر اسلام بود. هنگامی که حضرت محمّد «ص» به مدینه رسید، دسته‌های کوچکی از مسلمانان را برای فراخواندن برخی از قبیله‌ها به اسلام، به اطراف فرستاد. از آن‌جمله، دسته‌هایی که به فراخواندن مردم منطقهٔ «ذاتِ اَطلاح» در نزدیکی شام و طایفهٔ بنی‌سُلَیم رفته بودند همه به شهادت رسیدند و دو دستهٔ دیگر که به جنگ با طایفهٔ بنی‌لیث و قبیلهٔ بنی‌مُرّه رفته بودند با پیروزی برگشتند.

جنگ مؤته: در جمادی‌الاوّل سال هشتم هجری، حضرت محمّد «ص» سپاهی را به سرکرده‌گی زید بن حارثه به جنگ مؤته فرستاد و در ضمن برای شان دستور داد که: «اگر آفتی به زید رسید، جعفر بن ابوطالب جای او را بگیرد و اگر جعفر را نیز گزندی رسید، عبدالله بن رواحه جانشین او شود». شرحبیل که از سوی هراکلیوس حکم‌ران شام بود، از هراکلیوس یاری خواست و سپاهی متشکّل از عربی و یونانی هم‌راه با هراکلیوس یا برادرش، تیودور، به یاری‌اش شتافتند. جنگ میان مسلمانان و سپاه بسیار انبوه رومیان در منطقهٔ «مؤته» رخ داد و در نتیجه همهٔ آن سه نفری که به ره‌بری سپاه مسلمانان توظیف شده بودند به شهات رسیدند و فرمان‌دهی مسلمانان را خالد بن ولید به دوش گرفت. این جنگ به پیروزی مسلمانان انجامید.

فتح مکّه: در سال هشتم هجری، حضرت محمّد «ص» به فتح مکّه اقدام کرد و بدون خون‌ریزی آن شهر را به دست آورد. با فتح مکّه همهٔ مردم آن شهر آیین اسلام را پذیرفتند و همهٔ بت‌های خانهٔ کعبه شکستانده شدند. پس از آن خالد بن ولید به دستور حضرت محمّد «ص» برای پخش اسلام به سرزمین «نخله» رفت و «عُزّی»، بت طایفهٔ شیبان، را درهم شکست و سپس به‌سوی قبیلهٔ خُزَیمه شتافت و آن‌ها را نیز مسلمان ساخت.[2]

---

[1] _ میمونه را خُوَیله یا فاطمه هم می‌گویند.

[2] _ نیایش‌گاه عُزّی در وادی النّخله بالای ذات‌العِرْق در سر راه عراق به مکّه واقع بوده است. می‌گویند چون خالد بن ولید آهنگ ویران‌کردن آن نیایش‌گاه کرد، دوبیه، نگهبان بت، شمشیر خود را به گردن بت آویخت تا از خود دفاع کند، امّا خالد آن را شکست و نابود ساخت.

جنگ حُنَین: حضرت محمّد «ص» پس از پانزده روز اقامت در شهر مکّه، هنگامی که ره‌سپار مدینه شد، در راه، مالک بن عَوف نصری قبیله‌های هَوازِن، ثَقیف، نصر و جُشَم را با هم متّحد ساخت تا بر آن‌حضرت «ص» و هم‌راهانش هجوم آورند. امّا این جنگ به پیروزی مسلمانان انجامید و مالک بن عَوف شکست خورد و به طایف پناه برد.[۱]

محاصرهٔ طایف: پیامبر «ص» برای گرفتاری مالک بن عَوف، به مسلمانان دستور داد تا طایف را محاصره کنند. در جریان این محاصره که چند شبانه‌روز به درازا کشید شماری از مسلمانان در اثر تیراندازی‌های بنی‌ثَقیف شهید شدند و شماری از مردم طایف هم به دین اسلام روی آوردند.

جنگ تبوک: حضرت محمّد «ص» پس از بازگشت به مدینه، آماده‌گی جنگ تبوک را گرفت و برای این مقصد سپاهی از مسلمانان را فراهم آورد. این جنگ در منطقه‌یی به نام «تبوک» در گرفت که به پیروزی مسلمانان انجامید.

[۱] ــ بر پایهٔ گزارش‌های مؤرّخان، در پایان جنگ حُنَین که گروهی از دشمنان به اسلام گرویده و هزاران تن دیگر از آنان به اسارت مسلمانان درآمده بودند، پیام‌بر «ص» به خواهش کسانی که تازه مسلمان شده بودند، دستور داد تا همهٔ آن اسیران جنگی رها شوند.

فروتنی حضرت محمّد «ص»

حضرت محمّد «ص» با آن‌همه پیروزی‌های نمایان و نفوذ بی‌پایانش از تکبّر دوری می‌جُست و بر بنیاد اصل برابری، خود را از دیگران برتر نمی‌دانست. فروتنی بخشی از شخصیّت وی شمرده می‌شد. او «ص» با مردم مأنوس و محشور و معاشر بود، در دورترین جاها به پرسش بیماران می‌شتافت، روی مصالح عمومی و اجتماعی با مردم به مشوره می‌نشست و با همهٔ مردم پیوندهای دوستانه داشت و دعوت و مصاحبت تهی‌دستان را می‌پذیرفت و بارها می‌گفت: «**فقر فخر من است و با آن بر پیام‌بران دیگر می‌بالم**»[1] و از خداوند می‌خواست که: «**خداوندا، مرا مسکین زنده کن و مسکین بمیران و در جملهٔ مسکینان محشور بساز!**»[2] او «ص» هدایایی را که برایش می‌آوردند، می‌پذیرفت، امّا همهٔ آن‌ها را به کارهای اجتماعی به مصرف می‌رسانید و یا به مستمندان می‌بخشید.

آن‌حضرت «ص» در برپایی برابری میان مردم بیش‌ترینه لایهٔ نادار را معیار قرار می‌داد و با بینواترین فرد مسلمان برخورد نیک می‌کرد. فروتنی وی به اندازه‌یی بود که حتّا نمی‌خواست پیرهنی بپوشد که نسبت به پوشاک پی‌روانش فاخر و بِه‌تر باشد؛ چنان‌چه روایت می‌کنند که **روزی حضرت محمّد «ص» به حضرت علی «رض» دوازده درهم داد تا برود و پیرهنی را برای آن‌حضرت «ص» بخرد. علی «رض» رفت و با آن پول پیرهنی را خریده آورد و چون آن را نزد محمّد «ص» گذاشت، آن‌حضرت «ص» دید که پیرهنی گران‌بها ، نفیس و عالی است و از این‌رو نخواست آن را بپوشد و به علی «رض» گفت: آیا فروشنده فسخ بیع خواهد کرد؟ علی «رض» گفت: آری. پس محمّد «ص» هم‌راه**

---

[1] _ الفقر فخري وبه أفتخر على سائر الأنبياء. مجلسی، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی، (۱۴۰۳ هجری قمری)، ***بحار الانوار***، جلد هفتادودوم، چاپ دوم، مؤسّسهٔ الوفا، ص ۳۲.

[2] _ اللهُمَّ اَحیِنِی مِسکِیناً وَ اَمِتنِی مِسکِیناً وَاحشُرنِی فِی زُمرَةِ المَساکِینَ. همان جا، جلد هفتادودوم، ص ۳۰.

با علی «رض» نزد فروشنده رفته پیرهن دیگری را به جای آن به نرخی ارزان‌تر خرید و پوشید و پول باقی‌مانده را به نیازمندان بخشید.[1]و به این گونه به پی‌روان خود درس هم‌بسته‌گی، برابری و یک‌رنگی می‌داد.

آن‌حضرت «ص» هرگز برتری و امتیازی میان مردم نمی‌شناخت به جز از پرهیزگاری و می‌گفت: «**هیچ عربی را بر عجمی و هیچ عجمی را بر عربی برتری‌یی نیست**»[2]و با این گفتار خود به پی‌روانش درس یک‌رنگی، یک‌پارچه‌گی و برابری می‌آموخت و به ایشان گوش‌زد می‌کرد که به‌وسیلهٔ جاه و جای‌گاه و ثروت و دارایی و مانند آن‌ها بر هم‌دیگر برتری نجویند و به هیچ عنوانی از هم‌دیگر دوری نگزینند. حضرت محمّد «ص» پیام‌بر بزرگ و پیشوا و ره‌بر راستین و انسان کاملی بود که تاریخ بشریّت مانندش را ندیده و نخواهد دید. می‌گویند **در یکی از روزهای فتح مکّه**

---

[1] _ جآء رجل إلی رسول الله «ص» وقد بلي ثوبه ، فحمل إليه اثنی عشر درهما ، فقال: يا علي خذ هذه الدراهم فاشتر لي ثوبا ألبسه ، قال علي: فجئت إلی السوق فاشتريت له قميصا باثنی عشر درهما ، وجئت به إلی رسول الله، فنظر إليه فقال: يا علي غير هذا أحب إلي، أتری صاحبه يقيلنا؟ فقلت: لا أدري، فقال: انظر، فجئت إلی صاحبه فقلت: إن رسول الله قد كره هذا يريد ثوبا دونه فأقلنا فيه، فرد علي الدراهم، وجئت به. إلی رسول الله فمشی معي إلی السوق ليبتاع قميصا، فنظر إلی جارية قاعدة علی الطريق تبكي، فقال لها رسول الله: ما شأنك؟ قالت: يا رسول الله إن أهل بيتي أعطوني أربعة دراهم لاشتري لهم بها حاجة فضاعت فلا أجسر أن أرجع إليهم، فأعطاها رسول الله «ص» أربعة دراهم، وقال: ارجعي إلی أهلك، ومضی رسول الله «ص» إلی السوق فاشتری قميصا بأربعة دراهم، ولبسه وحمد الله، وخرج فرأی رجلا عريانا يقول: من كساني كساه الله من ثياب الجنة، فخلع رسول الله «ص» قميصه الذي اشتراه وكساه السائل، ثم رجع إلی السوق فاشتری بالاربعة التي بقيت قميصا آخر، فلبسه وحمد الله ورجع إلی منزله ، وإذا الجارية قاعدة علی الطريق، فقال لها رسول الله: ما لك لا تأتين أهلك؟ قالت: يا رسول الله إني قد أبطأت عليهم وأخاف أن يضربوني، فقال رسول الله «ص»: مري بين يدي ودليني علی أهلك، فجآء رسول الله حتی وقف علی باب دارهم، ثم قال: السلام عليكم يا أهل الدار، فلم يجيبوه، فأعاد السلام فلم يجيبوه، فأعاد السلام فقالوا: عليك السلام يا رسول الله ورحمة الله وبركاته، فقال لهم: ما لكم تركتم إجابتي في أول السلام والثاني؟ قالوا: يا رسول الله سمعنا سلامك فأحببنا أن تستكثر منه، فقال رسول الله: إن هذه الجارية أبطأت عليكم فلا تؤاخذوها ، فقالوا: يا رسول الله هي حرة لممشاك، فقال رسول الله «ص»: الحمد لله، ما رأيت اثنی عشر درهما أعظم بركة من هذه، كسی الله بها عريانين، وأعتق بها نسمه. مجلسی، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی، (۱۴۰۳ هجری قمری)، ***بحارالانوار***، تحقیق ابراهیم میانجی و محمّدباقر به‌بودی، جلد شانزدهم، چاپ سوم، بیروت: دارالاحیاء التراث، صص۲۱۴ _ ۲۱۵.

[2] _ لا فَضْلَ لِعَرَبی عَلَی عَجَمِیّ، وَ لا عَجَمِیّ عَلَیٰ عَرَبِیّ. قرطبی، شمس‌الدّین، (۱۴۰۵ هجری قمری)، ***تفسیر القرطبی***، تصحیح احمد عبدالعلیم البردونی، جلد شانزدهم، بیروت _ لبنان: دار احیاء تراث عربی، ص ۳۴۲.

ابوبکر «رض» پدر خود، ابی‌قُحافه، را نزد پیام‌بر «ص» آورد تا ایمان بیاورد، چون آن‌حضرت «ص» ابی‌قُحافه را مردی ازپامانده و ناتوان دید به پسرش گفت: «چرا نگذاشتی پیرمرد در جای خود می‌ماند تا من پیش او می‌آمدم؟»[1] از این‌جا بزرگی اخلاق و فروتنی آن‌حضرت«ص» به خوبی آشکار می‌شود که حتّا نمی‌خواست باعث رنجش و زحمت کسی شود که مسلمان هم نباشد.

حضرت محمّد «ص» هرگز نمی‌خواست زنده‌گی پرزرق‌وبرق داشته باشد و همیشه در پی ره‌نمایی و پاکیزه‌ساختن جان و روان و اخلاق انسان‌ها بود و می‌دانست که در چنین یک فضای انسانی راه پیش‌رفت در همهٔ گستره‌های زنده‌گی برای بشر باز خواهد شد.

روایت شده است که **روزی حضرت عمر «رض» به حضور پیام‌بر «ص» آمد، دید که پیام‌بر «ص» روی بوریایی خفته و اندوختهٔ خوراکش نیز درویشانه بوده است. هنگامی که آن‌حضرت «ص» از جا بلند شد، نقش بوریا به بدن آن‌حضرت «ص» دیده می‌شد. حضرت عمر «رض» با دیدن این وضع بسیار اندوه‌گین شد و گفت: تو برگزیدهٔ خدایی و این اندوختهٔ توست، در حالی که خسرو و قیصر غرق در میوه و نعمت‌های فراوان اند. پیام‌بر «ص» به‌سوی عمر «رض» نگریست و در پاسخ گفت: «ای عمر! خوش‌نود نیستی که دنیا از آنِ ایشان و آخرت از آنِ ما باشد؟»**[2]

---

[1] _ کاندهلوی، علّامه شیخ محمّدیوسف، (۱۳۹۴ هجری خورشیدی)، ***حیات صحابه***، ترجمهٔ مجیب‌الرّحمان رحیمی، جلد چهارم، چاپ یکم، بی جا: کتاب‌خانهٔ عقیده، ص ۴۷. مؤلف این کتاب زادهٔ ۲۵ جمادی‌الاوّل ۱۳۳۵ هجری قمری/ ۲۰ مارس ۱۹۱۷ میلادی در دهلی است و پدرش الیاس نام داشت.

[2] _ حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ فِي اعْتِزَالِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نِسَاءَهُ قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى حَصِيرٍ فَجَلَسْتُ، فَإِذَا عَلَيْهِ إِزَارُهُ وَلَيْسَ عَلَيْهِ غَيْرُهُ، وَإِذَا الْحَصِيرُ قَدْ أَثَّرَ فِي جَنْبِهِ، فَنَظَرْتُ فِي خِزَانَةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَإِذَا أَنَا بِقَبْضَةٍ مِنْ شَعِيرٍ نَحْوِ الصَّاعِ وَمِثْلِهَا قَرَظٍ فِي نَاحِيَةِ الْغُرْفَةِ، وَإِذَا أَفِيقٌ مُعَلَّقٌ قَالَ: فَابْتَدَرَتْ عَيْنَايَ، فَقَالَ: " مَا يُبْكِيكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ؟ " قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ وَمَالِي لَا - أَبْكِي وَهَذَا الْحَصِيرُ قَدْ أَثَّرَ فِي جَنْبِكَ وَهَذِهِ خِزَانَتُكَ لَا أَرَى فِيهَا، إِلَّا مَا أَرَى وَذَلِكَ قَيْصَرُ وَكِسْرَى فِي الثِّمَارِ وَالْأَنْهَارِ وَأَنْتَ رَسُولُ اللهِ وَصَفْوَتُهُ وَهَذِهِ خِزَانَتُهُ، فَقَالَ: " يَا ابْنَ الْخَطَّابِ «أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ لَنَا الْآخِرَةُ وَلَهُمُ الدُّنْيَا؟» قُلْتُ: بَلَى. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، (۱۴۲۴ هجری قمری)، ***السنن الکبری***، تحقیق محمّد عبدالقادر عطا، جلد هفتم، چاپ سوم، بیروت _ لبنان: دارالکتب علمیّه، حدیث ←

آن‌حضرت «ص» در پیش‌برد کارهای خانه نیز دوشادوش هم‌سران خود سهم می‌گرفت. **روزی از عایشه «رض» پرسیدند: هنگامی که پیام‌بر خدا به خانه می‌آید، چه می‌کند؟ عایشه پاسخ داد: مانند دیگران کار می‌کند و کارهای خانه را انجام می‌دهد.**[1] محمّد «ص» خود اتاقش را مرتّب می‌کرد و آن می‌روبید، پاره‌گی‌های پیرهن و کفش‌های خود را می‌دوخت و پینه می‌کرد. گوسفند و بز خود را می‌دوشید و دروازهٔ اتاق را حتّا برای یک گربه نیز می‌گشود.[2] او «ص» با چنین رفتار نیکی که در خانه و در جامعه داشت، توانست مِهر خود را در دل‌ها جا بدهد و اسلام را در میان مردم پخش کند. او «ص» با وجود داشتن اقتدار ظاهری و معنوی باز هم به زنده‌گی درویشانهٔ خود ادامه داد و کوچک‌ترین نشانهٔ خودخواهی در نهادش پیدا نشد. آن‌حضرت «ص» به اندازه‌یی زنده‌گی ساده و بی‌پیرایه داشت که گاهی حتّا چندین شبانه‌روزِ پیاپی را در گرسنه‌گی می‌گذشتاند. از نگاه او «ص» **شرافت یک انسان جز به فروتنی نیست و به داشتن تبار والا پیوندی ندارد**[3] و از این رو به پی‌روان خود همیشه درس فروتنی می‌داد و می‌فرمود: «**فروتن باشید تا خداوند جای‌گاه شما را بلند بسازد!**»[4]

از این روایت‌ها و مانند آن‌ها می‌توان به روشنی به فروتنی وی پی بُرد و بزرگی او «ص» را در پیش دیده‌گان خود مجسّم کرد.

← شمارهٔ ۱۳۳۰۳، ص ۷۳؛ تمیمی، محمّد ابن حبان، (۱۴۱۴ هجری قمری)، ***صحیح ابن حبان بترتیب ابن بَلْبان***، تحقیق شعیب اَرنَؤوط، جلد نهم، چاپ دوم، بیروت: مؤسّسهٔ الرّسالت، ص ۴۹۷.

[1] – به نقل از منبع: ره‌نما، زین‌العابدین، (۱۳۴۸ هجری خورشیدی)، ***پیام‌بر***، جلد سوم، چاپ بیستم، تهران: کتاب‌فروشی زوّار، ص ۶۱۰.

[2] _ ره‌نما، زین‌العابدین، (۱۳۴۸ هجری خورشیدی)، ***پیام‌بر***، جلد سوم، چاپ بیستم، تهران: کتاب‌فروشی زوّار ره‌نما، زین‌العابدین، ص ۶۱۰.

[3] _ وَ لَاحَسَبَ لِقُرَشِيٍّ وَ لَا لِعَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَوَاضُعٍ. ترجمه حسب نه به قریش و نه به عرب، بل‌که به فروتنی است. کلینی، شیخ ابوجعفر محمّد بن یعقوب بن اسحاق رازی، (۱۴۰۷ هجری قمری)، ***الاصول من الکافی***، تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفّاری و محمّد آخوندی، جلد هشتم، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب اسلامیّه، ص ۲۳۴.

[4] _ **من تواضع لله رفعه الله.** سیوطی، عبدالرّحمان بن ابوبکر، (۱۴۰۱ هجری قمری)، ***الجامع الصغیر***، جلد دوم، چاپ یکم، بیروت: دارالفکر، ص ۵۹۱

دلیری حضرت محمّد «ص»

پیام‌بر «ص» در میدان‌های نبرد، دلیرتر از همه‌گان بود. پایداری‌اش در آوردگاه‌ها مایهٔ شگفتی رزمنده‌گان می‌شد. او «ص» هرگز از کارزار رو بر نتافته و الگوی ایستاده‌گی و پایداری بوده است. در جنگ حُنَین که مسلمانان از اثر تاختن ناگهانی دشمنان سراسیمه شده بودند، آن‌حضرت «ص» با سخنان احساس‌برانگیز خود توانست روحیّهٔ پایداری و استقامت را به رزمنده‌گان اسلام برگرداند و آنان را دوباره بسیج سازد و پیروزی شان را رقم بزنند.

اَنَس بن مالک «رض» می‌گوید: «**پیام‌بر خدا «ص» نیکوترینِ مردم و دلیرترینِ مردم بود.**»[1] مِقداد، استواری پیام‌بر «ص» را در یکی از جنگ‌ها به ستایش گرفته می گوید: «**به خدایی که او را به حقّ به پیام‌بری برانگیخت، من در آن عرصه ندیدم رسول خدا «ص» وجبی عقب نشسته باشد. او رودرروی دشمن قرار داشت. گاهی گروهی از یارانش به سوی وی برگشته و گاهی از پیرامونش پراگنده می شدند و گاهی می‌دیدم می‌ایستد و از کمانش تیر می افگَند یا سنگ پرتاب می‌کَند، تا کار به جایی رسید که دو طرف به پرتاب سنگ پرداختند.**»[2]

از نشانه‌های روشن دلیری آن‌حضرت «ص»، شرکت‌کردن شخص خودش در بیش‌ترین نبردها بود. او مانند بسیاری از ره‌بران تاریخ نبود که خود در پشت جبهه بمانَد و دیگران را به نبرد بفرستد،

---

[1] _ كَانَ أَلنَّبِيُّ «ص» أَحْسَنَ النَّاسِ و أَشْجَعَ النَّاسِ. به نقل از منبع: بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد سوم، چاپ سوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام، حدیث ۲۹۰۸، ص ۳۹۹.

[2] _ لَا وَالّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقّ، إنْ رَأَيْت رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَالَ شِبْرًا وَاحِدًا، إنّهُ لَفِي وَجْهِ الْعَدُوّ، وَتَثُوبُ إلَيْهِ طَائِفَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مَرّةً وَتَتَفَرّقُ عَنْهُ مَرّةً، فَرُبّمَا رَأَيْته قَائِمًا يَرْمِي عَنْ قَوْسِهِ أَوْ يَرْمِي بِالْحَجَرِ حَتّى تَحَاجَزُوا. به نقل از منبع: واقدی، محمّد بن عمر، (۱۴۰۹ هجری قمری)، ***المغازی***، جلد یکم، چاپ سوم، بیروت: دارالاعلمی، صص ۲۳۹ _ ۲۴۰.

بل‌که در میدان‌های نبرد، در خطّ نخست سنگرداران اسلام قرار می‌گرفت و دلاورانه می‌رزمید؛ چنان‌چه حضرت علی «رض» می‌گوید: «**هنگامی که آتش جنگ افروخته و بازار جان‌بازی گرم می‌شد، ما به پیام‌بر «ص» پناهنده می‌شدیم؛ زیرا هیچ‌کسی به اندازهٔ او به دشمن نزدیک نبود.**»[1]

آن‌حضرت «ص» به آن‌چه انجام می‌داد باور داشت، دودلی را هرگز به خود راه نمی‌داد. پیش از دست‌زدن به کاری، نخست پیرامون آن خوب می‌اندیشید و سپس دلیرانه به انجام‌دادن آن اقدام می‌کرد. او «ص» همیشه پی‌روان خود را به دلیری فرا می‌خواند و از خودکُشی و قتل نفس که نشانهٔ روشنی از سستی اراده است با تأکید باز می‌داشت و می‌گفت: **«کسی که خود را با شمشیر [یا نظایر آن] بکُشد، برای همیشه در آتش دوزخ با آن به شکم خود ضربه می‌زند؛ و کسی که زهر بیاشامد و خود را بکُشد، برای همیشه در آتش دوزخ از آن می‌آشامد؛ و کسی که خود را از فراز کوهی بیفگند و خودکُشی کند، برای همیشه در آتش دوزخ افگنده می‌شود.»**[2]

بدین ترتیب، حضرت پیام‌بر «ص» پی‌روان خود را در برابر سختی‌ها به پایداری و استواری خوانده اجازه نمی‌داد تا بی‌خردی و نادانی بر اندیشه‌های شان چیره شود و اراده و اختیار را از دست بدهند و تذبذب، اضطراب و دودلی در نهاد شان خانه کند.

---

[1] _ **كُنّا إِذَا احمَرَّ البَأسُ اتَّقَينَا بِرَسُولِ اللهِ - صَلَي اللهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ - فَلَم - يَكُن - مِنّا أَقرَبُ إِلَي العَدُوَّ مِنهُ.** رضی، ابوالحسن سیّد محمّد بن ابی‌احمد حسنی، (۱۳۷۰ هجری خورشیدی)، ***نهج البلاغه***، ترجمهٔ دکتر سیّد جعفر شهیدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۴۰۷؛ و نیز به نقل از منبع: حیران، محمّدیونس، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، بزرگ‌ترین ره‌نمای عالم بشریّت***، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّـت تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، ص ۷۳.

[2] _ **مَن قَتَلَ نَفسَهُ بِحَدِيدَةٍ فَحَدِيدَتُهُ فِى يَدِهَ يَتَوَجَّا بِهَا فِى بَطنِهِ فِى نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا وَ مَن شَرِبَ سَمًّا فَقَتَلَ نَفسَهُ فَهُوَ يُتَحَسَّاهُ فِى نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا وَ مَن تَرَدَّى مِن جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفسَهُ فَهُوَ يَتَرَدَّى فِى نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا أَبَدًا.** مسلم، امام ابوالحُسین بن الحجاج القشیری، (۱۳۹۳ هجری خورشیدی)، ***صحیح مسلم***، ترجمهٔ خالد ایّوبی‌نیا، به تصحیح حسین رستمی، جلد یکم، چاپ یکم، ارومیه: مؤسّسهٔ نشراتی حسینی اصل، حدیث ۱۰۹، صفحهٔ ۱۴۴.

بردباری حضرت محمّد «ص»

حضرت محمّد «ص» شخصی حلیم و بربار بوده در هنگام خشم از حلم و حوصله کار می‌گرفت و در برابر بی‌اعتنایی‌ها و خطاهای مردم که به او «ص» بر می‌خوردند گذشت و چشم‌پوشی می‌کرد. اگر سرسخت‌ترین دشمنش به وی پناهنده می‌شد مانند یک دوست صمیمی از اشتباه‌هایش می‌گذشت و مورد نوازش خود قرار می‌داد. او «ص» می‌گفت: «**هرآیینه شخص مؤمن به‌واسطهٔ بردباری و نرمی خود، درجهٔ کسی را یافته می‌تواند که شبانه به نیایش خدا «ج» می‌پردازد.**»[1]

او «ص» بخشش و چشم‌پوشی خود را حتّا در حسّاس‌ترین فرصت‌ها دریغ نمی‌داشت؛ چنان‌چه **هنگامی که مسلمانان بدون این‌که کافران قریش از قصد شان آگاهی داشته باشند به آهنگ فتح مکّه از مدینه بیرون شدند، شخصی به نام حاطِب بن ابی بَلتَعه، دربارهٔ این موضوع نامه‌یی نوشت و به دست زنی داد تا آن را به مردم مکّه برسانَد و آن‌ها را از این اقدام مسلمانان آگاه کند. و چون پیام‌بر «ص» از این موضوع آگاه شد، حضرت علی «رض» را به دنبال آن زن فرستاد. هنگامی که علی «رض» آن زن را از راه آورد، محمّد «ص» حاطِب را که مسلمان بود نزد خود خواست و جویای مقصدش از این کار شد. حاطِب در پاسخ گفت که فقط برای حمایت خانه‌وادهٔ خود که در مکّه می‌زیستد خواسته است برخی را از این موضوع**

---

۱ _ إن المؤمن لیدرك بالحلم واللین درجة العابد المتهجد. نوری طبرسی، میرزا حسین، (بی تا)، ***مستدرک الوسایل و مستنبط المسایل***، جلد یازدهم، قم: مؤسّسهٔ آل‌البیت علیهم السّلام لاحیاء التراث، ص ۲۸۸.

آگاه بسازد. در این‌جا حضرت محمّد «ص» با آن‌که می‌دانست رسیدن آن نامه به قریش، آن‌ها را به آماده‌گی و پایداری بر می‌انگیخت، از اشتباه حاطِب گذشت.[1]

حضرت محمّد «ص» می‌فرماید: «**هرآیینه گذشت به عزّت و سرافرازی بنده می‌افزاید. پس گذشت داشته باشید تا خداوند شما را عزّت و سرافرازی بدهد!**»[2] و در جایی دیگر بیان می‌دارد: «**کسی که برای خوش‌نودی خدا از یک مظلمه و حقّ خود بگذرد، خداوند در روز رستاخیز بر عزّت و سرافرازی او می‌افزاید.**»[3]

از همین‌رو در جنگ اُحُد، با آن‌که شمار زیادی از مسلمان به شهادت رسیده بودند و از دندان مبارکش نیز خون می‌ریخت، با بردباری تمام پی در پی می‌گفت که: «**خدایا، قوم مرا هدایت کن! زیرا آن‌ها نمی‌دانند.**»[4] آری! حضرت محمّد «ص» بر کافران سخت نمی‌گرفت و از خدا برای شان بلا و آفت نمی‌خواست، زیرا می‌دانست که آن‌همه دشمنی قریش برخاسته از نادانی شان است و از این‌رو از خدا می‌خواست تا آن‌ها را به راه راست رهنمون شود.

در یکی از نبردهای دیگر نیز هنگامی که مسلمانان سرگرم پیکار بودند، یک تن از دشمنان با نزدیک‌شدن به پیام‌بر «ص»، شمشیر خود را برآهیخته گفت: کیست که ترا از دست من برهانَد؟ محمّد «ص» گفت: خدا. چون آن مرد این بشنید،

---

[1] _ همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرت رسول‌الله [ترجمهٔ سیرت ابن اسحاق از روایت عبدالمَلِک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، صص ۴۳۹ _ ۴۴۰؛ حیران، محمّدیونس، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، بزرگ‌ترین رهنمای عالم بشریّت***، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّـت تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، صص ۲۸ _ ۲۹.

[2] _ **فَاِنَّ العَفْوَ لایزیدُ العَبدَ اِلاّ عِزاً فَتَعَافُوا یُعِزُّکُمُ اللهُ.** کلینی، شیخ ابوجعفر محمّد بن یعقوب بن اسحاق رازی، (۱۴۰۷ هجری قمری)، ***الاصول من الکافی***، تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفّاری و محمّد آخوندی، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب اسلامیّه، ص ۱۰۸.

[3] _ **وَ لَا عَفا رَجُلٌ مِن مَظلَمَةٍ یَبتَغی بِها وَجه اللهِ الاّزادَهُ اللهُ بِها عِزاً یَوْمَ القِیامَة.** نراقی، محمّدمهدی بن ابی ذر، (بی تا)، ***جامع السّعادات***، جلد یکم، چاپ چهارم، بیروت: مؤسّسهٔ اعلمی للمطبوعات، ص ۳۳۸.

[4] _ **اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُون.** مجلسی، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی، (۱۴۰۳ هجری قمری)، ***بحار الانوار***، جلد بیستم، چاپ دوم، مؤسّسهٔ الوفا، ص ۱۱۷.

شمشیر از دستش فرو افتاد. آن‌گاه محمّد «ص» آن شمشیر را گرفته خطاب به آن مرد گفت: کیست که ترا از من برهانَد؟ آن مرد گفت: نیکی کن. پیام‌بر «ص» گفت: گواهی می‌دهی که خدا یکی‌ست و من فرستادهٔ اوستم؟ آن کس گفت: نه، امّا هرگز با تو نخواهم جنگید و با دشمنانت هم‌راهی نخواهم کرد و با خودت نیز هم‌راه نمی‌شوم؛ بل‌که بی‌طرف خواهم ماند. از این‌رو حضرت محمّد «ص» دست از وی برداشت و او را آزاد گذاشت. چون آن مرد به یاران خود رسید، به آن‌ها گفت: آگاه باشید، من از نزد به‌ترینِ مردم باز گشته به سوی شما آمده ام![1]

آری! آن‌حضرت «ص» دلی مهربان داشت و از ناسزاهای مردم نمی‌رنجید و همهٔ رنج‌ها را با بردباری تحمّل می‌کرد و بدین‌گونه توانست بساط نادانی را برچیند، ریشهٔ ستم و فساد را بر کَند و رسالت سنگین رهنمایی بشریّت را به بِه‌ترین گونهٔ آن ادا کُند.

روزی در هنگام توزیع غنایم، مردی به پیام‌بر «ص» گفت: به عدالت رفتار کن! پیام‌بر «ص» با مهربانی و نرمی پاسخ داد: اگر من به عدالت رفتار نکرده ام، پس از من که عدالت خواهد کرد؟ اگر من عادلانه توزیع نکنم، زیان‌کار خواهم شد. حضرت عمر «رض» که از گستاخی آن مرد خشم‌گین شده بود خواستار توبیخ او شد، اما پیام‌بر «ص» به او گفت: من هرگز اجازت ندهم تا یکی از یارانم کشته شود.[2]به همین‌گونه در روی‌داد همانندی **مردی به آن‌حضرت «ص» گفت که در این توزیع خوش‌نودی خدا در نظر گرفته نشده است. چون پیام‌بر «ص» این سخن**

---

[1] _ حیران، محمّدیونس، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، بزرگ‌ترین رهنمای عالم بشریّت***، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّت تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، ص ۲۸.

[2] _ این شخص به گفتهٔ ابن رفیع‌الدّین همدانی، ذوخُوَیصِره از قبیلهٔ بنی‌تمیم بود. همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرت رسول‌الله [ترجمهٔ سیرت ابن اسحاق از روایت عبدالمَلک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، ص ۴۷۴؛ حیران، محمّدیونس، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، بزرگ‌ترین رهنمای عالم بشریّت***، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّت تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، ص ۲۷.

بشنید تنها رویش سرخ شد و گفت: خدا بیامرزاد برادرم موسی «ع» را که بیش‌تر از این رنج و آزار دید و شکیبایی کرد![1]

حضرت محمّد «ص» کسانی را که از روی بی‌خردی و کم‌دانشی و یا به اشتباه دست به کارهای دور از آداب معاشرت می‌زدند سرزنش نمی‌کرد و تنها از آنان می‌خواست تا به اصلاح عادت‌ها و اخلاق خود بپردازند و کاستی‌های شان را پنهانی با خود آنان در میان گذاشت؛ چنان‌که **روزی یک عرب بیابانی در صحن مسجد به رفع حاجت پرداخت. یاران آن‌حضرت «ص» در پی تنبیه و سرزنش او افتادند، امّا پیام‌بر «ص» به یاران خود فرمود: بگذارید تا تمام کند. و آن‌گاه سطلی آب به آن‌جا پاشید به او گوش‌زد کرد که این کار وی خوب نبوده است.**[2]

آن‌حضرت «ص» طبیعتی نرم داشت. هرگز به کسی تندی نمی‌کرد و هیچ‌گاهی خشم بر وی چیره نمی‌شد. شیوهٔ معاشرت او «ص» با مردم، پاک، راست‌کارانه و صمیمانه بود. **اَنَس بن مالک «رض» در میان گروهی که از فطرت نرم پیام‌بر «ص» گفت‌وگو می‌کردند، گفت: «من ده سال نزد او بودم و خدمت او را انجام می‌دادم، یک بار هم نشد که بگوید: «اُف بر تو!» یا به گونهٔ اعتراض بگوید: «چرا این کار را کردی و آن کار را نکردی؟»**[3]

می‌گویند **روزی زنان زیادی پیرامون پیام‌بر «ص» را گرفته هیاهویی به راه انداخته بودند. هنگامی که حضرت عمر «رض» وارد شد، همهٔ زنان پا به گریز نهادند. عمر**

---

[1] _ حیران، محمّدیونس، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، بزرگ‌ترین رهٔنمای عالم بشریّت***، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّت تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، ص ۲۹.

[2] _ رهٔنما، زین‌العابدین، (۱۳۴۸ هجری خورشیدی)، ***پیام‌بر***، جلد سوم، چاپ بیستم، تهران: کتاب‌فروشی زوّار، صص ۶۰۹ _ ۶۱۰.

[3] _ به نقل از منبع: رهٔنما، زین‌العابدین، (۱۳۴۸ هجری خورشیدی)، ***پیام‌بر***، جلد سوم، چاپ بیستم، تهران: کتاب‌فروشی زوّار، ص ۶۰۸.

«رض» از این روی‌داد در شگفت شده به آنان گفت: ای دشمنان خویش! از من می‌شرمید و از پیام‌بر خدا «ص» بیم ندارید؟ آنان در پاسخش گفتند: زیرا تو از وی تندخوتری.[1]

[1] _ غزالی، امام، (بی تا)، ***اخلاق از نظر غزالی***، ترجمهٔ فضل من‌الله فضلی، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّت عمومی وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، صص ۱۸ _ ۱۹.



مسجد شریف قُبا

حضرت محمّد «ص» در سال‌های پس از هجرت

آیین پاک اسلام، پس از هجرت در اندک زمانی سرتاسر عربستان را فرا گرفت، تا اندازه‌یی که در سال نهم هجری نماینده‌گان قبیله‌ها و طایفه‌های گوناگون از گوشه و کنار عربستان نزد حضرت محمّد «ص» آمده اسلام آوردند. نامه‌هایی را که حضرت محمّد «ص» به سرزمین‌های بیرون از عربستان فرستاد و شاهان و فرمان‌روایان و مردم آن سرزمین‌ها را به پذیرش اسلام فرا خواند و نیز سپاهی را که برای جنگ با رومیان به تبوک فرستاد، اشاره‌هایی به این بودند که اسلام یک دین جهانی است و تنها به یک جامعه و یک سرزمین اختصاص ندارد.

بر بنیاد کتاب ترجمهٔ سیرتِ ابن اسحاق از روایت عبدالمَلِک ابن هشام، زنانی را که حضرت محمّد «ص» پس از درگذشت **خدیجه** «رض» به همسری گرفته است، عبارت اند از: **سوده** دختر زَمعه بن قیس، زینب دختر جَحش بن رِئاب، **عایشه** دختر ابوبکر «رض»، **اُم‌ّسَلَمه** دختر ابی‌اُمَیَّه بن مُغیره، **حفصه** دختر عمر «رض»، **اُم‌ّحبیبه** دختر ابوسُفیان بن حَرب، **جُوَیرِیّه** دختر حارث بن ابی‌ضِرار، **صَفیّه** دختر حُیَی بن اخطب، **میمونه** دختر حارث بن حَزن، **زینب** دختر خُزَیمه، و **ماریّهٔ** قبطیّه. به استثنای خدیجه و سوده، ازدواج پیام‌بر با هم‌سران دیگرش در سال‌های پس از هجرت صورت گرفته است. در هنگام رحلتِ آن‌حضرت «ص»، به استثای خدیجه و زینب دختر خُزَیمه، همسران دیگرش زنده بودند.[1] حضرت پیام‌بر «ص» تنها از خدیجه و ماریّه صاحب فرزند شد: سه پسر و چهار دختر به نام‌های قاسم، طیّب و طاهر، رُقَیَّه، زینب، اُم‌ّکُلثوم و فاطمه «رض» از خدیجه و یک پسر به نام ابراهیم از ماریّه که همهٔ فرزندانش به جز فاطمه «رض» در زمان زنده‌گی پیام‌بر

---

[1] _ همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرت رسول‌الله [ترجمهٔ سیرت ابن اسحاق از روایت عبدالمَلک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، صص ۵۴۹ _ ۵۵۰.

«ص» از جهان رفتند. و به روایتی دیگر از خدیجه دو پسر داشت: یکی قاسم و دیگر عبدالله ملقّب به طاهر و طیّب.

حضرت محمّد «ص» در ۲۵ ذی‌القعدهٔ سال دهم هجری با گروه انبوهی از مسلمانان برای ادای فریضهٔ حج ره‌سپار مکّه شد. کاروان بزرگ آنان در ۴ ذی‌الحجّه به مکّه رسید. آن‌حضرت «ص» در ۹ ذی‌الحجّه به کوه عرفات برآمده خطبهٔ حجّةالوداع را برخواند. در آغاز خطبه آیهٔ ۳ سورهٔ مائده را تلاوت کرد: ترجمه: «**امروز دین تان را برای تان کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.**»[1] و بر بنیاد روایت محمّد بن سیرین از ابن ابی‌بکره، سپس آن‌حضرت «ص» به مردم گفت: «**به تحقیق که خون‌های شما و مال‌های شما و آب‌رُوهای شما بر شما حرام است.... و شما پروردگار خویش را ملاقات خواهید کرد و از اَعمال شما می‌پرسد. آگاه باشید که پس از من به کفر برنگردید که برخی از شما گردن دیگری را بزند، آگاه باشید که کسی حاضر است [این پیام را] به کسی که غایب است برساند، شاید بعضی از کسانی که [این پیام] به ایشان می‌رسد، نسبت به کسانی که آن را شنیده اند، نگاه‌دارنده‌تر باشند.**» سپس دوبار به تکرار از مردم پرسید: **آیا این [پیام] را به شما رساندم؟**»[2] به روایت ابن عمر «رض» مردم گفتند: آری. آن‌گاه حضرت محمّد «ص» سه بار به تکرار فرمود: «**خداوندا، گواه باش!**»[3]

---

[1] _ أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. سورهٔ مائده، آیهٔ ۳.

[2] _ «فَإِنَّ دِماءكُم و أموَالَكُم وَ اَعرَاضكُم عَلَيكُم حَرَامٌ... وَ سَتَلقَونَ رَبَّكُم، فَسَيَسألُكُم عَن أعمَالِكُم، الا فَلا تَرجِعُوا بَعدِى ضُلَالاً، يَضرِبُ بَعضُكُم رقَابَ بَعضٍ . ألا لِيُبلّغِ الشَّاهِدُ الغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعضَ مَن يُبلَّغُهُ أن يَكُونَ أوعَى لَهُ مِن بَعضٍ مَن سُمِعَهُ.» فَكَانَ مُحَمّد أذَا ذكَرَهُ يَقُولُ: صَدَقَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ قال: «ألاا هَل بَلَّغتُ». مرَّتَينِ. بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد چهارم، چاپ دوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام، حدیث ۴۴۰۶، صص ۶۶۳ _ ۶۶۴.

[3] _ اللّهمَّ اشهَد. بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد چهارم، چاپ دوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام، حدیث شمارهٔ ۴۴۰۳، ص ۶۶۲.

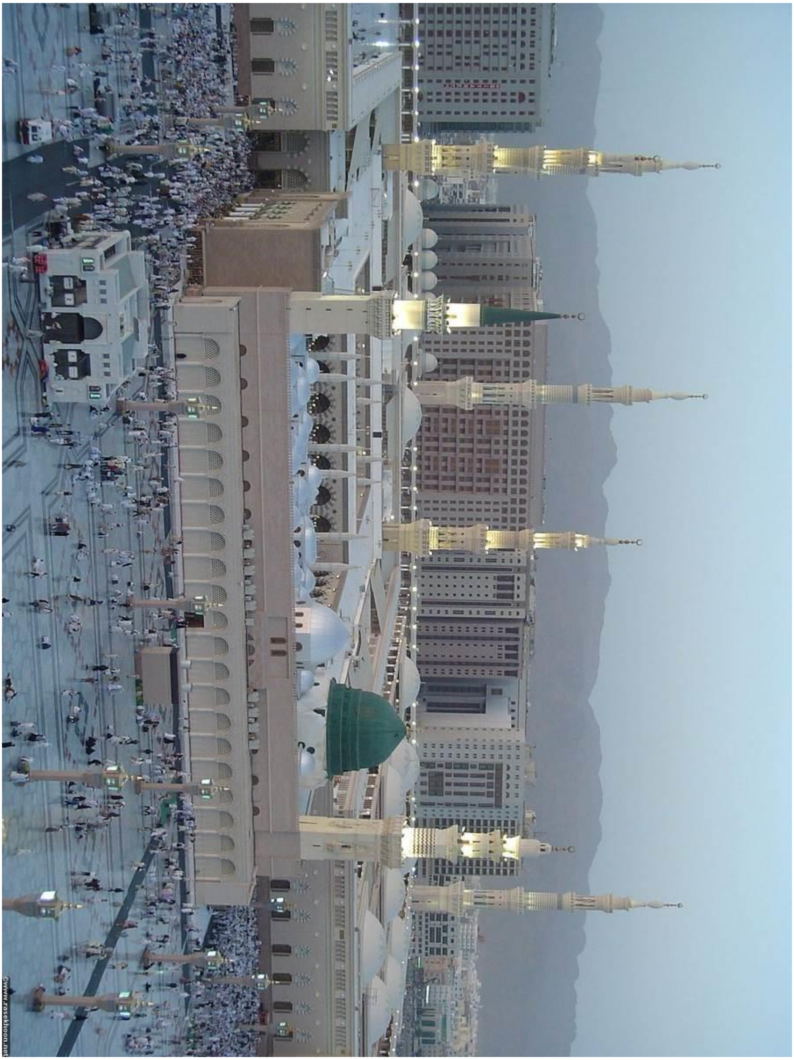
به روایت جابر بن عبدالله، پیام‌بر «ص» در روز عرفه خطاب به مردم گفت: «**ای مردم! من در میان شما دو چیز گذاردم که اگر آن‌ها را بگیرید (دست به دامن آن‌ها بیاویزید) هرگز گم‌راه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم.**»[1] و به روایت زید بن اَرقَم، پیام‌بر «ص» به مردم گفت: «**من در میان شما چیزی به یادگار می‌گذارم که اگر به آن تمسّک جویید، پس از من گم‌راه نخواهید شد؛ یکی از آن دو بزرگ‌تر از دیگری است، کتاب خدا که ریسمانی است کشیده‌شده از آسمان به سوی زمین و [دیگر] عترتم، اهل بیتم. و این‌ها هرگز ازهم جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند؛ پس ببینید پس از من چه‌گونه دربارۀ آن‌ها رفتار خواهید کرد!**»[2]

پیام‌بر «ص» ده روز پس از ابلاغ این خبر از مکّه واپس ره‌سپار مدینه شد و در آن‌جا سپاهی از مسلمانان را زیر فرمان‌دهی اُسامه بن زید برای نبرد با رومیان آماده ساخت.

---

[1] _ يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّى تَرَكْتُ فِيْكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرتِي، أَهْلَ بَيْتِي. ترمذی، امام ابوعیسی محمّد بن عیسی بن سوره، (۱۴۳۰ هجری قمری)، ***الجامع الکبیر (سنن الترمذی)***، تحقیق شعیب الاَرنَؤوط و سعیداللّحّام، جلد ششم، چاپ یکم، بیروت: دارالرّسالۀ العالمیّه، حدیث شمارۀ ۴۱۲۰، ص ۳۳۵.

[2] _ إِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهْ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي؛ أَحدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَر: مَا كِتَابُ اللهِ حَبْلٌ مَمْدُوْدٌ مِنَ السَّماءِ إِلَي الْأَرْضِ، وَ عِتْرَتِي أَهلُ بَيْتِي، وَلَنْ يَتَفَتَرَّقا حَتَّي يردا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانْظُرُوا كَيْف تَخْلُفونِي فِيْهما. ترمذی، امام ابوعیسی محمّد بن عیسی بن سوره، (۱۴۳۰ هجری قمری)، ***الجامع الکبیر (سنن الترمذی)***، تحقیق شعیب الاَرنَؤوط و سعیداللّحّام، جلد ششم، چاپ یکم، بیروت: دارالرّسالۀ العالمیّه، حدیث شمارۀ ۴۱۲۲، ص ۳۳۷.



مسجد شریف پیام‌بر «ص» در مدینهٔ منوّره

رحلت حضرت محمّد «ص»

حضرت محمّد «ص» پس از چهار ماه از بازگشت به مدینه و پس از این که اُسامه بن زید با سپاه خود برای نبرد با رومیان در منطقه‌یی به نام «جُرف» فرود آمد، در ماه ربیع‌الاوّل بیمار شد. آن‌حضرت «ص» در درازای زنده‌گی خود، پیش از این تنها دو بار بیمار شده بود: نخستین بار در سال ششم هجری که دچار بی‌اشتهایی شده بود و دومین بار در سال هفتم هجری که زینب دختر حارث، زن سَلّام بن مِشکَم یهودی، پس از جنگ خیبر گوشت بریان زهرآلودی را به پیام‌بر فرستاده بود.

آن‌حضرت «ص» در شب نخست بیماری هم‌راه با ابومُوَیهِبه به گورستان بقیع رفت و خطاب به خفته‌گان آن گفت: «**سلام باد بر شما ای اهل قبور! باید به شما تهنیّت گفت و به این وضعی که شما پیدا کرده اید در مقابل وضعی که مردم دارند درود فرستاد.... فتنه‌های آخرزمان یکی پی دیگری روی بنموده است و هر یکی که پیدا شود از نخستین بدتر باشد.**»[1]

آن‌حضرت «ص» در آغاز بیماری در خانهٔ اُمّ‌سَلَمه بود و سپس در خانهٔ عایشه «رض» رخت اقامت افگند. او «ص» در یکی از روزها به کمک حضرت علی «رض» و فضل بن عبّاس به مسجد رفت و خطاب به مسلمانان گفت: «**ای مردم! شنیده ام که شما از مرگ پیام‌بر خود هراسان شده اید. آیا پیش از من پیام‌بری بوده است که جاوید مانده باشد تا من**

---

[1] _ به نقل از منبع: همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرت رسول‌الله [ترجمهٔ سیرت ابن اسحاق از روایت عبدالمَلِک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، ص ۵۴۱؛ رهنما، زین‌العابدین، (۱۳۴۸ هجری خورشیدی)، ***پیام‌بر***، جلد سوم، چاپ بیستم، تهران: کتاب‌فروشی زوّار، صص ۷۷۴ _ ۷۷۵.

نیز بمانم؟ آگاه باشید که به پرودگار خود می‌پیوندم و شما هم با من یک‌جا می‌شوید. پس برای تان سفارش می‌کنم تا به مُهاجران نیکی کنید!»[1] سپس خطاب به مُهاجران گفت: «**ای مردم، دربارهٔ انصار نیکی و احسان کنید، چون ایشان پیش از شما ایمان را مستقر داشتند. آیا میوه‌های خود را با شما قسمت نکردند؟ آیا خانه‌های خود را به شما وانگذاشتند؟ آیا با وجود تنگ‌دستی خود، شما را بر خویش مقدّم نشمردند؟»**[2]

آن‌حضرت «ص» هنگامی که دیگر نتوانست به مسجد برود به حضرت ابوبکر «رض» دستور داد تا با مردم نماز بگزارد. به روایت ابوبکر بن عبدالله بن ابی‌مُلَیکَه، حضرت محمّد «ص» به روز دوشنبه هنگامی که ابوبکر با مردم نماز بامداد را می‌گزارد به مسجد رفت و به زمین نشست و نماز خواند و پس از نماز روی به مردم کرد و گفت: «**ای یاران من، ای مسلمانان! بدانید که آتش دوزخ بر افروخته است و فتنه‌های آخرزمان، هم‌چون شبِ تاریک روی بنموده است. و به خدای که هیچ باز نگذاشته ام از حلال و حرام الّا که شما را بگفته ام و بیانِ آن از قرآن با شما بکرده ام. اکنون اگر خواهید که در دنیا و آخرت رَست‌گار و از فتنه‌های آخرزمان ایمن و فارغ شوید، تمسُّک به قرآن کنید و حلالِ آن را حلال و حرامِ آن را حرام دارید.»**[3]

او «ص» در هنگام بیماری خود دستور داد تا هفت دیناری را که نزدش داشت به مستمندان ببخشند، زیرا نمی‌خواست پس از رحلتش چیزی از دارایی دنیا از وی باقی بمانَد.

---

[1] ـ به نقل از منبع: حیران، محمّدیونس، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، بزرگ‌ترین رهنمای عالم بشریّت***، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّـت تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان، ص ۸۱.

[2] ـ به نقل از همان منبع: ص ۸۲.

[3] ـ به نقل از منبع: همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرت رسول‌الله [ترجمهٔ سیرت ابن اسحاق از روایت عبدالمَلِک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، ص ۵۴۵.

پیام‌بر «ص» در چاشت‌گاه روز دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاوّل سال یازدهم هجری در پایان فصل بهار به عمر ۶۳ساله‌گی در شهر مدینه در نزد حضرت عایشه «رض» از جهان رحلت کرد و دو روز پس از رحلت بر وی نماز جنازه خواندند و در خانهٔ حضرت عایشه «رض» به خاکش سپردند.

آن‌حضرت «ص» از جهان رحلت کرد، در حالی که از خود قرآنی به جا گذاشت که تا جهان برپاست انسان‌ها را به راه راست ره‌نمون است. او «ص» از جهان رفت، در حالی که جهانی از مهربانی و برابری و یک‌رنگی را از خود باقی گذاشت. او جاویدانه هست؛ زیرا راه او، برای همیشه ادامه دارد. درود باد به روان پاک حضرت محمّد «ص» و یارانش!



مرقد مطهّر حضرت محمّد «ص»

فهرست نام‌های کسان

فهرست نام‌های جای‌ها

فهرست نام‌های تیره‌ها و تبارها و گروه‌ها

فهرست سرچشمه‌های عربی

۱ _ ***قرآن کریم:*** سورهٔ احزاب، آیهٔ ۹؛ سورهٔ اسراء، آیه‌های ۱، ۳۱، ۹۰ _ ۹۳؛ سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۶۳؛ سورهٔ انفال، آیه‌های ۳۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵؛ سورهٔ بقره، آیه‌های ۱۲۷ _ ۱۲۹، ۱۹۰، ۲۶۵؛ سورهٔ تکویر، آیه‌های ۱ _ ۱۴؛ سورهٔ توبه، آیه‌های ۴۰، ۱۰۵؛ سورهٔ حج، آیهٔ ۳۹؛ سورهٔ حجرات، آیهٔ ؛ سورهٔ حشر، آیه‌های ۱، ۲؛ سورهٔ سبا، آیه‌های ۷ ، ۸؛ سورهٔ شعراء، آیه‌های ۲۱۳ _ ۲۱۸؛ سورهٔ ص، آیهٔ ؛ سورهٔ صف، آیهٔ ؛ سورهٔ علق، آیه‌های ۱ _ ۵؛ سورهٔ عمران، آیهٔ ۱۶۴؛ سورهٔ فرقان، آیهٔ ۷؛ سورهٔ فیل آیه‌های ۱ _ ۵؛ سورهٔ قلم، آیهٔ ۴؛ سورهٔ مائده، آیهٔ ۳؛ سورهٔ مدثّر، آیه‌های ۱، ۲؛ سورهٔ مسد، آیه‌های ۱ _ ۵؛ سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۰۰.

۲ _ ابن هشام الحمیری، عبدالملک، (۱۳۷۵ هجری قمری)، ***السّیرة النّبویّة***، تحقیق مصطفی سقّا، ابراهیم ابیاری و عبدالحفیظ شبلی، جلد یکم، چاپ دوم، مصر: شرکت مکتبه و مطبعهٔ مصطفی بابی حلبی.

۳ _ ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، (۱۴۱۵ هجری قمری)، ***الاغانی***، جلد سوم، چاپ یکم، بیروت: دار احیاء التّراث العربی.

۴ _ امام احمد بن حنبل، (۲۰۰۸ میلادی)، ***مسند احمد***، با تحشیه محقق محمّد عبدالقادر عطا، جلد ششم، چاپ یکم، لبنان _ بیروت: دارالکتب علمیّه.

۵ _ بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، (۱۴۲۴ هجری قمری)، ***السنن الکبری***، به تحقیق محمّد عبدالقادر عطا، جلد هفتم، چاپ سوم، بیروت _ لبنان: دارالکتب علمیّه.

۶ _ ترمذی، امام ابوعیسی محمّد بن عیسی بن سوره، (۱۴۳۰ هجری قمری)، ***الجامع الکبیر (سنن الترمذی)***، تحقیق شعیب الاَرنَؤوط و هَیثَم عبدالغفور، جلد چهارم، تحقیق شعیب الاَرنَؤوط و سعیداللّحّام، جلد ششم، چاپ یکم، بیروت: دارالرّسالهٔ العالمیّه.

۷ _ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمّد، (۱۴۱۰ هجری قمری)، ***غرر الحکم و درر الکلم***، تحقیق و تصحیح سیّد مهدی رجایی، چاپ دوم، قم: دارالکتب اسلامی.

۸ _ تمیمی، محمّد بن حبان، (۱۴۱۴ هجری قمری)، ***صحیح ابن حبان بترتیب ابن بَلْبان***، تحقیق شعیب اَرنَؤوط، جلد نهم، چاپ دوم، بیروت: مؤسّسهٔ الرّسالت.

۹ _ حرّ عاملی، شیخ محمّد بن حسن، (۱۴۱۴ هجری قمری)، ***وسائل الشّیعه***، جلد ۱۸، قم: مؤسّسهٔ آل البیت علیهم السّلام الاحیاء التّراث.

۱۰ _ حرانی، ابومحمّد حسن بن علی بن حسین بن شعبه، (۱۴۲۳ هجری قمری)، ***تحفهٔ العقول عن آل رسول «ص»***، با تعلیقات حسین اعلمی، چاپ هفتم، بیروت _ لبنان: مؤسّسهٔ الاعلمی للمطبوعات.

۱۱ _ سبزواری، سیّد عبدالاعلی، (۱۴۰۹ هجری قمری)، ***مواهب الرّحمان فی تفسیر القرآن***، جلد سوم، بغداد: مطبعهٔ الدّیوان.

۱۲ _ سیوطی، عبدالرّحمان بن ابوبکر، (۱۴۰۱ هجری قمری)، ***الجامع الصغیر***، جلد دوم، چاپ یکم، بیروت: دارالفکر.

۱۳ _ شعیری، محمّد بن محمّد، (بی‌تا)، ***جامع الاخبار***، جلد یکم. نجف: مطبعهٔ حیدریّه.

۱۴ _ شیخ‌الطّایفه توسی، ابوجعفر محمّد بن حسن بن علی بن حسن، (۱۳۶۵ هجری خورشیدی)، ***تهذیب‌الاحکام***، تصحیح محمّد آخوندی، جلد ششم، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب العلمیّه.

۱۵ _ صدوق قمی، شیخ ابوجعفر محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، (۱۴۰۴ هجری قمری)، ***عیون الاخبار الرّضا***، جلد دوم، چاپ یکم، بیروت _ لبنان: مؤسّسهٔ الاعلمی للمطبوعات.

۱۶ _ فیض کاشانی، محمّد بن شاه‌مرتضی، (۱۴۱۷ هجری قمری)، ***المحجة البیضاء***، جلد هفتم، چاپ چهارم، قم: جماعهٔ‌المدرسّین بقم، مؤسّسهٔ النشر الاسلامی.

۱۷ _ قرطبی، شمس‌الدّین، (۱۴۰۵ هجری قمری)، ***تفسیر القرطبی***، به تصحیح احمد عبدالعلیم البردونی، جلد شانزدهم، بیروت _ لبنان: دار احیاء تراث عربی.

۱۸ _ کتّانی، سلیمان، (۱۴۲۹ هجری قمری)، ***فاطمة الزّهرا وترٌ فی غمد***، تحقیق شیخ محمّد ساعدی، چاپ یکم، تهران: المعاونیّهٔ الثقافیّهٔ للمجمع العالمی لاهل البیت «ع».

۱۹ _ کلینی، شیخ ابوجعفر محمّد بن یعقوب بن اسحاق رازی، (۱۴۰۷ هجری قمری)، ***الاصول من الکافی***، تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفّاری و محمّد آخوندی، جلد دوم و جلد هشتم، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب اسلامیّه.

۲۰ _ متّقی هندی، علی بن حسام‌الدّین، (۱۴۰۵ هجری قمری)، ***کنز العمّال فی سنن الاقوال و الافعال***، تصحیح صفوت سقّا و بکری حیانی، جلدهای سوم و چهارم، بیروت _ لبنان: مؤسّسهٔ الرّسالت.

۲۱ _ مجلسی، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی، (۱۴۰۳ هجری قمری)، ***بحار الانوار***، تحقیق ابراهیم میانجی و محمّدباقر به‌بودی، جلد شانزدهم، چاپ سوم، بیروت: دارالاحیاء التراث.

۲۲ _ مجلسی، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی، (۱۴۰۳ هجری قمری)، ***بحار الانوار***، جلدهای یکم، نهم، پانزدهم، نوزدهم، بیستم، شصت‌ودوم، هفتادودوم، صدم، چاپ دوم، مؤسّسهٔ الوفا.

۲۳ _ نراقی، محمّدمهدی بن ابی ذر، (بی تا)، ***جامع السّعادات***، جلد یکم، چاپ چهارم، بیروت: مؤسّسهٔ الاعلمی للمطبوعات.

۲۴ _ نوری طبرسی، میرزا حسین، (بی تا)، ***مستدرک الوسایل و مستنبط المسایل***، جلد یازدهم، قم: مؤسّسهٔ آل‌البیت علیهم السّلام لاحیاء التّراث.

۲۵ _ واقدی، محمّد بن عمر، (۱۴۰۹ هجری قمری)، ***المغازی***، جلد یکم، چاپ سوم، بیروت: دارالاعلمی.

فهرست سرچشمه‌های فارسی دری

۱ _ بازرگان، مهندس مهدی، (۱۳۷۷ هجری خورشیدی)، ***مباحث بنیادین (راه طی‌شده، عشق و پرستش، ذرهٔ بی‌انتها)***، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.

۲ _ بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد یکم، چاپ چهارم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام.

۳ _ بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۰ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد سوم، چاپ سوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام.

۴ _ بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد چهارم، چاپ دوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام.

۵ _ بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۲ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد ششم، چاپ دوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام.

۶ _ بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (۱۳۹۱ هجری خورشیدی)، ***صحیح البخاری***، ترجمهٔ عبدالعلی نور احراری، به کوشش عزیزاحمد جامی، جلد هفتم، چاپ دوم، تربت جام: انتشارات شیخ‌الاسلام احمد جام.

۷ _ بخاری، امام ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، (بی تا)، ***ترجمهٔ مختصر صحیح البخاری***، به اختصار احمد بن احمد بن عبدالطلیف شَرجی زبیدی، ترجمهٔ دکتر عبدالرّحیم فرهادی، جلد یکم، بیروت: دارالحیاء عربی.

۸ _ بهار، ملک‌الشّعرا محمّدتقی، (۱۳۴۴ هجری خورشیدی)، ***دیوان اشعار ملک‌الشّعرا بهار***، جلد یکم، چاپ دوم، تهران: مؤسّسهٔ انتشارات امیر کبیر.

۹ _ بیدل دهلوی، ابوالمعالی میرزا عبدالقادر، (۱۳۴۲ هجری خورشیدی)، ***کلّیات ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی***، به تصحیح خال‌محمّد خسته و خلیل‌الله خلیلی، جلد دوم، چاپ یکم، کابل: ریاست دارالتّألیف وزارت معارف افغانستان.

۱۰ _ پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۸۲ هجری خورشیدی)، ***نهج الفصاحه (مجموعهٔ کلمات قصار حضرت رسول «ص» با ترجمهٔ فارسی)***، چاپ چهارم، تهران: دنیای دانش.

۱۱ _ حسین، طه، (۱۳۳۰ هجری خورشیدی)، ***الوعدالحق (راه راست)***، ترجمهٔ احمد آرام، چاپ یکم، تهران: مؤسّسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر.

۱۲ _ حیران، محمّدیونس، (۱۳۴۶ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، بزرگ‌ترین ره‌نمای عالم بشریّت***، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّـت تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان.

۱۳ _ رضی، ابوالحسن سیّد محمّد بن ابی‌احمد حسنی، (۱۳۷۰ هجری خورشیدی)، ***نهج البلاغه***، ترجمهٔ دکتر سیّد جعفر شهیدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

۱۴ _ ره‌نما، زین‌العابدین، (۱۳۴۸ هجری خورشیدی)، ***پیام‌بر***، جلدهای یکم، دوم و سوم، چاپ بیستم، تهران: کتاب‌فروشی زوّار.

۱۵ _ زیدان، جرجی، (۱۳۷۲ هجری خورشیدی)، ***تاریخ تمدّن اسلام***، ترجمهٔ علی جواهرکلام، چاپ هفتم، تهران: مؤسّسهٔ انتشارات امیر کبیر.

۱۶ _ سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***فرازهایی از تاریخ پیام‌بر اسلام***، چاپ یکم، تهران: نشر مشعر.

۱۷ _ سعدی، شیخ مصلح‌الدّین، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***کلّیات سعدی***، مطابق به نسخهٔ تصحیح‌شدهٔ محمّدعلی فروغی، چاپ دوم، تهران: مؤسّسهٔ انتشارات نگاه.

۱۸ _ شلتوت، شیخ محمود، (۱۳۵۰ هجری خورشیدی)، ***محمّد «ص»، پیام‌بر بزرگ***، ترجمهٔ بشّار، به کوشش سخی‌داد فایز، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّت عمومی تبلیغات وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان.

۱۹ _ شهید ثانی، زین‌الدّین بن علی، (۱۳۷۷ هجری خورشیدی)، ***شرح مصباح‌الشّریعه***، ترجمهٔ عبدالرّزاق گیلانی، به تصحیح و تحقیق آقاجمال خوانساری، چاپ یکم، تهران: نشر پیام حق.

۲۰ _ غزالی، امام، (بی تا)، ***اخلاق از نظر غزالی***، ترجمهٔ فضل من‌الله فضلی، به کوشش حسین فعّال، چاپ یکم، کابل: نشر مدیریّت عمومی وزارت اطّلاعات و کلتور افغانستان.

۲۱ _ کاندهلوی، علّامه شیخ محمّدیوسف، (۱۳۹۴ هجری خورشیدی)، ***حیات صحابه***، ترجمهٔ مجیب‌الرّحمان رحیمی، جلد چهارم، چاپ یکم، بی جا: کتاب‌خانهٔ عقیده.

۲۲ _ محمّدی ری‌شهری، محمّد، (۱۳۸۹ هجری خورشیدی)، ***گزیدهٔ حکمت‌نامهٔ پیامبر اعظم «ص»***، تلخیص مجتبی خوش‌نصیب، چاپ یکم، قم: سازمان چاپ و نشر مؤسّسهٔ فرهنگی دارالحدیث.

۲۳ _ مسلم، امام ابوالحُسین بن الحجاج القشیری، (۱۳۹۳ هجری خورشیدی)، ***صحیح مسلم***، ترجمهٔ خالد ایّوبی‌نیا، به تصحیح حسین رستمی، جلدهای یکم، دوم و چهارم، چاپ یکم، ارومیه: مؤسّسهٔ نشراتی حسینی اصل.

۲۴ _ همدانی، رفیع‌الدّین اسحاق بن محمّد (قاضیِ اَبَرقوه)، (۱۳۷۳ هجری خورشیدی)، ***سیرتِ رسول‌الله [ترجمهٔ سیرتِ ابن اسحاق از روایت عبدالمَلِک ابن هشام]***، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.

بیدار

یکشنبه د ۱۳۵۶ کال د حمل ۲۰ — د ۱۳۹۴ د صفر المظفر ۲۵ — د ۱۹۷۷ د اپریل ۹ — ۱۶ گڼه

مخابره تلگرام تعزیت

[illegible]

صالح محمد خلیق استالفی

شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم

[illegible]

ژباړه:

دزیتون غوړی دویښتانو دتوئید

مخفیس

[illegible]

بیدار

۱۲ گڼه — دوشنبه د ۱۳۵۱ کال د حمل ۳۱ — د ۱۳۹۳ د صفر المظفر ۲۶

شرفیابی بحضور ذا...

کابل (ب) طبق اطلاع ریاست تشـ... عبدالظاهر صدر اعظم ساعت ۱۱... قصر گلخانه بحضور اعلیحضرت معـ... گردیدند .

صالح محمد خلیق استالفی

شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم

از همین سبب بود که بیشتر اوقات فراغت را متفکر و دور از انظار مردم می گذشتاند و ازین تنها یی لذت و کیف مخصوصی را احساس می کرد .

بالاخره روزی حین تنهایی خویش که به غار کوه حرا بنا هنده شده بود از طرف رب الجلیل به پیامبری مبعوث گردید .

تقوی و پرهیزگاری محمد «ص» به منتهای عظمت خویش رسیده بود وی با مستمندان و بینوایان معاونت می کرد چنانچه هیچ فقیری از آستان مبارک شان دست خالی بدر نرفته است .

در طول حیات خود متواضع و فروتن بود از تکبر دوری می جست و هیچ گاه خود را از دیگران بزرگ نمی دانست حتی در اجرای کارهای منزل خویش نیز سهم می گرفت .

با پیروانش به بسیار خوشروئی معاشرت می کرد .

یکسی از قهر و غضب پیش نمی آمد همیشه با مردمان رحیم و مهربان بود حتی در باره دشمنانش ایز رحم خویش را مبذول میداشت با خلق بصورت مسالمت آمیز رفتار می کرد .

پیغمبر «ص» از همه امین تر و راستگو تر و بردبار تر و وفادار تر بود ، به پیمان خویش استوار و به عهد خود وفا میکرد . در زندگی خود غیر از حق و حقیقت نگفت و احکامش همه برای سعادت و رستگاری مردم بوده .

آنحضرت «ص» طبعی داشتند غریب منش و رفتاری با همه یکسان بود و همه را بیک نظر می دید . وی دارای اخلاق جذاب و خلق نیکو بود و هیچگاه نمیشد که کسی از آنحضرت «ص» میرفت و گرویده سخنان و اخلاق شان نمی گردید .

پیغمبر «ص» با پیکار و مجاهدات بی نظیرش اول است آن مرد مان سر کش و سنگدل را طوری ملایم خو و نرم طبیعت بسازد که دیگر آثاری از جهل و نادانی در افکار شان باقی نماند .

آری تنها وی را که همیش در جنگ و پیکار باهم می گذراندند چنان بار شد اسلام که بااساسات دین مقدس اسلام را بطوری داشت وصل کرده که دیگر خود را جز برادری نمیداشتند .

زندگی پیامبر «ص» جمعاً شصت و سه سال بود که چهل سال آن پیش از بعثت و سیزده سال بعد از آن در مکه معظمه و ده سال دیگر را هم بعد در مدینه گذشتاند .

در سال دهم هجری ... ۱۲ ربیع الاول بود که ... بمقام جا ودانی پیوست ... در حالیکه جهان ... محبت و اخوت و برادری ... و احکامی از خود ... دور از منفعت اهل ... خواهد بود .

د ع ، ك ، ژباړه

د زړه د ناروغیو ځینې مشخصات او د ...

د کنترول لاری چاری

۱ - په دینو کې د کلسترول او «کلسترول» د میزان څکیدل د رګو په منځ کی د هغو د سوبو لودیدل باعث کیږی او که دغه رسوبونه زیات شول طبیعا دی رګو د تنگوالی سبب ګرځی . ... چه یوه ګڼه ... د هغه ... که د زړه ... سبب کیږی او که دغه وینی ته ... د مغز په ناحیه کی وشی مرګ حتمی ... او کوری .

۲ - دزمانی په تیریدو ... ګوته جدا کیږی ... کښل ... او ... خاصیت ... کوی ...

۱ - د تولونه د دغه د طبیعی عواملو یعنی «سن» نه باید یاد و نه و کړو . ډیرمهم عامل دی چه سبب کیږی ... د زړه د طبیعی ... د ... خاصیت ...

او هغه ... چه ... بیلی ... ۲ - د ... ... حتی ... زیاتره ... زموږ ... عامل دی ... زموږ په ...

خو د ... سره ... عوامل ... د فشار ... ...

فشار خون

«٤»

اندازه دوامی فشار خون شامل دو قسمت است :

۱ - مسکن عصبی و دواهای تسکین دهنده اعصاب .

بیدار

۲۹ گڼه | دوشنبه د ۱۳۵۱ کال د ثور ۴ | د ۱۳۹۲ د ربیع الاول ۱۱

شرفیابی بحضور...
کابل (ب) طبق راپور اطلا...
دکتور عبدالظاهر صدراعظ...
درقصر گلخانه بحضور اعلیـ...
گردیدند .

صالح محمد خلیق استالفی

شمه از زندگانی پیامبر اسلام

حضرت محمد «ص» پسر عبدالله بن عبدالمطلب روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول مطابق ۲۷ اگست سال ۵۷۱ میلادی یعنی برابر به زمانیکه ظلمت کفر و اصنام پرستی به منتهاء درجه رسیده بود جز پیکار و خونریزی چیزی بی باکی از همه چیز بر کنار بودند در سرزمین حجاز و در مکهٔ معظمه، ازدامان عفیف آمنه بنت وهب هنگامی دیده به جهان گشود که سپیده سحری تازه چنگ به دامن سیاه شب می زد .

همزمان با تولد آنحضرت «ص» وقایعی در جهان بوقوع پیوست که هیچ گونه سابقه نداشت . آتشکدهٔ فارس که مدت هزار سال بطور متداوم روشن بود خاموش شد و هبل آن بت بزرگ قوی هیکل کعبه بزمین سرنگون گردید و دوازده کنگرهٔ کاخ با عظمت انوشیروان فرو ریخت . . . . در همان زمان بود که یهودی در یثرب فراز قلعهٔ شان برآمده و با صدای بلندی که بیشتر فریاد شبیه بود آواز بر آورد «این ستارهٔ احمد است ستارهٔ پیامبر جدید است» .

در آن سال نیز خیلی از این مردمان به شهر با عظمت مکه آمده و تعدادی اطفال را باخود بصحرا بردند .

حلیمهٔ سعدیه بنت ابی ذویب زن حارث هم زنی از زنان بادیه نشین بود که متکفل نگهداری پسر آمنه گردید و مدت چهار سال به تربیت آن همت گماشت . با ورود قدوم محمد «ص» بآن قبیله برکت وافر نازل شده بود .

درسال چهارم ولادت حادثهٔ انشراح صدر واقع شد .

دو سال دیگر هم تحت حمایت عبدالمطلب نزد آمنه بسر برد تازه شش سال از تولدش می گذشت که مادرش از عبدالمطلب اجازهٔ رفتن به یثرب را خواست تا از خویشان مادری خویش «بنوالنجار» دیدن کند . عبدالمطلب موافقت کرد و آمنه با محمد «ص» و ام ایمن یکجا با دو شتر به یثرب رفتند .

آنها مدت یکماه را در یثرب ماندند و در همین مدت روزی هم از زیارت قبر عبدالله موفق گردیدند .

در وقت مراجعت شان بسوی مکه بود که در بین راه در منطقهٔ «ابواء» آمنه مریض شده و با اثر همین مریضی در یکی از شب ها و از دیگر صبح وفات یافت . . .

آنگاه بود که ابوطالب کاکایش دست حمایت را بسوی محمد «ص» دراز کرد و کفالت نگهداری اش را بدوش گرفت . ابوطالب با صحبت های خالصانه خود کاری میکرد تا خلای مادر و جد را در زندگی پیامبر «ص» پر سازد و همانطور هم شد . تازه پا به دوازده همین بهار زندگی گذاشته بود که بهمراه ابوطالب با کاروان تجارتی بسوی سوریه براه افتاد و در همین سفر بود که با بحیرا ملاقات کرد و مخصوصاً آن مرد دانشمند عیسوی توجهٔ ابوطالب را بیشتر بپرورش و تربیهٔ محمد «ص» جلب کرد . همچنان در سفر دیگری که محمد «ص» در سال ۲۴ ولادت بغرض تجارت با اثر خواهش خدیجه بنت خویلد با غلامش «میسره» بطرف شام نمود برخوردهای متعددی با راهبان عیسوی و پیشوایان مذاهب مختلفه نمود .

«ص ٤»

خبر میلاد حضرت محمد «ص» بطور دردناکی سراسر جهان عرب را فرا . . .

برنده جایزه

یکجلد کتاب «گلبانگ محبت» جایزهٔ معمای جدولی شمارهٔ هفته قبل روزنامهٔ بیدار با اثر قرعه کشی به جاغلی محمد صابر رضا گردید . . . سلطان غیاث . . .

بیدار

۲۹ گڼه — دوشنبه د ۱۳۵۱ کال د ثور ۴ — د ۱۳۹۲ د ربیع‌الاول ۱۱

شرفیابی بحضور

کابل (ب) طبق راپور اطلا...
دکتور عبدالظاهر صدراعظ...
در قصر گلخانه بحضور اعلیح...
گردیدند .

جاهلی کند مارا دیروز بطرف دو...

خارجه پاکستان در باب حیات کشورش را بعهده خواهد داشت .

«بقیه ص ۳»

شمه از زندگانی پیامبر اسلام

و در وقت باز گشت با گرفتن دو شتر اجرت اکتفا نمود، که آن را هم به ابوطالب بخشید. خدیجه از پس که گردید، صداقت و اخلاق پسندیدهٔ محمد «ص» شده بود خواهش ازدواج با آنحضرت را نمود که در سال ۲۵ ولادت این آرزو جامهٔ عمل پوشید و محمد «ص» با خدیجه یعنی زنی که بیش از چهل سال نداشت عمر ازدواج کرد .

یکی از عادات محمد «ص» هم این بود که ساعات فراغت را انزوی شده و بتفکر در بارهٔ خلقت کاینات بزرگ که و مطالعه در اطراف عقاید و اعمال مردم می پرداخت که بیشتر هم این دقایق را در غار کوه حرا که به سمت شمال مکه قرار دارد می گذشتانده. سال چهلم ولادت و شب هفدهٔ رمضان قریب صبح بود که در همان غار به پیامبری مبعوث گردید .

ابتدا آنحضرت «ص» فکر نمی کردند که این بار سنگین و مقدس بدوش شان مانده شده است .

اما نخستین ورقه بن نوفل پسر عم خدیجه بود که او را بر حقیقت این امر مطلع گردانید و نخستین کسی که به پیامبری وی ایمان آورد حضرت خدیجه و بعد هم ابوبکر صدیق ؛ علی ابن ابوطالب و زید بن حارث «پسر حلیمه» بودند .

حضرت محمد «ص» تا سال سوم بعثت طور مخفی مردم را به اسلام دعوت می کرد در طول این مدت اشخاص زیادی دین اسلام را پذیرفتند و در همین مدت چهل و هفت سورهٔ قرآن بر محمد «ص» نازل شده .

بعد این سه سال بامر خالق متعال دعوتش را علنی ساخت و بسا آشکار شدن منظور محمد «ص» کفار قریش به هیجان آمدند و کمر اذیت و آزار محمد و یارانش را بستند و حتی چندین بار به ابوطالب گفتند تا از اعمال برادرزاده اش جلوگیری کند اما ابوطالب چون محمد «ص» را خیلی ها گرامی میداشت در هر مرتبه از وی طرفداری و حمایت می کرد .

«باقیدارد»

ای مدنی برقع و مکی نقاب

توضیح

باچادملی حاکم...
دین داساسانو ...
اودسیمی د تمامی...
مر کزدی .

بیدار

۳۰ گڼه | چارشنبه د ۱۳۵۱ کال د ثور ۶ | د ۱۳۹۲ د ربیع الاول ۱۳

صالح محمد ملوق اسحاقی

شمه‌ازز ندگانی پیامبر اسلام

«۲»

مدت ده سالی بر همین منوال گذشت تا آنکه وفات ابوطالب ... [illegible] ... چند روز از وفات ابوطالب نگذشته بود که خدیجه نیز جهان فانی را وداع کرد.

در این وقت آزار و اذیت مشرکین از حد گذشته بود. محمد «ص» با مردمان یثرب که جهت ادای حج به مکه آمده بودند ملاقات و دوستی برقرار ساخت و آنها را به دین اسلام دعوت کرد.

یثربی ها که عبارت از دو قبیله مشهور «اوس» و «خزرج» بودند دعوتش را پذیرفتند و از محمد «ص» خواهش کردند تا برای همیش مکه را ترک گوید و به یثرب اقامت گزیند.

پیامبر اسلام این کار عاقلانه را پذیرفت و از میان این دو عشیره ... نفر از خزرج و ... نفر از اوس را که ... [illegible] انتخاب و به کفالت و ضمانت قبیله شان موظف ساخت و خودش هم قرار وعده که داده بود چند ماه بعد در یکی از شب ها که کفار پیرامون خانه اش استاده و کمر بقتل وی بسته بودند با ابو بکر «رض» راه مدینه را در پیش گرفت و مدت سه شبانه روز را همه ابو بکر «رض» در غار ثور باقی ماندند ...

... [illegible] ...

قاموس باب تفعیل

تقدیس :

[illegible]

[illegible]

پاچاهدملی
دین داسا
اودسپه‌ي
در گزدی

بیدار

۴۱ گڼه | پنجشنبه د ۱۳۵۱ کال د اور ۷ | د ۱۳۹۲ د ربیع الاول ۱۴

صالح محمد خلیق استالفی

شمه از زندگانی پیامبر اسلام

بعد از این سه روز محمد «ص» همینکه فهمید کسی به تعقیب شان نیست بسوی یثرب روان شده اند. مسلمانان شهر یثرب که شماره شان به پنجصد نفر می رسید به زیارت محمد «ص» سه شنبه ۱۲ ربیع الاول در منزل سعد آمدند در همان روز پیامبر «ص» در قریه «قبا» با کمک مسلمین بساختن اولین مسجد مسلمانان پرداخت

سال هجرت محمد «ص» از مکه به مدینه سال ۶۲۲ میلادی بود و همینکه در مدینه کار مسلمانان رونق یافت مردمان هر دو دشمنان دین در پی مخالفت با مسلمین افتادند. همان بود که محمد «ص» با کفار یک سلسله جنگ های نمود که مشهورترین آنها غزوهٔ احد، غزوهٔ خندق، غزوه خیبر و فتح مکه می باشد.

صبح روز هشتم رمضان سال دوم هجرت بود که محمد «ص» با همراهی قشونی مرکب از ۸۰ نفر مهاجر ۲۳۱ نفر انصار معهٔ «۷۰» شتر و «۲» اسپ به منظور غزوهٔ بدر از مدینه خارج شدند. در این جنگ بیرق مهاجرین بدست حضرت علی «رض» بود و روز جمعهٔ رمضان جنگ بین دو قوای مخالف «مسلمین و قریش» در گرفت و بالاخره بنفع مسلمین بپایان رسید و در این جنگ غنایم زیادی بشمول ۱۵ شتر و ۱۴ اسپ بدست مسلمانان افتاد و تعداد اسیران قریش به هفتاد نفر می رسید.

غزوهٔ احد در سال سوم هجرت اتفاق افتاد و تعداد اردوی قریش به سه هزار مرد جنگی مسلح با تمام وسایل حربی می رسید. در این جنگ گرچه در اول قوای مسلمانان فاتح بودند اما در آخر اشتباه مشرکین توانستند غالب گردند.

در سال پنجم هجرت غزوهٔ خندق بوقوع پیوست و تعداد قشون مشرکین که عبارت از قریش و قبایل هم پیمان آنها بودند به ده هزار نفر می رسید مسلمانان پیش از وقوع جنگ پیرامون مدینه خندقی به عمق پنج [illegible] کرده بودند که بالاخره [illegible] هم بنفع مسلمین انجامید [illegible] هفتم هجرت محمد «ص» به [illegible] اقدام کرد و بعد از موفقیت [illegible] های اسلام را به هرا کلیوس [illegible] روم، نجاشی شاه حبشه و [illegible] شاه ساسانی ایران فرستاد [illegible] را عبدالله بن حذافه [illegible] برده بود که خسرو آنرا [illegible] کرد.

محمد «ص» در سال هشتم [illegible] قشون ده هزار نفری وارد [illegible] مجاهدات بی نظیر شان توا[illegible] را از وجود بت های قبا[illegible] پاک گردانند و موفق [illegible] بعد از این هم غزوات طا[illegible] تبوک بوقوع پیوست که [illegible] موفقیت بهره پیروان مح[illegible]

روز ۲۵ ذی القعده [illegible] محمد «ص» به همراهی [illegible] نفر بقصد ادای فریضه [illegible] روان شد و روز چهارم [illegible] که با آنجا رسیدند.

مورخان این حج [illegible] مسمی ساخته اند چه در [illegible] حج الوداع توسط مح[illegible]

له هری خوا او له هری خولی

در راديو تلويزيون بين المللي کال

د ۱۹۷۳ کال د راډيو تلويزيون بين المللي ننداريتون، چې په لويديځ المان کې جوړيږي [illegible] د تصميم [illegible] لري [illegible] لومړني د راډيو [illegible] ۱۹۲۳ کال کې له [illegible] ليدل شوي.

[illegible]

داليسي جوړولو په صنايعو کې د لاپ زړد ودي انګوا

کامپيو تراغيزی

[illegible]

قاموس باب تفعیل

در شناخت نویسندهٔ این کتاب

صالح‌محمّد خلیق، شاعر، پژوهش‌گر، روزنامه‌نگار و مترجم کشور، در ۱۲ آبان ۱۳۳۴ هجری خورشیدی در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، زاده شد. دورهٔ دانش‌آموزی را در سال‌های ۱۳۴۳ _ ۱۳۵۱ در دبستان میانهٔ «نادرشاهی» مزار شریف، آموزش‌های فنّی را در رشتهٔ زمین‌شناسی نفت و گاز در سال‌های ۱۳۵۱ _ ۱۳۵۵ در دانش‌سرای نفت و گاز مزار شریف، آموزش‌های عالی را در رشتهٔ ادبیّات و زبان فارسی دری تا درجهٔ کارشناسی در سال‌های ۱۳۷۳ _ ۱۳۷۵ در دانش‌کدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانش‌گاه بلخ و مقطع کارشناسی ارشد را در همان رشته در سال‌های ۱۳۹۳ _ ۱۳۹۴ در دانش‌گاه پیام نور سپری کرد.



خلیق از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۹ در بخش تولید امونیای کارخانهٔ کود شیمیایی بلخ کارمند بود، در سال ۱۳۶۹ به حیث رئیس انجمن نویسنده‌گان بلخ برگزیده شد و سپس هم‌زمان در سال‌های ۱۳۷۱ _ ۱۳۷۲ مدیر مسؤول مجلّهٔ «جنبش»، در سال ۱۳۷۶ معاون ادارهٔ کلّ امور فرهنگی و اجتماعی ولایت‌های شمالی، از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۷ مدیر مسؤول و سردبیر ماه‌نامهٔ «امّ‌البلاد» بود و به دنبال آن از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰ مدیر مسؤول و تا ۱۳۸۳ مدیر هنر و ادبیّات روزنامهٔ «بیدار»، نشریّهٔ ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ، از سال ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۰ آموزگار پیمان حقوق کودکان در مؤسّسهٔ صندوق حمایهٔ کودک سازمان ملل (یونسف unicef) در استان‌های شمالی کشور، در سال ۱۳۸۱ مسؤول بخش ایجاد کتاب‌خانه‌ها در دفتر اسکان بشر سازمان ملل (هبیتات Habitat) در بلخ و از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۲ مدیر مسؤول و سردبیر ماه‌نامهٔ فرهنگی «کیان»، نشریّهٔ کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، و از بهمن سال ۱۳۸۳ تا هنگام بازنشسته‌گی یعنی اردیبهشت ۱۳۹۹ رئیس ادارهٔ اطّلاعات و فرهنگ استان بلخ بود.

خلیق، عضو اتّحادیّه‌های روشن‌فکران ایجادگر و انجمن نویسنده‌گان افغانستان و یکی از اعضای هیأت رئیسه در دومین کنگره‌های اتحادیّه‌های روشن‌فکران ایجادگر و انجمن نویسنده‌گان افغانستان منعقدهٔ ۲۵ اسفند ۱۳۶۵ و نیز از بنیادگذاران و عضو گروه دبیران انجمن نویسنده‌گان بلخ، عضو انجمن پیوند جمهوری تاجیکستان، عضو هیأت رهبری کانون‌های فرهنگی مولانا جلال‌الدّین محمّد بلخی، حکیم ناصر خسرو بلخی و امیر علی‌شیر نوایی، بنیادگذار ماه‌نامهٔ ادبی «راه»، نشریّهٔ انجمن نویسنده‌گان بلخ، عضو هیأت تحریر نشریّه‌های «امّ‌البلاد»، «بیدار»، «به سوی آینده»، «جنبش»، «حجّت»، «دیالوگ»، «راه»، «راه ابریشم»، «رنا»، «شهرداری» و «کیان» بوده است.

صالح‌محمّد خلیق، سفرهای متعددی به مقاصد گوناگون فرهنگی و کاری در داخل کشور به استان‌های کابل، جوزجان، فاریاب، سر پل، سمنگان، بغلان، کندز، تخار، بدخشان، پروان، پنجشیر، لوگر، ننگرهار، بامیان، هرات، لغمان و کنرها داشته و هم‌چنین سفرهایی بیرونی به کشورهای ایران، تاجیکستان، اوزبیکستان، ترکمنستان، پاکستان، هندوستان، عربستان سعودی، فرانسه، لهستان، ترکیه و ایالات متّحدهٔ آمریکا انجام داده و تا اکنون در ۱۵ همایش جهانی در داخل و خارج کشور شرکت کرده است.

به خاطر کارنامه‌های درخشان علمی، فرهنگی و ادبی‌اش، در نوروز سال ۱۳۹۴ استان‌داری بلخ برای او لقب «پژوهش‌گر بلخ» را داد، در ۲ دی ۱۳۹۵ نهاد دانش‌آموخته‌گان افغانستان از جای‌گاه او به عنوان «نویسندهٔ پیش‌کسوت بلخ» بزرگ‌داشت کرد، در بهار سال ۱۳۹۶ مقام ریاست جمهوری اسلامی افغانستان برای او به عنوان یک شاعر و ادیب مدال دولتی غازی میر مسجدی‌خان را تفویض کرد، در ۷ مرداد ۱۳۹۹ انستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان لقب «نخبهٔ بلخ» را برایش داد و در ۳ مهر ۱۳۹۹ انجمن قلم افغانستان با برگزاری همایشی به نام «سلام به آفتاب» در کابل کارکردهای ادبی‌اش را گرامی داشت.

سروده‌ها و نوشته‌های خلیق در بسیاری از نشریّه‌های پای‌تخت و ولایت‌های کشور و نیز در بیرون از کشور به چاپ رسیده اند و افزون بر این، از نام، احوال و آثار خلیق در نزدیک به ۱۶۰ کتاب از آثار دیگران در داخل و خارج کشور یاد شده است.

صالح‌محمّد خلیق ۳۸ اثر چاپ‌شده دارد که از آن‌جمله، ۲۱ دفتر شعر و ۱۷ اثر پژوهشی و منثور اند.

آثار چاپ‌شدهٔ صالح‌محمّد خلیق

دفترهای شعر:

۱ _ «**سلام به آفتاب**» (دفتر شعر) (بلخ: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۶۳)؛

۲ _ «**کاج بلند سبز**» (دفتر شعر)، (بلخ: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۶۶)؛

۳ _ «**بر پای راه ابریشم**» (دفتر شعر)، (بلخ: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۷۲)؛

۴ _ «**یک آسمان ستاره**» (دفتر شعر)، (بلخ: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۸۲)؛

۵ _ «**از اوج‌های آبی...**» (دفتر شعر)، (کابل، انجمن فرهنگی میرزا بابر، ۱۳۸۶)؛

۶ _ «**سرود ملّی عشّاق**» (دفتر شعر)، (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۱)؛

۷ _ «**در بامیانِ قلبِ منی**» (دفتر شعر)، (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۲)؛

۸ _ «**مراد از بلخ، تو بودی...**» (دفتر شعر)، (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۳)؛

۹ _ «**نقطه و نقطه، باز هم نقطه**» (دفتر شعر)، (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۳)؛

۱۰ _ «**اینک فقط تو مانده‌ای**» (دفتر شعر)، (کابل: انجمن قلم افغانستان، ۱۳۹۳)؛

۱۱ _ «**سوگ‌نامهٔ گُل سرخ**» (دفتر شعر)، (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۴)؛

۱۲ _ «**آخرین مرز بی‌کرانی**» (دفتر شعر)، (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۴)؛

۱۳ _ «**سرنوشتی دیگر**»، (دفتر شعر)، (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۵)؛

۱۴ _ «**هیجانِ جان**» (دفتر شعر)، (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۵)؛

۱۵ _ «**سخن عشق**» (دفتر شعر)، (کابل: حوزهٔ انتشارات شمال افغانستان (حاشا)، ۱۳۹۵)؛

۱۶ _ «**کولاک می‌گرید**» (برگردان شعرهای سرگی یسینین) (کابل: انجمن قلم افغانستان، ۱۳۹۶)؛

۱۷ _ «**زمزمهٔ نام خراسان**» (دفتر شعر)، (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۷)،

۱۸ _ «**به ره‌گذار غچی‌ها**» (دفتر شعر)، (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۸)؛

۱۹ _ «**از زخم‌های تازه**» (دفتر شعر)، (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۹)؛

۲۰ _ «**از برگ‌های ریختهٔ یادنامه‌ها**» (دفتر شعر)، (پیشاور: حوزهٔ انتشارات شمال افغانستان (حاشا)، ۱۳۹۹)؛

۲۱ _ «**در قحط‌سال عاطفه**» (دفتر شعر)، (کابل: انتشارات برگ، ۱۳۹۹).

آثار پژوهشی و منثور:

۲۲ _ «**جشن‌های آریایی**» (بلخ: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۷۰)؛

۲۳ _ «**عُقاب در فرهنگ ملّی و جهانی و سروده‌ها**» (تهران: کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، ۱۳۷۵)؛

۲۴ _ «**سرگذشت روزنامهٔ بیدار**» (پیشاور: کانون فرهنگی مولانا جلال‌الدین محمّد بلخی، ۱۳۸۰)؛

۲۵ _ «**فریاد آزادی**» (نگرشی بر سروده‌های علّامه سیّد اسماعیل بلخی» (بلخ: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۸۳)؛

۲۶ _ «**تاریخ ادبیّات بلخ از کهن‌ترین روزگاران تا اوایل سدهٔ بیست و یکم میلادی**» (کابل: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۸۷)؛

۲۷ _ «**تاریخ روزنامه‌نگاری بلخ**» (تهران: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۸۹)؛

۲۸ _ «**آهنگ کیانی**» (گزینهٔ شعر دربارهٔ درهٔ کیان با معرفی سرایش‌گران آن‌ها) (کابل: کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، ۱۳۹۲)؛

۲۹ _ «**ساحه‌های باستانی و بناهای تاریخی بلخ**» (تهران: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۴)؛

۳۰ _ «**آیینه در آیینه**» (نقد و نظر) (کابل، انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۴)؛

۳۱ _ «**تأثیر شاه‌نامه بر شعر مقاومت افغانستان**» (تهران: انجمن نویسنده‌گان بلخ، ۱۳۹۵)؛

۳۲ _ «**ناشناخته‌های دانش**» (مجموعهٔ مقاله‌های برگردان‌شده از منابع روسی)، (پیشاور: حوزهٔ انتشارات شمال افغانستان (حاشا)، ۱۳۹۶)؛

۳۳ _ «**نشانه‌های شکوه گذشتهٔ بخدی**» (بلخ: کمیتهٔ فرهنگی برگزاری جشن نوروز، ۱۳۹۷)؛

۳۴ _ «**والیان بلخ در نخستین سدهٔ پس از بازستانی استقلال افغانستان**» (کابل: مقام ولایت بلخ، ۱۳۹۸)؛

۳۵ _ «**جاذبه‌های گردش‌گری بلخ**» (کابل: شرکت کتاب شاه‌محمد، ۱۳۹۹)؛

۳۶ _ «**میدان‌های نفت و گاز قشقری و بلخ**» (بلخ: حوزهٔ انتشارات شمال افغانستان (حاشا)، ۱۴۰۰)؛

۳۷ _ «**نامهٔ رست‌گاری**» (مجموعهٔ مقاله‌های اجتماعی) (بلخ: حوزهٔ انتشارات شمال افغانستان (حاشا)، ۱۴۰۰)؛

۳۸ _ «**پیام‌آور رَوشنایی و مِهر**» (بلخ: حوزهٔ انتشارات شمال افغانستان (حاشا)، ۱۴۰۰).



سپاس‌گزاری

از بانو مینا خلیق که به کوشش و هزینهٔ خود این اثر را به حلیهٔ چاپ آراسته اند سپاس‌گزاری می‌کنم و برای شان از خداوند لوح و قلم پاداشی نیکو می‌خواهم.

با احترام

صالح‌محمّد خلیق